

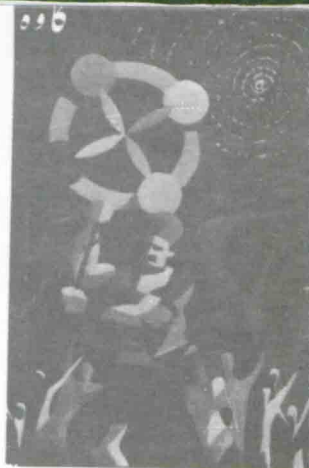


۶۳  
63

**Kawak**

بيخ آلمان غربي

8 MÜNCHEN 5  
WITTELSBACHER STR.  
DEUTSCHLAND



## در این شماره :

۲	محمد عاصمی	چهاردهمین سال انتشار کاوه
۶	دکتر علینقی منزوی	جمعه و یکشنبه یا هفته داری در ایران
۱۱	دکتر هرمزانصاری	روشنفکران ایرانی و علل و اسباب گوشه گیری آنان
۱۴	هما احسان	حق یا جوان هاست
۱۸	حسن رضوی	ترقی دست چپی های هیچ مدان
۲۲	دکتر احمد شفیعیها	چند کلمه ای درباره " ورجاوند بنیاد " احمد کسروی
۲۷	دکتر حسن نظری	سرود گوی پیکار و امید
۳۱	عبدالحسین نوینین	استکان شکسته
۳۳	—————	۲۳ سال (۱۲) جهش بسوی قدرت
۴۳	دکتر جمال ودیعی	ساختمان و حرکات جمعیت ایران
۵۴	ترجمه ای : محمود عاصمی	گلایل سفید از : کارلا فون اورف
۵۷	پروفسر شهریاری	اندیشه های ریاضی
۶۲	محمد تقی حوریان	نمایشگاه آثار مینیاتوراز :
۷۲	صادق همایونی	از عقاید مردم میمند
		و اشعار از : جواد محبت ، نیمایوشیج ، احمد شاملو ، محمد علی بهمنی ، یوسف خانعلی ، سیاوش کسراش ، فریدون مشیری ، محمد زهری ، عباس حکیم ، غلامرضا کبیری و ابوالقاسم حالت
۱۵۰	ترجمه ای : آنا ماریا شپیل	بخش المانی : شعری از : مولوی
۱۴۹	—————	پیام اعلی حضرت همایون شاهنشاه آریامهر به ایرانشناسان
۱۴۷	کساوه	فستیوال اسلامی در لندن
۱۴۶	کساوه	هفتاد و پنجمین سال تولد پروفسور رودی بارت
۱۴۵	پروفسور دکتروودی بارت	منع تصویر سازی در اسلام
۱۴۴ - ۱۲۴	—————	اشعار از : تورج رهنما ، میرحمید مدنی
۱۴۱	پروفسور دکتרהانس روبرت رویبر	مطالعات ایرانی در فرایبورگ
۱۳۴	دکتروودیک هومرت	فستیوال اسلامی در لندن
۱۳۱	علی رهبر	پروفسور دکتروودیک کارل هومل
۱۲۱	—————	گزارش تا سیسین شعبه ای انجمن ایران و آلمان در مونیخ و اساستنامه ای آن
۹۵	ترجمه ای : فریدون رش روگنر	رستم و سپهر اب فردوسی

بهارانه

در کوله بار باد

عطر شکوفه‌های بهار است

در خنده‌ی سپید درخت سیب

شرم بنفشه‌ی لب جو جار است

گام گیاه مزرعه پر باران

چشم جوانه‌ها

لب خندان

پرواز پر شتاب پرستو

آئینده‌ی شکوه بهاران

انستیتوی نظرآزمائی "آنسباخ" سوآلی راطرح کرده است بدین مضمون :

"اگر دانش بشری امکان این را فراهم آورد که انسان ، یکصد و پنجاه سال عمر کند و در این مدت دراز همچنان صاحب نیرو و قدرت باشد ، میل دارید چنین عمر د رازی داشته باشید ؟"

نتیجه : نیسی از سوآل شوندگان ، یعنی یکی از دوتای ما میل دارد یکصد و پنجاه سال عمر کند !!

حالا روشن میشود چرا گروه زیادی از دوستان و همکارانمان سیگار را ترک کرده اند و مباحثه در باره ی جلوگیری از سرعت زیاد ماشینها چنین بر حرارت وجدی دنبال میشود و یزشکان که قبل از این نظر آزمائی نیز ، خود بخود از کسب و کاری پرسود بهره داشته اند حال بجانب آیندهای هنوز درخشان تر دیده میدوزند .

طبیعی است که روی دیگر مدال هم دیدنی است . سیگار بهاورانندگان دیوانه ی سرعت در ردیف آن نیمه ای هستند که نمیخواهند صد و پنجاه سال عمر کنند .

- نیسی از انسانها !

اینکه در میان چه دسته های و کدام گروه های آرزوی عمر د راز قوی تر و نیرومند تر است ، دسته بندی باره ای از نظر آزمایان انستیتو ، نکته ی مهمی را نشان نمیدهد . ظاهرا تفاوتی بین شهرهای بزرگ ، دهات و ایالات و با افراد و طرفداران احزاب و سازمانهای مختلف در این زمینه وجود ندارد . فقط دو گرایش در این ارزیابی بنظر ما جالب و قابل توجه آمده است :

- آرزوی عمر د راز ، میان کلانسالان رونق ندارد ، تنهاسی و پنج درصد از هفتاد ساله ها این آرزو را دارند و حال آنکه پنجاه و شش درصد شانزده ساله ها در چنین سودائی هستند و عمر د راز میخواهند .

- زنها میل دارند کمتر به سن پیری برسند تا مرد ها ، فقط چهل و سه درصد زنها میخواستند صد و پنجاه سال عمر کنند و حال آنکه پنجاه و هشت درصد مرد ها چنین آرزویی داشتند . . . .

اینها بچه معنی است ؟ . . . بگمان ما انستیتوی نظرآزمائی در طرح چنین سوآلی توفیقی نداشته است چون جوابها چند ان جالب و موثر و نتیجه بخش نبوده است ، اما نکاتی در این برداشتها وجود دارد که ایجاب سوآل میکند . چرا شانزده ساله ها که میبایست طرفدار قانونی باشند که شصت ساله ها را از میدان بدر کند و جابآنها بسیار د قاعد تا باید مخالف نود سال افزایش عمر باشند ، میل دارند صد و پنجاه سال عمر کنند ؟ و شصت ساله ها که چنین موقعیتی دیگر برایشان عادی شده است و شصت سال باز زندگی خو گرفته اند میل ندارند دهها سال بر آن بیفزایند و از عمر لذت ببرند ؟

چرا زنها از عمر د راز سر باز میزنند ؟ آیا باین جهت که سنت کهن فرمانبر بودن و تحت فشار قرار داشتن برای آنها و جوب عمر د راز را لازم نمیکند ؟ یا آئین ها و موعظه های مذهبی در آنها موثر افتاده است که جهان فانی را نباید به بهای عمر جاوید درازتر کرد ؟

می بینید که سوآل بدنبال سوآل میآید و گارتیخ پیدا میکند و جواب ؟ . . . !

هرکس باید خود جوابگوی خویش باشد و ما چنین میکنیم :

سؤال - میل دارد صد و پنجاه سال عمر کنید؟

جواب - خدای من ، هرگز! نه!

سؤال - چرا؟

جواب - صد و پنجاه سال عمر کنیم چه شود؟ صد و پنجاه سال آشفتگی و نابسامانی را شاهد باشیم؟

صد و پنجاه سال هیاهوی بسیار برای هیچ بشنوم؟ صد و پنجاه سال در روی و نیرنگ و هیزه بوئی حتی از د و چشمهای خود ببینیم؟ صد و پنجاه سال نیکی کنیم و بدی یاد اش گیریم؟ راست باشیم و کج جلوه کنیم؟ صد و پنجاه سال دروغ بشنوم و دروغ بخوانیم و دروغ برانیم؟ صد و پنجاه سال خنجر بر آن دررد اینهان کرده و در برابر ، قربان و صدقه می بروم؟

سؤال - نه ، صد و پنجاه سال آن روی دیگر مطبوع زندگی را ببینیم ، زندگی ، سرشار از زیباییها و شادیهسا و گوارائیهاست ، اگر تلخ و ناگوارش ساخته اند ، گوارایش کنیم .

جواب - اینها ادبیات است ، زندگی ، گه گهی لعابدار است ، رویی شیرینش را که مکیدی ، تلخی گه گه ، جانت را میگذارد . کدام زیبایی را شاهد بودیم که بنیان زشتی نداشت ؟ کدام شادی را بجان کشیدیم که پوشش اندوه بدنیال نیاورد ؟

میدانید ؟ طبیعی است که مرگ ، بهر صورت مطبوع نیست و بسیار هم ناگوار است ، اما زندگی بدون دندان ، بی گرمی و حرارت عشق ، بی زلف و مو و گیسو و پنجاه تا نود سال هم بانتظار مرگ نشستن ،

غیر قابل تحمل است . وانگهی این چه سؤال و جوابی است ؟ زندگی همین است که هست و دنیای ما با طرح سؤال و ایجاد بحث در گون نمیشود . احمد شاملو چه خوب آورده است :

دنیای ما خوار داره	بیا یوناش مار داره
هرکی باهاش کار داره	دلش خیر در داره
دنیای ما قاصه نبود	قصه ی سرسته نبود
دنیای ما همینسه	بخواهی نخواهی اینه

این دنیای ما است و باید آنرا به همین صورت خواست و مرگ را ، اگر چه تلخ و نامطبوع است ، چون قانون ازلی زندگی است باید در زمان مناسب ، زمانی که خود خواهد آمد پذیرا شد ، اگر چه این زمان مناسب ، فرد او پس فردا باشد . منتهی باید زندگی کرد و بدوران زندگی ، پاسدار انسانیت بود و یاد بود هائی از خوبیها و زیباییها بجای گذاشت و آنگاه به ابدیت پیوست . . . و آنچه به زندگی "کساوه" که اینك چهارده ساله شده است ، مربوط میشود ، اینست که ذره های از آن آرمانهای عالی که با چنین نام فرخنده های عجیب است ، روی برنتابد . خدمتگذار صادق فرهنگ و هنر ایران باشد . همچنان بی ریب و رایبه نشر اندیشه های نیکو و روشن بردارد . روشنفکران و پژوهشگران ایرانی را در ایران و سراسر جهان ، بیش از اینها بهم به پیوند . . . و در فرش "کساوه" راهمچنان برافراشته ، به نسلهای آینده بسیار تا توانا تر و بر بار تر از این ، بالا افرازند و زندگی بخشای و راهگشای باشند .

محمد عاصمی

مونیخ - اسفند ماه ، ۱۳۵۴



# داستانهای از «جان جهان»

در حدود شصت سال پیش کتاب کوچکی بنام «جان جهان» به سبک گستان سعدی انتشار یافته است . نویسنده این کتاب مرد فاضلی بنام وحاج میرزا علی اکبر خان ، پدر میرزا شعیب خان محقق لنگران بوده در اینجا داستانها و لطائف گوناگونی از این مجموعه برگزیده ایم .

ادیبی را پرسیدند از نادانی پدرت چیست ؟

گفت آنکه ندانی که ندانی ، پرسیدند از نادان نادان تو کیست ؟

گفت: دانایی که به صحبت نادانی رغبت کند .

پروشنان اعتماد کردن و با مقبلان ستیزه آوردن ، آتش بدنی پوشیدن است و با کوه به قوت بازو کوشیدن !

منجمی را از دار آویخته بودند .

صاحبدلی آنجا برسد و از وی پرسید که همانا این معنی از علم خویشتن یافته بودی ؟ بیچاره نخفتی به او تگریست و بر حال خود بگریست و گفت : - ارتقاعی می پنداشتم اما

نه بدین غایت !

لقمان حکیم را گفتند : چندین فضائل انسانی را چگونه بدست آوردی ؟ - گفت :

در زشتی های انسانی خویش بسیار نگریستم .

یکی از فلاسفه یونان را پرسیدند :

نیک بختی بهتر یا عقل ؟ - گفت : عقل نیز از نیک بختی باشد .

طایفه ای دزدان کاروانی را در زمین یونان بردند بازرگانی در آن میان بود که حقه ای گوهر

# داستان مرگ ابوسعید

داستان مرگ ابوسعید ، یکی از شگفت ترین و مردانه ترین مرگهاست .

ابوسعید مرگ را در زندگی انسان طبیعی میدانست ، چون روئیدن گیاه ، گل دادن ، میوه دادن و پژمردن . زادن ، جوانی و کمال و پیری به مرگ می انجامد مرگ نیستی نیست ، هستی دیگر است . هستی بی کامل تر .

چندی پیش از مرگ ، ابوسعید به یاران گفته بود که مرگش فورا رسیده است ، صوفیان و یاران زاریها می کردند ، اما ابوسعید ، آرام و خونسند روزها به با یاران میرفت ، با زمین گیاه و چشمه سار بدرود میگفت به شهر می آمد ، از جاهای آشنا همه یاران و آشنایان دیدار میکرد به هنگام مرگ « صیبه » زادگاه او ، شویونستانی بود ، نه تنها پیروان او ، که همه مردم شهر زاری و شیون میکردند .

پس نزدیک ترین یاران ابوسعید نزدیک رفت و پرسید :

ای شیخ از بس مرگ تو چه آیتی از آیت های قرآن بخوانیم ؟

ابوسعید لبخنده بی برب گفت :

چنین مکنید آیت های قرآن بس بزرگ است . و آنگاه به یاران گفت :

از مرگ من زاری مکنید که این خود شادی بزرگیت ... و شری زمره کرد تا صوفیان پس از مرگش بخوانند .

روز بعد هنگامی که تابوت شیخ را از خاکناه بیرون بردند گروهی عظیم از صوفیان گرد آمده بودند .

پایکوبان و کف زنان ، شادمانه این ترانه را می خواندند :

بهر از این در جهان دگر چه بود کار -

دوست بردوست رفت و یار بر یار -

آنهمه اندوه بود و اینهمه شادی ....

آنهمه گفتار بود و این همه کردار ...

اتفاقاً لقمان حکیم در آن

کاروان بود بشنود و گفت :

آه اگر برمعلوم من واقف

نشوند !!

مریدی شکایت مزا حمت

یاران پیش آورد که مرا با حضور

آنان چنانکه باید لوازم عبادت

فراهم نیاید .

گفت: ای فرزند ، شرط

عبودیت ترک عیال است نه طرد

خلایق !

بجیب اندر داشت و صره هزار دینار دگر .

شنیدندش که افتان و خیزان

واشک حسرت ریزان همی رفت

و همی گفت :

آه اگر برمعلوم من آسماء

شوند !



# از لابلای

زوشته‌های

## سارتر

● اگر واجب‌الوجود نباشد، لااقل يك موجود هست که در آن، وجود مقدم بر ماهیت است. موجودی که پیش از آن که تعریف آن، بوسیله مفهومی ممکن باشد، وجود دارد. و این موجود، بشر است.

● کسیکه دروغ میگوید با گفتن این‌که همه مردم چنین نمی‌کنند، برای خود عذری میتراشد، کسی است که با وجدان خود بوسوسه‌پذیر است، زیرا عمل دروغ گفتن یعنی بدروغ‌گویی ارزش‌ناام و کلی پشیمان.

● همیشه آزادی، در نهاد انسان زبانه کشید، دیگر از دست خداپاکی هیچ کاری برضد انسان ساخته نیست. چون این يك امر انسانی است، که جلوی او را ول کنند یا بگیرند و خسته‌اش کنند.

● ادبیات با تامل با جوهر نام خود همسنگ نخواهد شد. آثار در جامعه‌ای بی طبقات، در چنین جامعه‌ای نویسنده می‌تواند دریابد که هیچ اختلافی از هیچ نوع میان موضوع ادبیات و خواننده ادبیات وجود ندارد، زیرا موضوع ادبیات همیشه مسئله انسان در جهان بوده است.

● بازرگانان تحقیق‌اتی که دیگر کاری از ما ساخته نیست مرده‌ایور.

● در دنیا هیچ چیز از خلق و خوی انسانی تغییر پذیرتر نیست.

● در جاتی که مسئولان هستند، هر سخن نویسنده‌ای نامکلی دارد و هر سکوت او نیز - من «فلویر» و «کنکور» را مسئول ستم‌های پایان دوران «تسون» میدانم. زیرا آنان يك سطر برای جلوگیری از این ستم‌ها ننویسند، ممکن است بگویند که این کار آنان نبود، اما آیا دخالت دره‌جاگمته «کلاس» بازرگان فرانسوی در قرن هجدهم که بدروغ می‌فروشید، فرزندش را کشته است دادگاه محکومش کرد ولی «ولتر» بی‌گناهی او را به اثبات رساند کار «ولتر» بود؟ آیا محکومیت «دریفوس» مربوط به زلزله بود؟ آیا طنز زاده کنتو با «ژید» ارتباط داشت؟ هر يك از نویسندگان دروغ‌خانی زندگی‌اش مسئولیت خود را بنام يك نویسنده از زبان بی‌کرده است. چنانکه دوران اشغال مفهوم «تولیت» را بنا آورد.

## آواز

صدای که در آوازوستانی ماست  
اگر به باور این شهر خسته نشیند  
هزار معجزه را شاید  
بناخسار بهار  
کسی شکفته نبیند  
محمد علی بهمنی

## سبزه

نه تو لبریزتر از آبروی  
نهم آشفته‌تر از باران  
انتظار عیبی دارد.  
جنگل،  
که با اندازه چشمان تو -  
سرسبز شود...

یوسف خانعلی

## نیما یوشیج

## بهار

بچه‌ها بهار  
گل‌ها و اشکند  
برق‌ها باشندند  
از روسیزه‌ها

از رو کوه‌ها  
بچه‌ها بهار

داره در درخت  
می‌خونه به گوش  
پوستن را بکن  
قبارا بیوش

بیدار شو بیدار  
بچه‌ها بهار

دارند می‌دوند  
دارند می‌بند  
ز نور از لونه  
با با ازخونه

پسر بی‌کار  
بچه‌ها بهار



از احمد شاملو

## سست را بمن بده

درخت با جنگل سخن می‌گوید.  
تلف ما صحرا  
سارده با کیشکان  
و من با تو سخن می‌گویم.  
بام را بمن بگو.  
حرف را بمن بگو.  
قلب را بمن بده.  
من ریشه‌های ترا دریا فتم.  
با کانت برای همه لبها سخن گفته‌ام  
و لب حمایت با دست من آشناس  
دست را بمن بده.  
دستی تو با من آشناس.  
ای دریا با تو سخن می‌گویم.  
بمان ای که با طوفان  
بمان علق که با صحرا  
بمان باران که با دریا  
بمان برنده که با بهار  
بمان درخت که با جنگل سخن می‌گوید  
دریا که من  
ریشه‌های ترا دریا فتم  
دریا که صدای من  
با صدای تو آشناس

دوست‌گرامی آقای عاصمی پس از سلام گرم . در مقاله‌ی شما " اندیشمی‌آینده " که در شماره‌ی ۵۶ - ۵۵ کاود چاپ شده است یرش زیر نظر مرا جلب کرد که " اگر تعطیل جمعه براساس شمایر مذهبی است . همسایه‌ی ما نیز مسلمان است و تعطیلات آخر هفته‌اش یکشنبه است " این عبارت مرا ناچار کرد چند کلمه در پاسخ آن بنویسم . شک نیست که روز جمعه نزد ما مسلمانان شیعه و سنی روزی مقدس و گرامی است روز دعا و عبادت است و چنانکه بعداً خواهیم دید دور نیست که در اواخر عهد ساسانی در ایران به عنوان روز آناهیتا خدای عشق روز جشن و آیدینه شناخته شده و از آنجا به حجاز سرایت کرده باشد . و تازیان برای مبارزه با " سبت " یهودیان از آن استفاده کرده " یوم الزیننه " (قران ۶۱:۲۰) و " جمعه " (قران ۹۰:۶۲) اش نامیدند لیکن بالاخره بزرگداشت مذهبی روز چیزی است و تعطیل آن روز که یک مسأله‌ی اقتصادی است مسأله‌ای دیگر است ، و این دوهیچ ربطی باهم ندارند . توضیح این مطلب نیز نیاز به مقدمه‌ای دارد .

## پیدایش هفته

کهن‌ترین بخش بندی روزها در تاریخ اروپای قدیم صورت داده‌ی داشته و تقسیم هفتگی آن در هزاره‌ی دوم پیش از میلاد در بین‌النهرین متداول گردیده و سپس ایرانیان و یهود و مصریان از مردم آنجا برگرفته‌اند . بخش بندی هفتگی پس از آگاهی بشر از ستارگان سیار هفتگانه رخ داده است و لذا نام آن هفت ستاره را بر روزهای هفته نهادند ، ولی چنانکه از گفته‌ی بیرونی خواهیم آورد ، نخست ساعت‌های ۲۴ گانه شبانه روز به نام سیاره‌های هفتگانه خوانده شده و سپس هر روز از هفته به نام ستاره‌ی همنام نخستین ساعت آن روز نامیده شده است . کسروی می‌گوید : بنیاد هفته داری از هر کس بوده ، نشر آن در جهان با دست جهودان و ترسایان روی داد و در ایران قریباً پیش از اسلام به دست آنان رواج یافت ( مجله‌ی پیمان سال اش ۱۱/۱۰ فروردین ۱۳۱۳ خ تجدید چاپ ذکای ۱۳۵۲ کاروند کسروی ص ۴۶۰ ) لیکن این سخن چندان درست نیست زیرا که از دو گونه هفته‌داری که هم اکنون در جهان متداول می‌باشد ، هفتگی ستاره‌ای که از هند است ، هم کهن‌تر و هم رایج‌تر از هفتگی شماری است که ریشه‌ی یهودی دارد .

نام ساعت‌های ۲۴ گانه روزهای هفته :

بیرونی در ۴۴۴/۱۰۴۸ م گوید : هندیان نام روزهای هفته را از هفت ستاره سیار گرفته‌اند . همچنان که فارسیها شماره‌ی روزها را بر " شنبه " می‌افزایند هندیان نام یکی از هفت ستاره را برپسوند " بار " می‌افزایند : پس یکشنبه را " ادیت بار " گویند یعنی روز مهر ( خورشید ) که در فلک چهارم از افلاک هفتگانه بطلمیوسی قرار گرفته است ، و دوشنبه را " سوم بار " یعنی روز ماه ( در فلک اول ) و سه شنبه را " منگل بار " یعنی روز بهرام - مریخ - Mars ( فلک ۵ ) و چهارشنبه را " بدبار " یعنی روز تیر - عطارد - Mercury ( فلک ۲ ) و پنجشنبه را " پرهسپت بار " یعنی روز برجیس - مشت - Jupiter ( فلک ۶ ) و آدینه را " شکر بار " یعنی روز ناهید - Venus ( فلک ۳ ) و شنبه را " شینشچربار " یعنی بار " یعنی روز کیوان - زحل - Saturn ( فلک ۷ ) نامند . بیرونی سبب این نامها همگی ترتیب روزهای هفته را با ترتیب افلاک هفتگانه ، چنین روشن کرده گوید . هندیان خورشید را که در " فلک ۴ " است خدای روز اول هفته که یکشنبه است و خدای نخستین ساعت آن روز می‌شمارند ، و سه ساعت پس از آن هر یک را به ترتیب بنام یکی از ستارگان زیر فلک خورشید می‌نامند .

و بنا بر این ساعت دوم را ناهید ( فلک ۳ ) و سوم را تیر ( فلک ۲ ) و چهارم را ماه ( فلک ۱ ) می‌خوانند .

و چون پائین‌تر از ماه ستاره‌ای نیست ناچار دوباره به بالا بازگشته ساعت پنجم را کیوان ( فلک ۷ ) و ششم را برجیس ( فلک ۶ ) و هفتم را بهرام ( فلک ۵ ) می‌نامند . و از ساعت ۸ تا ۱۴ را ایشان دوباره به همان نامهای ( خورشید ... بهرام ) می‌نامند هندیان این دوره‌های هفت ساعتی را همچنان تکرار کردند و بنا بر این ساعت ۲۵ روز مهر ( یکشنبه ) که همان نخستین ساعت روز بعد از آن ( روز دوشنبه ) است . ساعت " ماه " نام گرفت . پس روز دوم هفتد نیز به پیروی از نام اولین ساعتی ، برخلاف ترتیب افلاک بطلمیوسی بناگزر روز ماه نامیده شد . و چون بیست و پنجمین ساعت پس از آن که نخستین ساعت روز سوم هفته باشد ساعت بهرام است ، ناگزیر روز سوم بهرام خوانده شد . و همچنان تا پایان هفته پیش رفتند ( بیرونی ، ماللهند من مقوله ج هند ۱۹۵۸ ص ۱۷۱ دیده شود ) .

و نیز بیرونی گوید . ارزش روزهای هفته نزد هندیان متفاوت است چنانکه یکشنبه نزد ایشان به سبب وابستگی به مهر و اینکه آغاز هفته است محترم می‌باشد .

مسعود سعد سلمان م ۵۱۵ هـ ۱۱۲۱ م در منظومه‌ای که در آن روزهای هفته‌ی ستاره‌ای هندی را با هفته‌ی شماره‌ای سامی تطبیق

کرده ، هفته را از یکشنبه آغاز نموده است ( دیوان مسعود . ج یاسی تهران ۱۳۱۸ ص ۶۶۸ ) .



ملل و نحل شناسانی چون ابوالمعالی و شهرستانی م ۵۴۸ هـ ۱۱۵۳ م گویند . اصحاب روحانیات در هر روز برای ستاره‌ای که آن روز هفته بدان نام خوانده می‌شود نماز می‌گزاردند چنانکه شبه زحل را ( بیان الادیان ج اقبال ص ۲۱ و ملل و نحل شهرستانی ترجمه صدر ترکه اصفهانی ص ۲۴۰ ) .

می‌دانیم که مقصود شهرستانی از اصحاب روحانیات دارندگان اندیشه‌های گنوستیک هند و ایرانی است اندیشدای که بوسیله میترائیست‌ها به زردشتیان و صابیان و حتی به برخی از مسیحیان صوفی سرایت کرده بود .  
 سنت‌گراشی دولت ، در دوره‌ی دوم صوفی ، روزه روز محیط را بر این میراث ملی ایران تنگ‌تر می‌کرد . برای نمونه ، فیض کاشانی م ۱۰۹۱ هـ ۱۶۸۰ م را می‌بینیم که نام ستاره‌های هفته را در " تقویم المحسنین - ص ۳۵ " نام فارسی سی‌روز ماه را در رساله " نوروز و سی‌روز " درست همانند " بندهشن " و در خرده‌اوستا ص ۱۹۶-۲۰۱ و " التفهیم " فارسی بیرونی ص ۲۳۴ و عربی و انگلیسی ص ۱۷۰ آورده و همه را هم با احترام از امام صادق نقل می‌کند ، امامجلسی م ۱۱۰ هـ ۱۶۹۸ در باب سما و عالم از کتاب " بحارالانوار " ( ج امین الضرب ج ۱۴ و ج نوبین اسلامیه ج ۵۹ ص ۲۸-۲۹ نام ستاره‌های هفته را ، و در ص ۵۶-۹۰ نامهای فارسی سی‌روز ماه را به نقل از امام صادق ، و در ص ۱۰۹ بعد نامهای فارسی ۱۲ ماه خورشیدی را از کتاب " علل اشراعیع " تالیف ابن بابویه م ۳۸۱ هـ ۹۹۱ م به نقل از امام رضا آورده است ، اما سنی مآبانه در صحت نسبت آنها بدان دو امام تردید روا داشته است .

از این تاریخ به بعد کم‌کم هفته‌داری ستاره‌ای در ایران به درون کتابهای منجمان خزید و بر صفحه‌ی دفترچه‌های گاه شماری ( تقویم‌های بقطع خشتی ) منحصر گشت ( برای امار این دفترچه ذریعه ۴ : ۳۹۶-۴۰۳ و ۷ : ۶۶-۶۷ و ۸ : ۲۱۱-۲۲۵ دیده شود ) اما در هند وضع دگرگونه بود ، گروهی از دانشمندان شیعه که از سنت‌گراشی دولت ایران گریخته و از کشتار مکتبهای فلسفی قزوین بدست شاه عباس در ( ۱۰۰۲ هـ ۹۵۹۳ ) چنان به سلامت بدر برده بودند به گرد اکبر شاه فراهم آمدند و به سرپرستی شاه فتح‌الله دانشمند شیرازی م ۹۹۷ هـ - تاریخ آلهی را بنیان نهادند که در آن نامهای روز و هفته و ماه و سال خورشیدی فارسی گشته و همه جشنهای ایرانی با پشتیبانی حدیثهای شیعی زنده شده بود . اما متأسفانه این نیز دیری نپائید و بیماری سنت گرائی آنجا را نیز درهم ریخت و چندین تن از دانشمندان شیعی مانند قاضی نورالله خوشتری را به کشتن داد ( سال ۱۰۱۹ هـ ۱۶۱۰ م ) .

جالب توجه است که این گونه نام گذاری روزهای هفته باهمه فتا‌های یادشده هنوز هم در بسیاری از دهات ایران رایج است . و من با مراجعه به مرکز فرهنگ مردم وابسته به تلویزیون و مدیر محترم آقای اینجوی شیرازی گزارشی را که به نام فتح‌الله رضائی از کتا‌وزن نشر در آرشو انجام‌حفوظ است بررسی نمودم بنا بر آن گزارش مردم ساده آن سامان هنوز هم ۲۴ ساعت شبانه‌روز را بانام همان هفت ستاره سبار که بیرونی یاد کرده و باهمان ترتیب قدیم نگاه داشته‌اند . و با اینکه مردم سنی‌زده‌اند و هفته‌را بجای یکشنبه از شنبه آغاز می‌کنند ، باز آن روز را به عادت عهد ساسانی مانند هندیان از آن کیسوان ( زحل ) می‌شمرند زیرا که نخستین ساعت شنبه ساعت کیوان است و روز یکشنبه را متعلق به مهر می‌دانند زیرا که نخستین ساعت آن روز مهر نام دارد و دوشنبه را با اولین ساعتش از آن ماه و سه شنبه را از آن بهرام و چهارشنبه را از آن تیرو پنجشنبه را برجیس و آدینه را ناهید مطابق جدول زیر می‌شمرند .

هفته ، تفرشی و ستاره نامی ساعتها و روزهایش

ساعت	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنج‌شنبه	آدینه	شنبه
۱	مهر	ماه	بهرام	تیر	برجیس	ناهید	کیوان
۲	ناهید (زهره)	کیوان	مهر	ماه	بهرام	تیر	برجیس
۳	تیر (عطارد)	برجیس	ناهید	کیوان	مهر	ماه	بهرام
۴	ماه	بهرام	تیر	برجیس	ناهید	کیوان	مهر
۵	کیوان (زحل)	مهر	ماه	بهرام	تیر	برجیس	ناهید
۶	برجیس (مشتری)	ناهید	کیوان	مهر	ماه	بهرام	تیر
۷	بهرام (مریخ)	تیر	برجیس	ناهید	کیوان	مهر	ماه
۸	مهر	ماه	بهرام	تیر	برجیس	ناهید	کیوان
۲۴	تیر (عطارد)	برجیس	ناهید	کیوان	مهر	ماه	بهرام

و خواص هر روز را از روی خاصیت رب النوع آن ستاره مشخص می‌کنند مثلا " ازدواج روز آدینه نیکو است چون روز آناهیتا عشق می‌باشد .

و بنا برآن چه گذشت ، باید گفتی شادروان دکتر محمد معین رامبالفه آمیز شمد . ایشان مدعی است که هفته در ایران باستانی شناخته نبوده است و پس از اسلام به ایران راه یافته است زیرا کماستدلال ایشان به اینکه واژه ی شنبه و شنبذ از ریشی Sabbath آرامی ( سریانی و عبری ) Shabbatu اگدی گرفته شده است روز شماری در ایران باستان ج در مجموعه ی ایرانیستانی سال ۱۳۲۵ خ ص ۴ - ۳ ) تنها سامی بودن این نام گذاری بسیار ساده را نشان می دهد نه عادت تقسیم بندی هفت روز هفتو ۲۴ ساعت شبانه روز بر سازمان بیجده ی هفت سیاره با آن روشن دقیق و علمی که در هند و ایران متداول بوده است .

آری در ایران پیش از اسلام هم هفته داری و هم سی روز شماری ماه رایج بوده است . البته چنانکه خواهیم دید برای ثبت حوادث از سی روز شماری استفاده می شده است ، و هفته شماری تنها برای انجام دادن مراسم مذهبی بوده است ، زیرا که هفته طبیعت نمی تواند تاریخ نگار باشد .

چنانکه می بینیم امروزه اروپائیان نیز نام روزهای هفته را با همان شکل هندی به کار می برند . و حتی بناسرگفتی بیرونی ( در مالهند ص ۱۷۲ و التقهیم فارسی ص ۲۳۴ ) هندیان ساعت را " هور " گویند و ما می دانیم که این کلمه امروز به صورت های گوناگون در اروپا به همین معنی متداول است .

### تعطیل هفتگی

تعطیل یک روز در هفته برای رفع خستگی از کار منظم هفتگی از وقتی شناخته شد که بشر شهرنشین شد و کار برای او به صورت یک وظیفه درآمد . یهود که پیش از پسر عموهای عربشان با به دائره ی تمدن نهاده و با اقتصاد شهری سرو کار یافته بودند تعطیل هفتگی را زودتر پذیرفته بودند .

و چون اقوام سامی همگی قوانین را الهی می شمردند ( کا ۶۱ : مقاله ی مرجیان ) ناچار تعطیل هفته را نیز به صورت قانون الهی درآوردند . ایشان در سده ی سوم پیش از میلاد افسانه ی خلقت جهان در شش روز و استراحت خالق در روز هفتم را برداخته و آنرا در سفر تکوین ( ۲۰۲ ) گنجانیده در پیش چهر سفر دیگر تورات که خیلی کهن تر از سفر تکوین هستند قرار دادند . در این سفر روزها ( ۱۱ تا ۷ ) هفته با عدد نامیده شده و تنها روز هفتم ( شبت " خوانده شده است پس " جمعه " نـــــــزد عبرانیان و سریانیان " ششم = ششم = ششم = ششم " نامیده میشده است . و واژه ی " جمعه " از مسخندانات تازیان است . آری برخی از سریانیان هم مرز ایران جمعه را " آروبا " می خوانده اند و درو نیست که آن را از کردها گرفته و بمعنی رب النوع عشق ستاره ناهید باشد . بهرحال از آن وقت تاکنون یهود روز شنبه را برای استراحت از کار هفته تعطیل میکنند و باجنه ی مذهبی که بدان داده اند سخت بدان پایند هستند .

تعطیل یکشنبه هیچ ارتباطی با مسیحیان ندارد .

مسیحیان ناسده ی چهارم میلادی مانند یهود روز شنبه را تعطیل میداشتند و تنها از این تاریخ است که ایشان به پیروی از رومیان باستان و هندیان روز یکشنبه را برای تعطیل برگزیدند .

عبدالجبار معتزلی ( م ۴۱۵ هـ - ۱۰۲۴ م ) یکی از متکلمان عالی مقام و بر کار سده ی ۴ هـ ۱۰ م در کتاب گرانقدرش " تثبیت دلائل النبوه " می گوید . مدتها پس از قسطنطین امپراتور روم ( م ۳۲۴ ) یکی از امپراتوران روم انجمن کشیها ( سنهدومی ) را تشکیل داد و این مجلس مقرراتی که روز یکشنبه عید هفتگی نصارا در برابر روز شنبه که عید یهود است شناخته گردد و روز عید تولد زمان که روز تحویل خورشید به برج کانون است و از روزگار باستان مردم یونان و روم آنرا عید تولد مهر میگرفتند عید سال مسیحیان و روز تولد مسیح شناخته شود و بنا بر این مسیحیان در چهار قرن آغاز کارشان با روز یکشنبه کاری نداشته اند . و عید هفتگی یک شنبه را مانند عید سالانه کریسمس از میترائیست های رومی گرفته اند . " شب یلدای " ایرانی شب تولد افسانه ای مهر است نه تولد شخصیت افسانه ای و موهوم مسیح .

تعطیل جمعه نیز هیچ ربطی به اسلام ندارد .

شک نیست که روز جمعه نزد ما مسلمانان شیعه و سنی روزی مقدس و گرامی است روز دعا و عبادت است بسیاری از اعمال مذهبی مخصوص برای این روز برقرار شده است . و پیش از اسلام نیز روز آدینه ناهید خدای عشق و جشن و شادمانی و ازدواج بوده و مراسمی مذهبی داشته است .

ولی این اعمال عبادتی نه تنها منافاتی با کار روزانه نداشته بلکه طبق نص صریح قرآن نباید با آن منافات داشته باشد . آیه ی ۹ و ۱۰ سوره ی جمعه چنین است .

" اذ انودی للصله من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکرا لله و ذرو البیع - ... فاذا قضیت الصلاه فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله " یعنی هرگاه صدای اذان جمعه بلند شد کارها را قطع کنید و بنماز آیید و چون نماز پایان یافت به سر کار و کاسبی برگردید " و به اتفاق همه ی مفسران نه تنها مانعی برای کار کردن پیش و پس از نماز نیست بلکه دستور است که پس از پایان نماز به سر کار برگردند . و این گونه برداشت از تفسیر این آیه در تمام چهارده قرن تاریخ اسلام تا پیش از تماس شرق با اورپا

رواجی داشت و تعطیل یک روز در هفته، هر چند تقلیدی نیکو از تمدن اروپا بود لیکن در تعیین روز آن به جمعه نوعی غسلی و لجبازی به کار رفت و چون به غلط تعطیل یک شنبه را نشان مسیحیت می پنداشتند، خواستند با تعیین روز جمعه نوعی اظهار استقلال کرده باشد.

تازه این نوع تحلیل مسأله که یاد کردم از نظر سنیان و برخی شیعیان سنی مآب است و گرنه از نظر مذهب شیعه یک هزار و یکصد سال است که اجرای نماز جمعه متوقف است و چنانکه در بخش بعد مقاله خواهیم دید، برخی از علمای روحانی آنرا حرام و برخی مباح می دانند و کسی جز سنی مآبان چند ساله اخیر به موجب آن قائل نشده است.

آری پس از جنرال اتحاد اسلام که از طرف سید جمال ایرانی افغانی شده که درد اتحاد اسلام او را واداشته بود اسد اسد آباد خود را اسعد آباد کابل سازد

، بلند شد، عدهای سنی زده از او طرفداری کرده نماز جمعه را پس از یازده قرن ترک کردن از نوزنده نمود علم کنند. خصوصا شیعیان کشورهای عربی که خود را بیشتر نیازمند سنی نمائی و عرب زدگی می بینند و برای آنکه به قول خودشان آلودگی تشیع را به "اندیشه های منحرف" هند و ایرانی و عرفان و گنوسیزم "نفی نمایند و تسک خشک سنی مآبانهی خود را به کتاب و سنت اثبات کنند ایشان نماز جمعه را به وسیله برخی رادیوها مانند رادیو بیروت نیز بخش می کنند ولی باید متوجه بود که مرکز تشیع شهر بیروت نیست. مرکز حانیت جهان تشیع نجف و قم و مشهد است و در این سه مرکز مانند یازده قرن گذشته نماز جمعه هنوز هم برگزار نمیشود زیرا که مراجع بزرگ شیعه شرط نماز جمعه را وجود "حکومت گنوستیک" میدانند و به اصطلاح فقهی میگویند. اجرای چهار حکم سیاسی از احکام اسلام متوقف بر حضور امام زمان است و آن چهار حکم سیاسی عبارتند از .

۱- نمازهای (جمعه و عید)

۲- قضا و شهادت .

۳- اجرای حدود و قصاص .

۴- جهاد و جنگ .

و این یکی از موارد اختلاف اساسی مذهب شیعه با سنیان است. در مذهب سنی این چهار حکم سیاسی فرقی با احکام غیر سیاسی نداشت و تا روز القای خلافت عثمانی در استانبول به سال ۱۹۲۱ اجرائی گردید. با دست کم چنین ادعا می شد که اجرا می گردد. اما در مذهب شیعه از ۲۶۰ هجری که سال مرگ امام یازدهم است به علت غیبت امام زمان اجرا مذهبسی بخش حق الله احکام سیاسی چهارگانهی یاد شده متوقف گردید و اجرای بخش حق الناس آنها به رأی ریش سفیدان مردم واگذار شده که آنها دولت های غیر مذهبی اجرا می کرده و از عصر مشروطیت اجرای آن با تصویب مجلس شورای ملی بر عهدهی دولت قانونی واگذار شده است.

برای مثال هر گاه دزدی رخ می داد. قسمت حق الناس این حادثه که پس گرفتن مال دزدی شده است. به وسیلهی ریش سفیدان و دولت غیر مذهبی انجام می گرفت. و قسمت حق الله آن که اجرای حد سرقهت یا بریدن دست دزد است به سبب نبودن امام زمان متوقف الاجرا می ماند.

آری متوقف الاجرا بودن احکام چهارگانه سیاسی نام برده مورد اتفاق نظر تمام علمای شیعه است. از شیخ طوسی م ۴۶۰ ه در "نهایه و تهذیب" استیصار" گرفته تا علمای امروز همگی آنها را متوقف الاجرا می دانند. البته برخی افسانه هادر تاریخ دیده می شود که فلان آخوند، خود سرانه، حد یا قصاص مخصوصی را مخفیانه مثلا "در زیر زمین خانه اش در اصفهان در عهد شاه شهید اجرا کرده است. ولی این افسانه ها نمی تواند مناط حکم شرعی برای مذهب شیعه شود. احکام یاد شده متوقف الاجرا بودن آنها تا ظهور امام زمان در تمام کتب فقه در باب نماز جمعه و باب جهاد و باب قضا و حدود آمده و به روشنی ثبت شده است.

خلاصه آنکه حتی برای کشور ترکیه که بجز ۶ میلیون کرد شیعه علوی آن باقی مردم سنی هستند نماز جمعه خواندن دلیل تعطیل روز جمعه نیست تا چه رسد به ملت شععی ایران که یازده قرن است نماز جمعه را ترک کرده و بیشتر دعا و اعمال جمعه را نیز متعلق به شب جمعه می داند نه روز آن.

حال که معلوم شد که جنبه ی مذهبی روز جمعه مستلزم تعطیل آن نبوده و نیست. اینک این پرسش به میان می آید که آیا ما مسلمانان نیازی به تعطیل یک روز در هفته داریم یا نه.

پاسخ این پرسش به ظاهر چنین باشد که در روزگار آمدن قرآن هنوز جامعه ی کوچک و ده نشین مسلمانان به مرحله ی اقتصاد شهری رسیده بوده و نیازی به تعطیل هفتگی احساس نمی کرده است و لذا تعطیل شنبه ی یهود را نیز نسخ کرده است اما این بدان معنی نیست که تا بد مسلمانان نیاید تعطیل هفتگی داشته باشند. بلکه بدان معنی است که تعیین روز تعطیل

## کنار غم

ساح گلم ، گل به شاخسار ندارد  
 باغ عن - ای بلبلان ! - بیار ندارد  
 باز کجا میبری ؟ هوای که داری ؟  
 هیچ کس ای دل ، انتظار ندارد  
 دوست ، سلامی به روی دوست نگوید  
 یاز بیاسمی ز کوی یاز ندارد  
 اینهمه دفتر که مهر مهر بدان خورد  
 خط وفای بی یادگار ندارد  
 بر سر بازار ، قدر عشق چه پرسی  
 سکه قلبی که اعتبار ندارد  
 بی سبی نیست این جدایی دلها  
 سنگ به سنگ دگر ، فرار ندارد  
 دست تمنا در امید تجوید  
 پای گریزان ، ره فرار ندارد  
 ساقی در خدمت است و باده به ساغر  
 بزم - دریغاً - شراپخواز ندارد  
 شبهه کشدم به دم سمندهماورد  
 رخس چه سازد که شهسوار ندارد  
 آه که دارد زمانه شام گهر ریز  
 وای که صبح شکوفه ، باز ندارد  
 ای تن توفان کشیده ، چشم فروبند  
 از ره دریا ، که غم کنار ندارد  
 چون به وصالی امید نیست ، «سباوش»  
 شعر و سرود امیدوار ندارد



هرگاه لازم آید با خود مسلمانان خواهد بود . و این مانند صدها حکم دیگر است که موضوع آنها در فرنها بعد بیدار شده  
 و تعیین حکم آنها طبعاً " بانظر خود مسلمانان انجام گرفته است . از قبیل حکم استفاده از اختراعات بعد از اسلام و قرارداد  
 های جدید مانند بیمه که حکم آنها به وسیله کلیاتی همچون (" اوفوا بالعهد " المؤمنون عند شروطهم ) تعیین شده است .  
 و بنا براین تعیین روز تعطیل مقرر شده وقتی لازم تشخیص داده شود به خود مردم واگذار شده است و حکمی مخصوص ندارد  
 و برنامه‌بندگان ملت است که روزی را که با منافع اقتصادی ملت مآجور باشد برای تعطیل هفتگی تعیین نمایند .  
 پیدا است که چها روز تعطیل برای کشوری که تازه اقتصادش به حال شکوفان درآمده است خسارتی جبران ناپذیر است .  
 پس با باید دنیا تابع ما گردد و با ما بیرو جهان گردیم . من گمان نمیکنم عاقلی که سروکاری با اقتصاد داشته باشد جز این  
 راهی بیندیشد .



تاریخانه سرزنش بر سر روشنفکر ایرانی چون شمیر دموکلس بالا رفته است .

سواران اتهام فراوان استوار است که در جهاد ملی شرکت نمیکنند . اوست که نسبت به سرنوشت جامعه خود بی تفاوت شده و هموست که ناخودآگاهانه از بار میگریزد و به اعیار میگریزد . نه بردرد بیماران روستاهای دور افتاده سرهم مینهد و نه بربردهای اجتماعی چاره‌ای می‌اندیشد . همین روشنفکر است که هر گاه میان خانواده و زادگاه و وطن باشد نغمه ناسازگاری را ساز میکند ، دکان سودجویی را باز میکند و با آنکه وجودش در راه خیر و مصلحت جامعه کمتر منشا اثری است ، زمین و آسمان فخر میفرشد و از نقد نارسائیه‌ها و کسر و کمبود اطراف خود چشم نمی‌پوشد ، ممکن است در ادعاینامه خیالی ، موارد دیگری هم وجود داشته باشد ولی در هر صورت چندان تکان دهنده نیست . آیا براساس روشنفکر ایرانی مستوجب اینهمه سرزنش است ؟ این سئوالی است که بی‌شایه باید طرح شود و برای آن پاسخ معقول و مربوطی پیدا گردد .

۱ - تعریف روشنفکر در جامعه ما به یقین بازگو نشده است . آنچه مسلم است فرد روشنفکر در مقایسه با توده جامعه ، دارای افکار بازو در برابر مسائل اجتماعی دارای اندیشه مجرد ، عقل و صاحب رای است . لازمه چنین احراز هویتی طی مراحل و بامدارح معنوی است .

گذشته از نسل رو به انقراضی که در مکاتب خانوادگی و یا در زوایای ساحل و معابد و محافل خصوصی درک فضل و کمال میکردند و در میان نسل گذشته ، گاه با سفری به هند و مصر و عثمانی " جهان بین " میشدند و یا گاه با استشمام رایحه غیر مستقیم آزادی سر بگریبان فرو می‌آوردند و در علت وجودی خود و نظام موجود پیرامون خود غور میکردند ، روشنفکر امروزی معمولاً کسی است که بشکلی در محیط حقیقت جوئی و صراحت گوئی دانشگاهی داخل و خارج کسب فضیلت کرده باشد و از سرچشمه فیاض علم و دانش و فهم و جهان بینی استادان گرانقدر درک قبض کرده باشد .

بنا بر این خطانیت که مادانشجو و استاد ، مهندس و پزشک ، سیاستمدار و ادیب ، روحانی و قاضی ، مدیر کل و وزیر و خلاصه همه افراد نخبه‌ای که با نیروی تقوی مغز خود بر دیگر تشرهای جامعه برتری یافته اند و یا در صد احراز این برتری بر آمده‌اند ، در صف روشنفکران جامعه ایران قرار دهیم . عقاید و آرای دیگری نیز برای تشخیص هویت روشنفکر ایرانی و محدود ساختن این چهار چوب برای پذیرش یک طبقه خاص ، مثلاً " دانشگاهیان ، وجود دارد که پذیرش و هم آن برای جامعه‌سیر نیست .

۲ - طبقه‌بندی روشنفکران گرچه بستگی بجهت هدف مطالعه دارد ، اما در هر صورت تقسیم آنان بدو دسته درون‌گرا و بیرون‌گرا ، یا خودبین و متعدبد اجتماعی وجه تمایزی بدست میدهد ، و شاید این طبقه بندی مارا علی‌رغم بازونگ کردن محدوده ذهنی با واقعیت عینی آشنا سازد . کلمات درون‌گرا و بیرون‌گرا خود خواه و خیر خواه اجتماعی بی شبهه بر حسب هائتی هستند که برای عده کمی از جامعه ایرانی ، چیزی در باره ماهیت منافع ملصقه اقتضا میکند . صاف بویست کنده باید گفت که ما در ایران سه گروه روشنفکر می‌شناسیم :

۱ - اول آنانکه روشنفکرند ( با لاف روشنفکری میزنند ) اما بخاطر شرکت در اداره امور عمومی و یا حفظ بهره مندی از مواهب مادی چه بسا در برابر نارسائیهای اجتماعی دم فرو می‌بندند .

۲ - دوم آنان که روشنفکرند ( بامدعی‌آیند ) اما از راه دید خود وضع موجود را معقول نمی‌بینند و لاجرم پای خود را از تمام مسائل اجتماعی کنار میکشند .

۳ - سوم آنانکه بین واقع بینی و خیال‌پروری گروههای اول و دوم حیرانند و بر حسب مقتضیات تغییر رنگ و مکان میدهند .

تکلیف دسته اول و سوم تا حدودی روشن است . آنها بهر صورت با مشارکت دائم و یا متغیر خود آسباب حکومت را کم و بیش میگردانند و اگر احیاناً " در پذیرش خط مشی‌ها و اصول اداره امور عمومی ، با مقامات بالاتر خود اختلاف سلک و تفاوت عقیدت پیدا کنند ، مصلحت خود را در این نمی‌بینند که آنچه فکر میکنند بصراحت بیان دارند . در هر صورت دستگاه حکومت راه بهره‌گیری از نیروهای مغزی دو طبقه نامبرد را باز یافته و الباقی وجودشان را در یک تافته جدا بافته در هم آمیخته است . کیفیت بازدهی نیروهای فکری این دو دسته و آینده تشریک مساعی آنان بنوبه خود قابل بحث است ولی مجال آن اینجا نیست .

۳ - روشنفکران و دانشمندان منزوی احتیاج زیادی به معرفی ندارند . هویت آنان در کمبانی ، کناره گیری و با صحرور

مندن خیالات و افکار آنان ، آشکاراست . در صف اول - منسوبان باین دسته باید از یرشگان مهاجر ایرانی به ایالات متحد آمریکا ( ۱ ) ، یرشگان ایرانی مقیم آلمان غربی ( ۲ ) ، تمامی فارغ التحصیلان ودانشمندان رشتههای مختلف علوم که در کشورهای گوناگون اقامت گزیده و کارااختیار کرده اند نام برد . در صف دوم باین دسته ، عده دیگری از روشنفکران و یا دانشمندان ایرانی قرار دارند که توشه فکری خود را از حوزههای علمی و از محیط دانشگاههای خارج و داخل برگرفته و مدتی برای تشریک مساعی صمیمانه در رشته حرفه و تخصص خود تلاش کرده اند اما تاگام و سر خورده از اجتماع کنار کشیده اند .

بدنبال تلاشها و کوششها از بانگ و خروش در افتاده و در گوشهای از بیمارستان ، دانشگاه ، وزارتخانه ، دفتر کارویسا در یک محل بکلی نامربوط با رشته تخصصی ، بکنجی خزیده و دست بکار وقت کشی بپیوده شده اند . آنچه در خور توجه است ، رقم قابل ملاحظه این عده است که بعلمت ناسامانی ، آشننگی نظام بوروکراسی محافظ ، با وجودیکه قادرند در مقام یرشک و یا مهندس ، استاد ، محقق و مدیر و قاضی ، نماینده شایسته ، وزیر کاردان ، سفیر برجسته و غیره خدمات بزرگی بجامعه ایران عرضه کنند ، از مشارکت در هر اجتماعی کناره میگيرند و میگویند نه ما را بسا

#### دولت کاری است و نه

آزما با ما . به این علت جمع قابل ملاحظه ای از این اشخاص ، بدون آنکه در مقام ستیزبانظام موجود بر آیند مترصد موقعیت هستند تا بگروه مغزهای فراری ملحق شوند ( چه خوبست که این دریچه اطمینان تاکنون بازمانده است ) . پدیده فرار مغزها ، هر اندازه که اسف آورو دردناک باشد ، نه ما میدع آن بوده ایم و نه در انحصار ما باقی خواهد ماند . بلکه منکی بریک تصمیم ساکت و تسکین بخشی است که همراه کنش و واکنشهای اجتماعی و زیربومهای سیاسی و کشمکشهای عاطفی فشری از نخبان بوجود می آید و بدنبال تغییر و تعدیل این شرایط ، حدت خود را از دست میدهد . بنابر این فرار مغزها از یکسو و عدم مشارکت رو شنفکران از سوی دیگر ، هر دو معلول عدم تعادل موجود در روابط جامعه اند ، نه علت آن .

مطلب بالا را با مثال زندهای روش کنیم ، همه میدانند که آلمان هیتلری در آغاز بنای رایش سوم عزت و احترام دانشمندان واقعی را بنابساوباقی که در نهاد جامعه وجود داشت بعرضاعلی برد . ولی همینکه نغمه خود بینی و غرور ملی و نژادی بالا گرفت ، جمع زیادی از دانشمندان روشن بین و بلند پایه که محیط را برای ادامه تفکر علمی و تعقل اخلاقی آلوده دیدند ، فرار را بر فرار ترجیح دادند . بدینسان موج فرار مغزهای " غیر آریائی " از کشور آلمان بسوی آمریکا انگلیس ، فرانسه ، سوئد و سوئیس و سایر کشورهای غرب آغاز گشت .

در شرایط اجتماعی و اقتصادی دیگری ، پس از خاموش شدن آتش جنگ دوم بین المللی گروه دانشمندان موشکی - فضائی آلمان مشهور به تیم پینه موند ، ( Peenemünde ) با وجود همه غرور و همبستگیهای نژادی و افتخارات تاریخی ، دامان وطن را از روی الزام یا اختیار ترک کردند و مغزهای خلاق خود را در نقاط دیگری از جهان بزرگ علم و دانش به اندیشه و تفکر و داشتن . مرزهای جغرافیائی ، اعتقادات سیاسی ، فتوحات نظامی و ظواهر مادی هیچکدام در هیچ زمان بنتنهائی عامل و یا مانع دینامیس فکری انسان و اندیشمند نبوده اند .

انسان متفکر و محقق ، محیط امن و آمان میخوهد تا فارغ از هردغدغه مغز خود را بکارانندازد کما اینکه در آلمان فدرال اکنون بیش از پنجسال است که بر اثر پدید آمدن یک سلسله شرایط اجتماعی نوسیل آلمانیهای دانشمند که طی بیست سال ۱۹۴۵ - ۱۹۶۵ با ایالات متحد آمریکا مهاجرت کرده بودند بسوی دانشگاهها ، انستیتوها ، کارخانهها ، وزارتخانهها های آلمان فدرال سرازیر شده است . ناگفته بپداست که نه ملت آلمان رانستیت برفتن این دانشمندان اعتراضی بوده است و نه بازگشتن آنها بداخل مرزهای ملی برای دولت اقتخاری ، زیرا آنجا که تمام شرایط مغز سازی و خلاقیت فکری ، علمی و هنری در داخل مرزهای ملی فراهم آمده و حقوق و اختیارات و آزادیهای فردی بنا بر قواعد مسطوردر قرارداد اجتماعی ملحوظ میگردد دولت را از قهر و آشتی روشنفکران چه باک !

حال اگر یک یرشک متخصص بادانشمند ایرانی ، بهر دلیل که نزد او موجه بوده ترک وطن کرد ، فی المثل - بدانجهت که خانم آمریکائی او در مشهد کلوب زنان نداشته ، در فلان بیمارستان با یک مدیر بدسرشت سروکار پیدا کرده دستگاه اداری ملکت رانپسندیده ، از روزنامههای بیرنگ و روح محلی ما بیزار شده و یا ترافیک تهران را روح آزار تشخیص داده و خلاصه بهر دلیل دیگری که نزد او محترم بوده ، در همه این حالات مشکل بتوان او را بصرف تهدید و یا حتی تشویق به ایران بازگردانید و باو گفت تو باید با همین وضع که ماداریم بسازی الزاما " همه چیز را دوست بداری و در همین شرایط ، مغزت را درست بکار ببندازی و با معجزه های فکریات مشکلات بنیادی و نهادی جامعه را چاره ساز باشی

شرایط اجتماعی ما با آنکه در دهه انقلاب ، بسود کشاورز ، کارگروهیات موسس احزاب و مدیران عالی اجرائی دولت و بعنوان ضایعات جنبی خواه ناخواه برای اقوام و باران دست اسندرکاران تغییرات شگرف داشت ، ولی واقع امر این است

که محیط تفکر مستقل و جهت حرکت طبقه روشنفکرو دانشمند ایرانی راناخواسته تنگ و محدود ساخت .

فراوان بودند ، آنانکه بحض اعلام اصل دوازدهم انقلاب شاه و ملت یعنی انقلاب اداری و آموزشی راهی ایران شدند ولی بجز حرف و مواعید تو خالی مجربان و مدیران اداری نشانی از انقلاب اداری نیافتند و بعد از کشمکشها و اصطکاکهای روح آزار اداری و اجتماعی و جایگزینی های غلط شغلی ، نومید و سرخورده ، مفروض و خشمگین راه کشورهای بیگانه را در پیش گرفتند .

اشتباه است اگر بپنداریم تعداد اینگونه افراد سرخورده از وطن ناچیز بوده یا دلایل اقامه شده آنان برای ترک وطن قابل هیچگونه اعتنا و تحقیق نبوده است .

— بخاطر دارم چند سال پیش بایکی از دوستان فنی نیک خصال که در یکی از دانشگاههای شمالی کشور الزاما " در حال تدریس رشته نامربوطی بود مکاتبات داشتم ، بیگانگی فکری و زبانی او با همکارانش آنچنان روح این انسان تیزبین و دانشمند واقعی را مانع ساخت که با وجود خوشبینی های مفرط اولیه ناگهان رخت سفر بربست و جلاى وطن کرد .

— در یکی از کافه های یک شهر اروپائی بوسیله یک رفیق نامدار و پرکاری با یکی از نویسندگانی موفق طبقه روشنفکر ایران آشنا شدم . علت گریز او را از وطن جویا شدم — در حالیکه یک روزنامه وزیر خارجی را از جیب بیرون میکشید اظهار داشت . برای من الزام بخواندن جراید و مجلات کشور خودمان و دیدن مطالب آنها از هر چیزی دیگر زجر آورتر و کشنده تر است .

— پزشک منحصص ومبرزی که دو مورد تخصصی جالب از آمریکا کسب کرده بود ، هنگام ترک ایران میگفت رنگ و حسادت همقطاران کم سوادى که در بیمارستان فقط کارشان چوبلای چرخ گذاشتن است جانم را لبب رسانیده و انگهی نه افزار کارم را اینجامهیا میکنند و نه امکان تحقیق واقعی میدهند چه بهتر که باز گردم و سطح علمی خود را حفظ کنم . از این شواهد فراوان دست است . فرار این مغزهای گرانبها دلائلو ریشه های پیچیده دارد . روشنفکرو دانشمندان ایرانی را نمیتوان از سایر دانشمندان ملل دیگر تند خوتورزود رنج تر خواند . اوهم از جامعه انتظارات بجا و بصوردی دارد که بر آورد آنها همانگونه که در کشورهای پیشرو مرسوم است ، نباید مشروط و محدود گردد .

بجای آنکه روشنفکر ایرانی را منتهم کنیم و از عدم مشارکت او در امور بنالیم ، بجای آنکه نسبت بی تفاوتی و خودخواهی بروشنفکر ایرانی بدهیم ، بهتر است موضوع را بعنوان یک پدیده پراهمیت اجتماعی زیرمیزینکنش و مطالعه علمی بکشیم و بساز تحقیق روشکافانه و بیطرفانه ، آنرا بصورت پیشنهادات علمی بدولت عرضه کنیم .

۴ — نتیجه ، اجتماع ایران و دستگاه حاکم بر آن در دهه ۱۳۴۰ — ۱۳۵۰ توجه لازم را نسبت به طبقه روشنفکر این مملکت مبذول نداشته است ، در صورتیکه نسبت به طبقات دیگر اجتماع از جمله کشاورزو کارگر و مدیران دولتی و کادر بالای حزبی عنایت و التفات فراوان بعمل آمده است . مثلا " در کشوری مانند ایران که بنا بر نهادهای و سنتهای اجتماعی ، اعطای عناوین و القاب ، شاخص و معرف درجه احترام و اعتبار اجتماعی شناخته میشود ، حذف عناوین دانشگاهی این طبقه بوسیله دولت در سال ۱۳۴۷ به هبجر و قابل توجیه و دفاع نبوده و نیست . کمبود امنیت خاطر و آزادی های اندیشه ، بیان نوشته از یکسو ، تبلیغات و تشریفات خسته کننده اجتماعی و مافوق اینها قرطاس بازی و فساد اداری و کنا رگذاشتن آگاهانه دانشمندان نکته سنج از مقامات اجرائی ، از سوی دیگر روشنفکر و اندیشمندان ایرانی را رنجیده خاطر ساخته است . تنها از اردیبهشت سال ۱۳۵۲ که اولین اجتماع اندیشمندان و دانشگاهیان کشور بدعوت شاهنشاه برگزار شد این گروه پس از سالها دراز بیمبری های دولتیان به تائید و التفات همایونی مستظهر شد . با اینوجود هنوز مسلم نیست روش دولت در برابر انتقاد سالم این عده چیست .

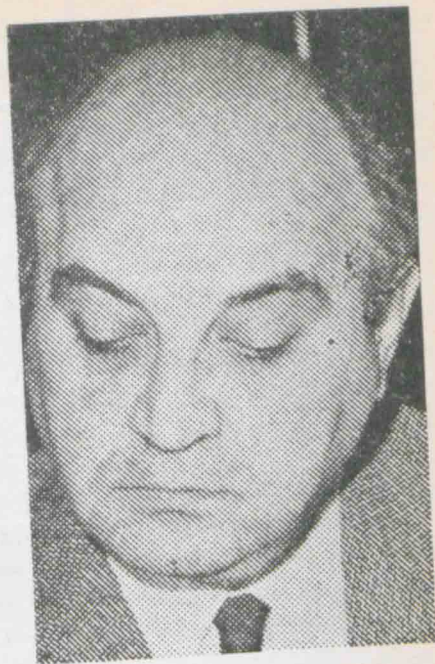
عدم مشارکت طبقه روشنفکر در مسائل مملکتی ، زائیده یک سلسله حوادث و پیش آمدهای تلخ و ناگواری اساسی و اجتماعی بوده است که طرفین قرارداد اجتماعی در پدید آمدن آنها گناهکار بوده اند . برای مرتفع کردن مشأه و ریشه عدم مشارکت روشنفکران ، دولت باید بدنبال رستاخیزی که بفرمان همایونی برپا گردید ، در اتحاد یک سلسله تصمیمات موثر و اقدامات قاطع پیشگام گردد . یکی از انتظارات جامعه روشنفکر ایرانی تجدیدنظر عمیق و اساسی در سیاست پرسنلی دولت است . دولت باید اصل تفوق شایستگی را بپذیرد بجای تکیه بیش از حد بر اعتبار مدیران فرمایشی . بمدبران دانا و کاردان اختیار عمل بدهد تا قدم بقدم اعتماد از دست رفته جلب گردد .

۱ — نگاه کنید به مقاله دکتر حسینعلی رونقی ، مهاجرت پزشکان ایرانی به آمریکا ، شماره اول مجله جامعه نوین — تهران تابستان ۱۳۵۳ ص ۳۷ پیعد .

۲ — نگاه کنید به مقاله دکتر محمد حسن گنجی ، ملاحظاتی درباره پزشکان ایرانی مقیم آلمان غربی ، شماره دوم مجله جامعه نوین — تهران پاییز ۱۳۵۳ ص ۹۹ پیعد .



آقای پرویز خوانساری :  
 سفیر شاهنشاه آریامهر  
 و مسئول امور دانشجویی  
 و کاریگری و اجتماعی ایران  
 در خارج از کشور  
 و همما احسان  
 با هم گفتگو می کنند



## حق با جوان هاست

پرویز خوانساری متولد تهران است و از چهل و سه سال پیش در مشاغل گوناگون دولتی تجربه آموخته و خدمت کرده است. او به ترتیب مدیر کل وزارت کار، معاون و کمیل و وزارت کار، عضو هیات مدیره بیمه های اجتماعی، مسئول امور کاریگری و دانشجویی ایران در خارج از کشور، معاون فرهنگی وزارت امور خارجه بوده است و اینک سفیر شاهنشاه آریامهر و مسئول امور دانشجویی و کاریگری و اجتماعی ایران در خارج از کشور است.

شنبه بودم که خوانساری برای رفق و فقی امور دانشجویان به تهران آمده و از ساعت ۷ صبح تا هروقت که کار باشد، در دفترش نشسته است. ساعت ۷ و ربع که تلفن کردم، تلفنچی جواب داد که خیال نمی کند او در دفترش باشد ولی وقتی وصل کرد او آنجا بود و مرا برای ساعت سه بعد از ظهر همان روز پذیرفت و بحث ما از دانشجویان ایرانی مقیم خارج شروع شد. او دانشجویها را مثل فرزند خود «بچه هایم» می نامد.

● وضع دانش آموزان دانشجویی فرق می کند، دانشجویان بعد از اینکه دبایشان را گرفت و برای زندگی در خارج از لحاظ ذهنی و جسمی و عاطفی ناخودآلودی که گاه البته اهمیت کافی نیست آماده شده، به خارج می رود. ولی دانش آموز کودکی است که پدر و مادرش بجای او تصمیم می گیرند. او را از خردستان دور می کنند، به خارج می برندش، خردستان اش را در یک مدرسه می نویسند و اگر شبانه روری مدرسه آنها را پذیرد او را به دست یک خانواده ناآشنا، خارجی می سپردند و خدا حافظی می کنند و برمی گردند، ما چطور می توانیم به وضع چنین بچه ای رسیدگی کنیم؟

● اجازه بدهید این دو گروه را از هم تفکیک کنیم و اول از دانشجویان شروع کنیم که بقول شما آمادگی بیشتری دارد، اول باید بی رسم بانوجه به تجربه ای که شما در مسائل مربوط به دانشجویان ایرانی مقیم خارج دارید و بخصوص با وضعیت تحصیلی در کشورهای دیگر آشنا هستید. اصولاً با تریتم دانشجویان، بعد از گرفتن دلیلم، به خارج از کشور موافقت؟

● چرا نه! در ایران در این سالهای اخیر همه چیز بطسور ناگهانی و غیرمنتظره تغییر کرده و خدا را شکر که همه چیز در جهت بهبود و توسعه است. وضع تحصیلات هم از این تحول و پیشرفت سریع مستثنی نیست. حالا همه جوانان ایرانی میخواهند به حد اعلائی تخصص دست یابند، برای این توفیق نقد کوشش و پشتکار خودشان

● نگاه کنید، از یکی از «بچه ها» نامه ای دارم که نوشته وقتی برای دیدن پدر و مادرش به ایران آمده هنگام بازگشت به او گفته اند هزار تومان حق خروج از کشور را بپردازند، درحالی که ترتیبی داده شده است که هروقت بچه ها به ایران می آیند، میهمان باشند و برای بازگشت هیچکس مزاحشان نشود، خوب معلوم است وقتی یک دانشجو برای گذراندن تعطیلات به ایران می آید، نمی تواند از یکماه تعطیل خود، بیست روزش را به دنبال گرفتاریهای گذرانده و بزرگ اجازتی خروج و بلیط بدو، ما «بچه ها» را به مملکت می آوریم که دلشان از تنگی غربت باز شود و پدر و مادر و خانواده را ببینند و نفسی بکشند و اگر دلشان خواست از پیشرفتهای وطنشان و زمینهای مساعد برای کار و فعالیت آینده خودشان باخیر بشوند، نباید ادیشان کنیم. به همین جهت وقتی دانشجو عازم ایران می شود، علاوه بر اینکه همه مسائل سفرش را با حداقل قیمت فراهم می کنیم در گذرانهای هم مهتری می دیم که به منزله ی بزرگ اجازتی خروج است. نه او یا کسی کار دارد و نه کسی با او، می آید و به سلامت سردستی برمی گردند. حالا یک آدم بی اطلاع پیدا شده که سرسرس این بچه گذاشته، حالا منم تا بتوانم سرسرسش می گذارم تا اقلاً کار خودش را یاد بگیرد.

● به نظر می رسد پدر و مادرها باید فرزندان دانش آموزان و دانشجویان را در خارج از کشور به شما بسپارند و حیالشان راحت باشد.



کافی است ، دیگر مسائل اقتصادی مانع شکوفایی استعدادها نیست. بنابراین هرسال هزاران جوان از گروههای مختلف آمادگی رفتن به دانشگاه می‌شوند. البته می‌بینید که دانشگاهها هم روزیروز گسترش می‌یابند ولی هنوز ما در ایران نمی‌توانیم همه داوطلبان را به دانشگاه پذیریم. بنابراین جوانان برای اینکه از هدفهایشان که دست یافتن به تخصص‌های ارزشمندند اجباراً راهی کشورهای دیگر می‌شوند ، ما نمی‌هم نیست. کشور ما کشور آزادی است، هر کس می‌تواند هرجا که می‌خواهد درس بخواند و زندگی کند.

● **ولی اخیراً دیده شده که بسیاری از کشورهای خارجی به آسانی دانشجوی ایرانی را نمی‌پذیرند.**

● این دیگر از مسائل خود آن کشورهاست، که کاملاً قابل درک هم هست. وقتی بچه‌های ما بی تجربه ، بی آگاهی، حتی بدون آشنائی به زبان که نخستین وسیله ایجاد رابطه با افراد دیگر است به یک کشور خارجی می‌روند، هم خوششان زیر بار فرهنگهای فرهنگی متفاوت است و روشهای زندگی له می‌شوند و هم مشکلاتی برای آن جامعه ایجاد می‌کنند و به فرض اینکه دانشگاهی نام آنها را بنویسد کاری از پیش رفته است. چون استاد که بهر کلاس درس می‌آید حرفش را و درسش را به زبان خودش ، که معمولاً زبان علمی است می‌گوید و می‌رود و کاری ندارد که چه کسی فهمیده چه کسی نفهمیده، این بچه‌هاست که گیج می‌شود، سرگردان و ناامید می‌شود، دوری و غربت و نیاز به محبت هم که بر وجوشد چنگ می‌زند نتیجه‌اش چیزی جز ناپامانی نیست. بنابراین حالا بعضی از کشورها متوجه شده‌اند که باید در شرایط خاصی که مطمئن باشند دانشجوی می‌تواند از کلاس و درس دانشگاه استفاده کند، او را پذیرند.

● در حال حاضر چند دانشجوی ایرانی در چند کشور خارجی درس می‌خوانند ؟

● مطابق آمار تقریبی که ما داریم پنجاه هزار دانشجوی ایرانی در ۴۰ کشور خارجی درس می‌خوانند در آمریکا در ۵۲ ایالت و در صد و چند دانشگاه و در انگلیس در ۸۲ نقطه دانشجوی داریم. اخیراً حتی عددهای دانشجوی به فیلیپین و سنگالند و آفریقای جنوبی هم رفته‌اند و اسم این کشورها هم به‌صورت‌های سابق اضافه شده است. ● **باید چنین برآوردی بنظر می‌رسد برای شما و همکاران امکان رسیدگی به امور تحصیلی واجتماعی آنان مشکل باشد.**

● بله مشکل است، ما در بیشتر نقاط دانشگاهی که تعداد دانشجویان زیاد است ماهیت بیشتری داریم، البته کار ما رسیدگی به امور تحصیلی بچه‌ها نیست، یعنی امکان ندارد. مگر اینکه پدر و مادری این وظیفه‌ها را ما بخواهیم. چون در غیر اینصورت دانشگاهها و مدارس گزارش کار دانشجوی را به ما نمی‌دهند. در مدارس و شبانه روزها کار از اینهم مشکلتر است. مدرسه فقط پدر و مادر یا کسانی را که آنها معرفی کرده‌اند می‌پذیرد. حتی بسیاری از آنها بدون موافقت و معرفی اولیاء اجازه‌ی ملاقات با بچه‌ها را هم به ما نمی‌دهند. بنابراین اگر پدر و مادری از ما بخواهند که در وضع تحصیلی فرزندش نظارت کنیم و ما را به‌دانشکده و مدیران مسئول معرفی کنند با کمال میل اینکار را می‌کنیم. والا کار اصلی ما انجام امور کنسولی و تسهیل رفت و آمد و دادن کمک هزینه‌ی تحصیلی و اطلاعاتی به آنهاست. مثلاً همین اقدام که از اسامی کرده‌ایم خیلی مفید است، دانشجوی که به ایران می‌آید باید به هیچ مرجع مقامی مراجعه کند، با هیچ دستگاه و سازمانی هم کار ندارد. می‌آید، مطابق مهری که دفتر سرپرستی محل اقامتش یا کنسول و سفارت ایران در گذرانده‌اش می‌باید هروقت دوش خواست می‌تواند برگردد. البته این مهر فقط برای یکبار خروج کافی است و بعد از یکبار خروج از اعتبار می‌افتد.

● چنانکه اشاره کردید، بسیاری از جوانان ما بدون هدف مشخص و بی‌آنکه پدرش دانشگاهی داشته باشند به خارج از کشور سفر کرده‌اند و چون عملاً در هیچ دانشگاهی راه نیافته‌اند به صرفه‌های گوناگون و گاه دشواری‌ها داشته‌اند تا فقط روزگار بگذراند، خیلی از آنها حقیقت وضعیت و موقعیت خودشان را برای پدر و مادر و خانواده هم نمی‌نویسند و پدر و مادرها در این گمانند که فرزندانمان به تحصیلات عالی مشغولند، در حالیکه فرزندانمان سرگردان و گاه مخلوق قطبهای فساد تمدن غرب شده‌اند. آیا شما

● برای این گروه هم فکری کرده‌اید ؟

● بله، اتفاقاً خیلی هم فکر کرده‌ایم و پس از مطالعات و بررسی‌های زیاد به این نتیجه رسیدیم که آنها را به تحصیل در مدارس حرفه‌ای، تشویق کنیم تا اقلاً تخصصی فنی خوبی بشوند چیزی که خیلی هم مورد احتیاج کشورمان است.

● **حق با شماست. چون يك متخصص فني ماهر خیلی بهتر از کسی که فقط «تئوری»ها را می‌شناسد به کار می‌آید و ما کشوری هستیم نیازمند متخصص کارآمد، و مسلماً مدارس حرفه‌ای در بسیاری کشورهای جهان امکانات آموزشی وسیعی دارند.**

● همین جهت ما هم با آنها به‌گفتگو و تبادل نظر نستیم و مثلاً در انگلیس توانستیم ۷۵۰ نفر از بچه‌ها را به این مدارس بفرستیم ، در آنجا در درس بخوانند دیگر هم اینکار را ادامه خواهیم داد تا اشاعه‌ی بچه‌هایمان از سرگردانی و وقت گذرانی نجات یابند. این بچه‌های که ما حالا به مدارس حرفه‌ای فرستاده‌ایم متین بین ۱۳ تا ۲۵ دارند، یعنی چند سال از وقتشان تلف شده است و باید که زحمت کشیدند ولی نتوانستند به‌دانشگاه راه یابند.

● **آیا برای رفتن به اینگونه مدارس حرفه‌ای هم باید دیپلم تحصیلات متوسطه را داشت ؟**

● بله، و اصولاً بچه‌ها باید ضوابط و شرایط هر مدرسه‌ای را که می‌خواهند در آن درس بخوانند بدانند. نکته اینجاست که این ضوابط دائم عوض می‌شوند. مثلاً دانشگاه «ژنو» دیگر معدل کمتر از ۱۵ را نمی‌پذیرد. حالا اگر جوانی زبان فرانسه را هم خیلی خوب بلداند، باید به باهوش باشد، پدر و مادرش هم خیلی پولدار باشند اگر معدلش از ۱۵ کمتر است دانشگاه «ژنو» راه نمی‌یابد. بدیهی است که این نکته‌است که باید آرا را قبل بداند.

● **یکی از مهم‌ترین وبدون شك مفیدترین اقدامات اخیر، همین فراموش ساختن امکانات برای سفر دانشجویان به ایران بود که تکرار آنها را با کشور و تمدن ملیشان قطع نمی‌کند، این تماس آگاهی حقیقی به آنها میدهد. در حالیکه اگر گروههایی را از اینجا به خارج بفرستد که برای آنها سخن بگویند و حقایق را برایشان تشریح کند شاید باور نکنند.**

● درست است و ما می‌بینیم که اشتیاق بچه‌ها برای استفاده از این امکانات و دیدن وطن هرروز بیشتر می‌شود. سال گذشته نزدیک به ۱۸ هزار دانشجوی ما به ایران آوردیم و بازگردانیم، اسامی رقم بیشتری در دست ما داشت. استفاده از این امکانات را که با همکاری هواپیمائی ملی ایران فراهم شده است، هم به بچه‌ها و هم به پدر و مادرها توصیه می‌کنم، پدر و مادرها اگر در هر تعطیل بچه‌هایشان را پیش خودشان بیاورند اهم البته فقط با پرداخت ۳۵ درصد از بهای وقتی بلیط هواپیمای هم خیالتان راحت است و هم خرجشان یقیناً کمتر از آن که بچه در شرایط نامتخصص در خارج بماند و معلوم نباشد که کجاست و چه می‌کند.

● **سأله دیگر که در واقع آخرین کلام در همه این کوششهاست، استفاده از جوانان تحصیل کرده در ایران است، آیا شماریه‌های مساعدی برای کار و اشتغال فارغ‌التحصیلان ایرانی دانشگاههای خارج، در داخل کشور فراهم می‌کند؟**

● البته در این باره صحبت زیاد کرده‌ایم. همین بیروز بنا به دستور نخست‌وزیر جنابعالی یا چند نفر از مسئولین دائمی و امکاناتی مشکلات جدی در بررسی کردیم. وزارت رفاه اجتماعی

توانست دوست پرشک را در شرایطی بسیار رضایت‌بخش بپذیرد و از اول هم به آنها نوشت که محل کارشان کجا خواهد بود. برای خانواده و فرزندان آنها هم پیش‌بینی‌های لازم شد. میزان حقوق و مسکن را هم از قبل بطور مشخص به اطلاع آنها رسانید. این تجربه را باید سایر وزارتخانه‌ها هم تکرار کنند. نیاز به بیرونی آسانی مشخص روز بروز در کشور ما افزایش می‌یابد. لیکن شما يك كنه خیلی مهم را فراموش نکنید. چیزی که هست اینست که جوان های ما هم باید بخواهند که در وطن خودشان خدمت کنند.

● **یکی از سؤالات فارغ‌التحصیلان ایرانی اینستکه چرا دولت ایران به همترازیهای خارجی آنها حقوق بیشتری می‌پردازد ؟**

● برای اینکه خارجی هستند، شما از تهران که بیک نهرستان مأمور خدمت می‌شوید اضافه حقوق میگیرید و حقوقتان از کارمند هم‌طراز محلی بیشتر است. این یک قاعده بین‌المللی است. هر کشوری متخصص خارجی را استخدام کند پول بیشتری میپردازد. اما این نکته نباید سبب کلاه جوانان ما شود آنها متعلق به این آب و خاکند، عضو خانواده ملت ایرانند و باید کشورشان را بازدارند.

● شما اما انتقادهای دانشجویان ایرانی مقیم خارج را می‌شنوید یا بهتر بگویم بهشان گوش می‌کنید؟

● البته، من و همکارانم در نمایندگی‌های شانتامی همیشه منتظر شنیدن انتقادات و دردهای بی‌جهت هستیم، هم من و هم همه همکارانم همیشه منتظریم بجهت به سرافغان بیایند و آنها هم البته می‌آیند و البته در دلدل و انتقاد می‌کنند. انتقاد نشانه‌ی علاقه‌ی آنهاست. شما از یک رهنگر خیابان انتقاد نمی‌کنید که چرا کراواتش را هم‌آهنگ لباس انتخاب نکرده ولی شاید از همسران این انتقاد را بکنید. انتقاد نکردن نشانه‌ی بی‌تفاوتی است. بجهت‌ای که گله می‌کنند، نقد می‌کنند و فریاد می‌زنند معلوم است که کشورش را دوست دارد. از این گذشته ما هرچه در داخل کشور بیشتر به ترقی و توسعه برسیم، در خارج انتقادهای بیشتری می‌شویم. این هم طبیعی است، هرچه سدا‌ی ما در اینسو بلندتر می‌شود، آنسوی مرزها برانگیخته‌تر می‌شوند. بیست سال پیش کسی به کار ما کار ندانست. حالا همه مسائل داخلی کشور ما حتی کوچک‌ترین‌ها در خارج مطرح می‌شود. شاید باور نکنید که از یک روزنامه ولی وضع یک فرستادن متروک در یک شهر کوچک دورافتاده انتقاد شده بود، و باید بگویم که این امر باعث خوشحالی من شد. چون دیدم حالا دیگر باید به مسائلی چنین کوچک تکیه کنند. در حالیکه کشورهای خارجی خودشان درگیر مسائل و حجتان اساسی هستند، ولی ما کاری به کار آنها نداریم، برای ما مسائل وقتی مهم می‌شوند که موضوع خودمان تأثیر بگذارد. اما بهرحال وقتی بجهت‌های ما حتی بابت اشکالات کوچک حرص و جوش می‌خورند نشانه‌ی علاقه‌مندی و وطن‌پرستی آنهاست.

● صحبت از ایجاد رابطه مستقیم با دانشجویان و دانشجو و دانش آموز ایرانی مقیم خارج بود، خیلی مشتاقم بدانم شما این رابطه را چگونه برقرار می‌کنید؟

● همانطور که گفتم ما بیشتر منتظریم بجهت‌ها به طرف ما بیایند، اما گاهی هم که از وضع متوش کسی آگام می‌شویم صدایش می‌کنیم و بارها شده است خود من و همکارانم ساعتها و روزهای متوالی بایک جوان که تحت تأثیر قرار گرفته و از اوضاع کشورش بی‌خبر مانده و از بی‌مهری پدر و مادرش هم دلش گرفته صحبت کرده‌ایم، و او راضی را عوض کرده. خیلی از همان جوانان الان در وطن‌مان مصدر مسئولیت‌های مهمی هستند و خوب و صادقانه هم خدمت می‌کنند. من به ایجاد و ادامه‌ی رابطه اعتقاد دارم. نباید مسائل را در پاهای باقی گذاشت شما ممکن است از مرگ مادر دوستی بی‌خبر بمانید و به تلیت او نروید و او خیال کند که نسبت به او بی‌مهر شده‌اید. گلابی می‌کند، این کلابی جور دیگری بگوش شما می‌رسد، شما حرف می‌زنید که جور دیگری به گوش او میرسد نتیجه اینکه ممکن است بتدریج برای هم مثل دوتا دشمن بشوید. در حالیکه اگر خود شما بی‌واسطه باهم حرف می‌زنید می‌فهمیدید که مرگ مادر سبب اندوه دوست شما شده و او می‌فهمید که شما از این واقعه بی‌خبر مانده‌اید و مسأله حل می‌شد.

● یکی از بزرگترین مشکلات فرزندان ما وقتی چند سال و مخصوصاً از کودکی به خارج می‌روند فراموش کردن زبان فارسی است که در رشته‌های فرهنگی و عاطفی آنان را با کشور پدر و مادرشان ست می‌کند و می‌بینیم که غالباً وقتی برمی‌گردند یا اصلاً فارسی نمی‌دانند و یا فارسی را به وضعی حرف می‌زنند که هم خودشان شرمنده می‌شوند و هم پدر و مادر آنها، آیا شما به این موضوع هم فکر کرده‌اید؟

● بله، اتفاقاً موضوع بسیار مهمی هم است. و مدتی است با همکاری خانم وزیر امور خارجه و همسران سفیران و مأموران وزارت خارجه در کشورهای دیگر کلاسهای زبان فارسی تأسیس

کرده‌ایم. در بعضی مدارس مثل «لن» و «انترناسیونال» در سوئیس که بیش از صد دانش‌آموز ایرانی داریم معلمینی را از وزارت آموزش و پرورش گرفته‌ایم و آنها استخدام کرده‌ایم و موافقت مدرسه را هم جلب کرده‌ایم. در بعضی جاها که شاگردان کمتری داریم کلاس‌های فارسی بطور جنسی درست کرده‌ایم و در بقیه جاها به‌عمت خانهای مأمورین وزارت امور خارجه هفت‌ای دوبار کلاس فارسی ترتیب داده‌ایم ولی شما تمجب خواهید کرد اگر بشوید که بعضی از پدر و مادرها از اینکه بچه‌هایشان را به این کلاس‌ها بفرستند خودداری می‌کنند. باید بگویم که اصولاً مسائل ما بیشتر با پدر و مادرهاست تا خود دانشجویان و دانش‌آموزان. بتوان نمونه به شما بگویم که ما اعلام کرده‌ایم دولت ایران مدرک تحصیلی فلان مدرسه را قبول ندارد، پدر و مادری می‌نویسند مهم نیست ما به‌مصلحت خودمان، می‌خواهیم فرزندانمان در آنجا درس بخوانند، همین پدر و مادر و همین جوان‌ها بعد از پایان تحصیلات به سراغ ما می‌آیند و از اینکه به‌او کار نمی‌دهند گله می‌کنند.

● مطلب دیگری که به آن اشاره می‌کنم کمک هزینه‌ی تحصیلی است. شیوه‌ی این پرداخت چگونه است که بعضی از دانشجویان را ناراحت می‌کند.

● ترتیب پرداخت کمک هزینه‌ی تحصیلی درست نبوده، حق با بچه‌هاست، لزومی ندارد دانشجوی برای دریافت پولی که گفته‌اند به‌او می‌دهند چند ساعت وقت صرف کند و پیش این و آن برود. این ایراد درست بود و در این سفر ترتیبی دادم که برای هر دانشجو که کمک هزینه‌ی تحصیلی می‌گیرد یک حساب جاری باز می‌کنیم مستقیماً را هم به‌او می‌دهیم و پولش را به‌حسابش می‌ریزیم حالا اگر دانشجویی نتوانست از این موقعیت به‌صلاحت استفاده کند مسأله‌ایست مربوط به خود او.

● نکته‌ی دیگر طرز برخورد صاحبان مناصب و مقامهای ایرانی با جوانانی است که تازه از راه می‌رسند به نظر می‌رسد، خیلی از مشکلات از این برخورد ناشی می‌شود.

● در اینجا تقصیر ما بزرگتر است. ولی جوانها هم به‌صراط غروری که دارند و به جهت اعتقاد به تحصیلات عالی خود حاضر نیستند حرمت تحریه دیگران را نگه دارند. بعضی جوانها توقع دارند تا از راه می‌رسند صاحب‌منصبی که به‌ظلم با به‌درست در مقامی نشسته و سالها خدمت کرده و حالا به‌آخر خط رسیده و سالهای نگرانی‌اش را می‌گذراند برخیزد و بی‌تامل جایش را به آن جوان متخصص از راه رسیده تعارف کند. بدیهی است که اینکار به‌آسانی انجام نمی‌شود. جوانها باید بفهمند که تحریه پیرها را با علم خود بیامیزند و یقین بدانند که از این ترکیب حاصل خوبی نصیب خودشان و جامعه و کشورشان خواهد شد.

● شاید بعضی از نمایندگان و همکاران شما اینهمه تسلط و اینهمه صمیمیت و تکنسینی شما را نداشته باشند و طبیعی است که شما نمی‌توانید دالم در چهل کشور جهان گردیدید و مسائل جوانها را از زبان خودشان بشنوید. آیا راهی هست که جوانها و دانشجویان ایرانی مقیم کشورهای خارجی بخصوص شما در تماس باشند؟

● بله، دفتر من در «ژنو» است. و یکی از روش‌های من که به‌صورت عادت درآمده اینستکه جواب نامه‌ی هر بچه‌ای را با تلکس و نورا می‌فرستم و از همکارانم در نمایندگی‌های شانتامی تقاضا می‌کنم که قفسه‌ی این کپی‌ها کنند من و همکارانم بچه‌هایی را به نام ویا تمام مشخصات و گرفتاریهایشان می‌شناسیم که حتی یکبار هم آنها را ندیده‌ایم.

● البته لازم است که جوانها پیش از اینکه راهی یک کشور خارجی بشوند اطلاعاتی کسب کنند و امکاناً در امتحاناتی شرکت کنند اما از سوی دیگر طبیعی است که هر سال بر تعداد داوطلبان تحصیل در خارج اضافه می‌شود. آیا دانشگاههای خارج گنجایش همه آنها را دارد؟

● نه همیشه. سال گذشته ۲۶ هزار دانشجوی داوطلب تحصیل در خارج در امتحانات اعزام دانشجویان پذیرفته شدند. این گروه در

رہنمای انگلیسی و فرانہ و آلمانی و ایٹالیائی امتحان داندند  
امسال جس میں زم تمدنشان دوبرابر خواهد شد. در حالیکہ بعضی  
دانشگاہا مثل «منچسٹر» اطلاع داده است کہ جا برای دانشجوی  
جدید ندارد. در رشتہ «پلی تکنیک» در انگلستان، جا برای کارآموزی  
نیست. حالاداریم مذاکرہ می کنیم کہ دانشجویان ایرانی «پلی تکنیک»  
در انگلیس برای کارآموزی بہ ایران بیایند. اینستکہ معتقدیم  
دانشجویان باید دقیقاً و مستحکم را روشن کنند، آنوقت بہ سفر بروند  
و وزارت علوم و آموزش عالی (امور دانشجویان) آخرین تحولات  
دانشگاہی را در اختیار آرد و در سترس علاقتمندان تحصیل در  
خارج از کشور میگذارد. تسہیلات لازم برای چہ مدرسہای داند  
می شود.

● حالابرگردیم بلموضوع نوجوانان وکودکان ایرانی  
مقیم خارج، خیال می کنیم کودکان و نوجوانانی کہ بہ  
خارج از ایران فرستادہ می شوند، یا فرزندان خانوادہای  
ازہم باشیدہ هستند کہ پدر یا مادر هیچکدام امکان نگهداری  
آنها را ندارند و اجبار دارند و استطاعت مالی ہم برای  
پرداخت هزینه های آنها را دارند. یا متعلق بہ خانوادہای  
بی بند وباری هستند کہ بچہا را مزاحم برنامه های تفریحی  
و تفریحی خود می بینند و با فرزندان خانوادہائی هستند کہ  
بسیار آیینہ تگرند و در امور آموزش و پرورش بچہایشان  
مختگیر و وسواسی. بہر حال نتیجہ یکی است و آن اینکہ  
بچہا باید در شرایط خاصی در کشور و محیط بیگانہ بازیان  
بیگانہ انس بگیرند و شخصیت خود را بسازند، نظرتان دریازمی  
این بچہا چیست ؟

● درست بدلائلی کہ گفتید خیلی از بچہای ما ناچار در یک  
خانوادہ بیگانہ، کہ برای بہمت آوردن پول بچہی ما را می پذیرد  
زندگی می کنند و در یک مدرسہ بیگانہ کہ توسط خانوادہ پاکبک  
دلایان مدرسہ وبدون مشورت و اطلاع دفا تر نمایندگی شاختہای  
انتخاب می شوند درس میخوانند. چہ عجب اگر این بچہا از همان  
روزہای اول با مشکلات و غمہای گوناگونی دست و پنجه نرم  
کنند. مدتہا طول می کشد تا این بچہا خودشان را باوضعی کہ  
دارند تطبیق موقت بکنند. اگر این بچہا نتوانند در تطبیلات پیش  
خانوادہ بیایند خوب است ولی چون غالباً امکان این کار برای ہمہ  
نیست، بچہا دقیقاً در همین زمانہای تطبیل مدرسہ با حوادث و  
مشکلاتی روبرو می شوند کہ تأثیر آن گاہ، تا آخر عمر درزندگیشان  
ہست. ما ہم کہ نیاز وجودشان خیر داریم و نہ از وشتان، فقط  
وقتی حادثہ وشتناکی روی بدہد آنوقت پدر و مادرہا بہ سراغ ما  
می آیند. اینرا ہم بگویم کہ بیشتر مشکلات اینگونه کودکان و نو  
جوانان مشکلات عاطفی و تفاوتہای فرهنگی است کہ با خانوادہائی  
کہ با آنها زندگی می کنند دارند روش های تدریس مدارس خارج  
عبسی ندارد. و آنها گزارش مرتب وضع تحصیلی بچہا را معمولاً  
درست و بررودریبستی برای پدر و مادر می فرستند اما خانوادہا  
نہ گزارش می دهند و نہ دلشان برای بچہای ما سوختہ است. وحدہ  
مشکلات نیز درست از همین جا ناشی است.

● آقای خوانساری، صمیمانہ آرزو می کنیم در تمام برنامہ  
های خودتان موافق باشید.



در بہاران کی شود سرسبز سنگ  
خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ  
سالہا تو سنگ بودی دلخراش  
آزمونرا یک زمانی خاک باش

آب،خواہ از جو بجو خواہ از سبو  
کاین سبو را ہم مدد باشد ز جو  
جلال الدین محمد، مولوی  
قرن ہفتم ہجری

بزرگترین تحولی که در زمان من در جنبش کارگری روی داده است، از هم پاشیده شدن جناح روشنفکر و دانشمند چپ گرای انگلستان میباشد.

نامدارانی که سوسیالیستها را رهبری میکردند و موجب برانگیختن احساسات آنان بودند، همه چنانرا بدرود گفته و کسی جای آنها را نگرفته است. هنگامیکه سخن از دانشمندان چپ گرا در میان است، بزرگانی چون کل (۱) - تانی (۲) - کراسن (۳) و بوان (۴) را به یاد می‌آوریم که با نوشته‌ها و تألیفات متعدد خود فلسفه و اندیشه‌های سوسیالیستی را " برشته تحریر در آورده و بنیان جنبش کارگری را بر پایه "منطق و استدلال استوار نمودند. در میان سوسیالیستها، برجسته‌ترین آنان بوان بود که خود از طبقه کارگر برخاسته بود. وی غریزه و استعداد فیلسوفان را داشت و عاشق تفکر و پیر و عقل محض بود. در عین اینکه به اصل برابری و مساوات میان مردم سخت پای بند بود، نسبت به دانشمندان و متفکرین ارادت میورزید و آنانرا ستایش میکرد. دور و بر این سیاره‌های درخشان ماهیانی در گردش بودند که مجموع آنها منظومه‌ای از ذوق و ذکاوت تشکیل میدادند. اما جناح چپ سوسیالیستی امروز، در چه وضعی قرار دارد. بی‌هیچ کشمکش و مبارزه جسم و جان خود را به اتحادیه‌های کارگری ارزانی داشته و با خضوع و فروتنی <sup>بهر</sup> عقاید سخیف آنها شده است. تمکین با اعتقاداتی که از تحقیر علم و دانش، ابراز انزجار نسبت به دانشمندان، بی‌اعتنائی به آزادی فردی و بول پرستی مطلق سرچشمه میگردد، پست کردن به آزادی و سوسیالیزم حقیقی و رو آوردن به گونه‌های استبداد و خودکامگی می‌ماند که اکثریتی نادان بر اقلیتی فکور و دانشمند برقرار نماید. کل همه زندگی خویش را وقف اثبات این نظریه نمود که برای پیشرفت مردم سوسیالیستی کثرت افراد و اتحادیه‌های کارگری کافی نمی‌باشد. خبگان اندیشمند و متفکر لازم است که برای تبلیغ و انتشار سوسیالیزم از عهده تفسیر آن برآیند و سودمند بودن آنرا برای همه جهانیان ثابت کنند. تانی همواره میگفت که استبداد رای که زاده "اکثریت نادان و اتحادیه‌های کارگری است، بجای ایجاد یک جهان راستین، تنها برای سود شخصی به کار برده میشود و از پیشرفت انسان به سوی دنیای ابدآل جلوگیری مینماید.

بوان با وجود اینکه از اعضا اتحادیه کارگری بود، هرگز اتحادیه‌ها را علی‌البدل سوسیالیزم نمی‌دانست و در پیاره‌ای موارد حتی آنها را دشمن سوسیالیزم و جزئی از اجزا "سیستم سرمایه‌داری می‌بنداشت. در برابر اقداماتی که اتحادیه‌های کارگری برای کنترل حکومت، و تعیین سیاست آن بعمل می‌آوردند، بوان سرسخانه ایستادگی و مبارزه مینمود. وی صمیمانه معتقد بود که تحولات سیستم حکومت و اداره آن میبایستی منحصر "در پارلمان صورت بگیرد و نظارت بر فعالیت‌های پارلمانی در دست سوسیالیستها باشد.

کراسن عقاید ضدسندیکاتی خود را بی‌بروا ابراز مینمود. به نظر وی دروضع کنونی، کارگران شایستگی اداره حکومت را ندارند زیرا میان آنان مغز متفکر و اندیشمندی وجود ندارد. کراسن این نظریه را در ضمن مقالان انتشار داد و به صراحت گفت در میان نمایندگان پارلمانی که از طرف اتحادیه‌های کارگری انتخاب شده‌اند، بیش از پنج نفر شایستگی مقام وزارت را ندارند. این مقاله موجب شد که ویرا، مانند گالیله که از ترس زجر و عذاب کشیشان تاگزیر شد از نظریه خود درباره مرکزیت خورشید عدول کند، به پای میز تغیش عقاید بکشانند و او را وادار کنند که از اظهار نظر خود درباره بی‌لیاقی نمایندگان کارگر استغفا نماید. بعداً "به من گفت استنباه وی در آنمقاله این بود که بیش از سه نفر از نمایندگان کارگر را شایسته مقام وزارت دانسته بود.

در آن روزگار روشنفکران چپ کرا غالباً "در جنگال اتحادیه‌های کارگری گرفتار میشدند. دانشمندی مانند برتراند راسل (۵) و ستافرد کریس (۶) راستراپه‌ای تپی مغز اتحادیه‌ها به پای میز محاکمه می‌کشاندند. امروز چپ‌گراهای سوسیالیست، اتحادیه‌های کارگری را منسب قیض و خرد و دارای مناقب اخلاقی و صفات عالی سوسیالیستی میدانند. آقای مایکل فوت (۷) یکی از وزرای کابینه بی اجازه شورای عالی کارگری آب نمی‌خورد اریک هفر (۸) یکی از ستایشگران آقای فوت هرگونه انتقاد از اتحادیه‌های کارگری را جنایت بزرگ و گناه نابخشودنی نسبت به سندیکالیزم مقدس انگلیس میدانند. شاید اریک هفر مستوجب نگوشت نباشد. عرابه "سهمگین سندیکا ها بدن هرکسی را که با نظریه آنان مخالفت کند زیر چرخهای هولناک خود خرد میکند.

رهبران اتحادیه‌ها هنوز هر پیشرفت و کامیابی در کاررا با معیار بول می‌سنجند آنان نخستین فرمانیان این "بیماری انگلیسی "شده‌اند که تانی در کتاب خود موسوم به " براری " بیماری بول پرستی نام نهاده است. تاغل از بچیدگیهای علم اقتصاد و بدون توجه به حقوق افراد دیگر و نتایج خوبی که اقدامات آنان برای دیگر هموطنان به بار خواهد آورد،

سندیگاها فقط در فکر سود جوئی و گرد آوری مکتب بیشتری می باشد. آنها مطلب اساسی را که نانی "مراقبت بشری" میخواند و به نظریه پایه های اصلی سوسیالیسم میبایستی بر آن استوار گردد. از خاطر خویش زوددهاند. چند روز پیش یکی از سرمداران آنها گفته بود اگر افزایش دستمزدها خواسته اند بآنان داده نشود، صنعت فولاد را که متعلق به ملت و دارائی عمومی است، بی پروا نابود خواهد کرد. هنگامیکه از وی پرسیده بودند آیا آماده است بهیئتیکه دولت برای آشتی معین گسسته است گوش فرادهد، پاسخ وی این بوده است کفا و حاضر نیست به نرهاات افرادی که وی بطور تحقیر آمیز "بیجه مدرسه" (۹) خوانده بود اعتنا کند.

حقیقت امر این است که امروز یکی از خصایص حیرت آور سردمداران اتحادیه های کارگری انگلستان دشمنی با تعلیمات عالی و انزجاری است که نسبت با افراد دانشمند با فرهنگ ابراز میدارند. اختلاف فاحشی را که از این حیث میان انگلستان قسرنورد هم با انگلستان قرن بیستم روی داده است، با گزارش واقعه ای که در استان ویلز (۱) اتفاق افتاده است به خوبی میتوان روشن کرد. طبق خیر مندرجه در روزنامه ها، کتابخانه، باشگاه معدنچیان قسمت جنوبی استان ویلز را که دارای کتابهای گرانبها و نسخ خطی بود، برای جایز کردن برای جمعه موسیقی (۱۱) و نمایش زنان برهنه به بهای ناچیزی به بدلانان فروختند. در قرن نوزدهم کوشش همه برای ایجاد کتابخانه و مدرسه و اشاعه علم و دانش میان کارگران بود. در قرن بیستم جمعه موسیقی و زنان برهنه را به کتاب ترجیح میدهند و از کتاب و کتابخانه بیزارند.

برای ابراز مراقبت و همبستگی با سندیگاها، سوسیالیستها ناگزیر شده اند در برابر روشنفکران و اندیشمندان جنبه گهبری کنند. میگویند اگر معدنچیان ویلز زنان برهنه را به کتاب و کتابخانه ترجیح میدهند، این انتخاب قبی نفعه دارای ارزش اخلاقی میباشد و هر کس خلاف آن سخن گوید یا اقدام کند از نخیکان است (۱۲). اینک شعار اریک هفرو امثال وی هرگاه ذهن بکشایند یا فلم به دست بگیرند این است که طبقه بی مایه (۱۳) سندیگاها را بیایند و زیدگان دانشمند و تفکر چپ گرا سزیش و نکوهش نمایند. انتقاد از بزرگانیکه علیه افزایش نامتعادل دستمزدها نورد - فزونی تعداد کارگران در کارخانه ها - قسویت هموک اسکاتلن (۱۴) و فضیلت عقل و منطق سخن بگویند، مورد تحسین اتحادیه های کارگری است.

هر کس که معتقد نباشد که هرچه توده بگوید عین صواب و وحی منزل است، یا فکر کند که در آسمان وزمین ممکن است افکاری و الیزافلسفه با فیهای آرتو اسکاترگمل و مایکل مک گیچی (۱۵) وجود داشته باشد. وی از نخیکان و جزو دسته منظرو دان بشمار میآید. با این طرز فکرتانی، گراسن، کل و یوان همه از زیدگان و جزو منظرو دان میباشد. قدرتی که سندیگاها در محافل دولتی و حتی در اطرافیان نخست وزیر علیه زیدگان دارند، از سیاست آنها در باره تعلیمات عالی معلوم میشود. رسم این بود که دانشگاههای مستقل و فارغ از هرگونه نظارت دولت باشند. این رسم مورد پسند سندیگاها نیست و بنا بر این هیئتیی کمسئول اعانت مادی به دانشگاها است، به سمت نماینده دولت، روز بروز بر نظارت خود در امور دانشگاهها بیافزاید تا حدیکه یکی از وزرای کابینه ویلسن به مقامات دانشگاهی اخطار کرده است که میبایستی هزینه های خود را به حداقل رسانیده و در صورت لزوم دست به فروش گنجینه ها و اشیاء هنری خود بزنند. از افرادی که مسئول اجرای سیاست دولت در مورد تعلیمات عالی بوده اند، یکی دکتر نرمان هنت (۱۶) است که بواسطه خدمات نایستعاش به دولت، مورد عنایت کابینه کارگری واقع گردید و به لقب لرد کروانر هنت مقرر شده است. از جمله کارهای نایسته وی این است که به دانشگا همان گفته است یا برنامه خود را طبق نظریه دولت تنظیم کنند و یا از کمک مالی دولت چشم به پوشند.

تشدید و تحریک احساسات علیه نخیکان در مورد تعلیمات عالی باز تاب و مکمل اتحاد سندیگاها با هیچ مدانهای دست چپی است. هدف این اتحاد نامقدس جلوگیری از آزادی و ابتکار فردی و از میان بردن تحقیقات علمی (که به گفته آنها برای عوام قابل فهم نیست) و ساختن افراد هم عقیده ای است که در فکر و عمل پیرو نظریه سندیگاها و در شمار دادن و فتنه برانگیختن در کوی و بازار همکار و همدست آنها باشند. نتیجای که می خواهند از اجرای این برنامه بدست آورند، عوام پسند کردن تعلیمات عالی و نابود کردن ارزشهایی مانند شرافت، راستی، احترام به عقل و منطق، تنفر از قانون شکنی و انزجار نسبت به عنف و خشونت است که به قول آنها همه از ارزشهایی است که طبقه بورژوازد آنها معتقد میباشد. حاصل این افکار و اقدامات از میان رفتن عقل و منطق و فرو ریختن پایه هائی است که تمدن بشری بر آنها قرار گرفته است.

بهشت نادانان، عوام فریبان و سودجویان روزگاری بوجود خواهد آمد که جلو استقلال فکر گرفته شود و در پیرو اندیشه و خرد بسته گردد. آنگاه استبداد جای آزادی، لفظ جای معنی، دروغ جای راستی و تاریکی جای روشنائی را خواهد گرفت و جهان بدو زخی تبدیل خواهد یافت که ابلهان، ماجرا جریان و قلدران میتوانند در آن بکه تازی کنند و در امن و امان زیست نمایند.

1-Col 2-Tawney 3-Crossman 4-Bevan 5-Bertrand Russel

در شماره ۵۸ کاوه در باره شیوه تدریس در مدارس دوره قاجار شمه‌ای عرض شد. اینک برای نائید آن گفته‌ها و روشن کردن اثرات ناگواری که آن شیوه تدریس بر زبان فارسی وحس شخصیت و تمییز طلاب داشته است، نمونه‌هایی از سبک نگارش یکی از معروفترین استادان و محققان قرن اخیر را به لحاظ خوانندگان کاوه میرساند.

هرچه در این نوشته نقل قول شده‌است از کتاب بیست‌مقاله علامه میرزا محمدخان قزوینی است که در سال ۱۳۰۷ شمسی با اهتمام استاد پور داود در بمبئی به چاپ رسیده است. در آغاز پیشهاد خود علامه را درباره سبک فارسی نویسی می‌آوریم و سپس به عنوان مثال نمونه‌هایی از شیوه نگارش بیست مقاله نقل میکنیم تا آشکار شود اندرز کوتاچه‌حد در نوشته‌هایش پند خویش را به کار بسته و در این نوشته‌ها بازبان مردم ایران چه معاملهای رواداشته است.

صفحه ۱۵ (مقاله ۲۰) " و دیگر آقا سید محمدعلی خان جمالزاده... که کتاب یکی بود یکی نبود او نموداری از شیوه انشای شیرین سهل ساده خالی از عناصر خارجی او است و اگر چه این سبک انشاء کار آسانی نیست و باصطلاح سهل منتسب است ولی معذالک این طرز و شیوه است که باید سر مشق چیز نویسی هر ایرانی جدیدی باشد... " هر کس که داستانهای آقای جمال زاده را در کتاب یکی بود یکی نبود خوانده است بشک گفته علامه قزوینی را تصدیق میکند. انشاء داستانهای روان و سی تکلف، خالی از لغت‌های بیگانه و فارغ از زیاده روی در به کار بردن کلمه‌های نازه است. اما چنانکه از منشاء خود علامه آشکار میشود روی سخن ایشان بامبتدیان است و علما از پیروی سبک فارسی نویسی ساده و روان مستثنی میباشند. اینسک فرمایشات علامه:

صفحه ۶ " از میان آن همه علوم متداوله نمی‌دانم بچه سبب از همان ابتدای امر شوقی شدید یاد بیات عرب گریبانگیر من شد تا اکثر ایام صبی و شباب در شعب مختلفه این فن بخصوص نحو صرف شد و عمر گرانمایه در اشتغال باسم و فعل و حرف گذشت و اکنون که تأمل ایام گذشته میکنم و بر عمرتلف کرده تأسف میخورم (حقا بجا) باز یکی از تفریحات من مطالعه شرحی و معنی البیب است که برای من اصل من وصل الحیب است! العاده کالطبیعه الثانیه "

صفحه ۶ " ..... در حضور ایشان در کمال آزادی، جنبه طنز و استهزا نسبت بموهومات که بروجعات بیان و فلنات لسان ایشان و عموم اصحاب و تلامذه ایشان لایح بود .... "

## صفحه ۱۲

" ..... در جزو مهاجرین ملی بیاریس آمده بودند تجدید عهد مطول مقصلی نمودم ... و از مؤانست آن طبع الطف ازما زلال وارق از نسیم صبا و شمال .... "

## صفحه ۱۳

" ... یک زنجیر آهنین غیر قابل خرق و التیام از کشتیهای جنگی و یازده میلیون سرنیزه گرداگرد آلمان کشیده بودند همه چیز مطلقاً و بطور کلی از نان و آرد و گوشت گرفته الی سبب زمینی و برنج و جمیع حیوانات و شیرو و پنیر و اقسام دهنیات و لبنیات و قند و شکر و مربی و عمل و صابون و حتی ارسی و حوله و ملحفه و بشمینجات بکلی نایاب و بوجه من الوجوه پیدا نمیشد و ارزاق ضرور را به دولت در دست گرفته بعد روی سی بهر نفری سهمی معین در مدتی معین توزیع مینمود .... "

## صفحه ۱۴

" .... و بجای ماهی یک تخم مرغ بما دوعدد صحیح بی کسر تخم مرغ رحمت میشد "

## صفحه ۲۴

" ثانیاً عرض میکنم که این اقدام جریده کاوه ناقص و بقول طلاب دلیل آن اعم از مدعی است باین معنی که علیست منطقی نوشتن یاء تکبیر بصورت یاء این است که این یاء یاء صریحه مشبعه است و نه صریحه بل مانند همزه ملینه تلفظ میشود و برای عدم التباس یاء صریحه مشبعه یاء غیر مشبعه البته باید فرقی مابین این دو نوع در کتابت گذارد ... "

6-Stafford Cripps 7-Michael Foot 8-Frie Heffer

9-College Boys 10-Wales 11-Juke Box 12-llits

13-Medgritlifs 14-Hugh Scanlon 15-Arthur Scargill-

Michael Mac Gahey 16-Norman Hont

## ... و در زلال شب

شب، آنچنان زلال،  
که می شد ستاره چید  
دستم بهر ستاره که میخواست، می رسید  
- نه از فراز بام، که از پای بوته ها-  
می شد ترا در آینه هر ستاره دید

در نیمه های شب  
در بکران دشت  
جز من، که با خیال تو می گشتم،  
جز من، که در هوای تو می سوختم - غریب -  
تنها ستاره بود که می سوخت .  
تمی نسم بود که می گشت! .

فریدون مشیری



صفحه ۶۶  
" . . . . از این که در مدت اقامت سرکار در پاریس بیش از یک جلسه از استفاده حضور عالی بهره مند نشدم از این حسن ظنی که نسبت باین جانب ابراز نموده و مرا باظهار آزادانه عقاید خود در ملاحظه مقاله خودتان با مورفرموده اید مجدداً "

صفحه ۷۰

" . . . و قرا، ساده لوح را باین ترهات و لاطائلات تلف نکنید "

صفحه ۷۱

" . . . . از بزرگترین حیایات و از آن فجایع عظام تاریخی است که بعنف و قوه، قهریه قسر سیر حوادث را از مجرای طبیعی تکامل خود منحرف میکردند . . . . "

صفحه ۷۱

" . . . که بیش از هزار سال با وجود آن تاخت و تارهای عظام تاریخی بطور امانت نگاهداشته میسرند حالا این اولاد ناخلف با الطوع و الاختیار من دون الاکرام و الاجبار عالماً " نامدا " بدست خود در کارند . . . . "

صفحه ۸۰

" . . . که جامع بین القصلتین و حائز المنقبین اند . . . . "

صفحه ۱۴۴

" . . . و مولف فاضل آن بواسطه تنوع در اغلب مظان موجوده تاریخی و جغرافی و باستاند بچند قطعه نظم و نثر از زبان آذری که از کتب متفرقه النقاط کرده . . . . "

فقاوت اینکه انشا، علامه قزوینی تا چه اندازه به سبک نگارش کتاب یکی بود یکی نبود شباهت دارد و فارسی نویسی ایشان ناچه حد با شیوه سهل و ممتنع مطابقت دارد به ذوق سلیم خوانندگان دانشمند کاوه واگذار میشود  
حسن رضوی



# احمد کسروی

سلسله مقالاتی که همکاران ارجمند مادکتر هرمزانصاری و حسین یزدانیان درباره‌ی شادروان سید احمد کسروی دانشمند، مورخ و محقق کم‌نظیر ایرانی نوشته‌اند، بحث‌های را موجب گشته است. نامه‌های فراوانی داریم که به تشویق کاوه در این رهگذر برداخته‌اند و معتقدند هنوز قد راین پاکرد ایرانی، چنانکه باید در جامعه‌ی ایران شناخته نشده است. نامه‌هایی هم داریم که مینویسند ما جانتبداری میکبم و مقاصد خاصی از چاپ و نشر این مقالات مورد نظر ماست. جل الخالق!

بهر صورت نویسندگان کاوه موافقت کرده اند که مقاله‌ی آقای دکتر احمد شفیعیها دانشیار دانشگاه گوته - فرانکفورت، تمام و کمال درج گردد و امیدوارند چنانکه ایشان زبان داده اند از ارسال دنباله‌ی این مقاله در ریخ نورزند، بدیهی است پاسخ و پاسخی‌های رسیده به این مقاله نیز عیناً درج خواهد گردید.

"کاه"



خداوند غریق رحمتش سازد و از گناهانش درگذرد همه مقدمات نبوت را بعقیده و روش خودش درست کرده بود، زبان پاک را بجای زبان عربی گذاشت، با درست کردن "سکالو" و "کوشاو" و "باهماو" و "رزماو" تکلیف خلافت و امامت را هم روشن کرد. درباره جمع عقاید وادیان و مذاهب پیش از خود مطالبی فهمیده و نفهمیده نوشت و منتشر کرد، در پیرامون اسلام، در پیرامون فرد، در پیرامون فلسفه، در پیرامون زمان... بی‌اثبگری، سنی‌گری، صوفیگری... و خدا بیمارز رک و راست روی همه قلم سرخ کشید و با یک چوب همه را حراج کرد. باقی ماند کتاب آسمانی، خیر معذرت می‌خواهم به نبوت هم قناعت نکرد و هوس رسالت بسرش زد. نمیدانم دانسته یا ندانسته، شاید هم فرق بین نبی و رسول را درک نکرده بود بهرحال کتاب هم می‌باید داشته باشد.

روز بی روز، شب دنبال شب نشست و مقداری از دانسته‌ها و آموخته‌های خود را ردیف و فصل‌بندی کرده و اسمش را هم گذاشت "ورجاوند بنیاد" و بدیگران هم اجازه داد در همان زمان یا در آینده بر آن زند و بازند نویسند، اما خودش پیشقدم شد و بعنوان نمونه و سرمشق یک پازندی هم برای الهامات و دستورات و پندهای آن نوشت که حالا حقیر بعنوان حسارت و فضولی بند ها و بخش های آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهم.

## موضوع ادعای رسالت یا پیامبری

کسروی در تمام مدت نویسندگی سعی دارد خود را راستگو و راست کردار نشان دهد و در موضوع راست گوئی زیاده از حد تعصب نشان میدهد. اما به بینیم او واقعا "راستگو است؟ برای نمونه یک موضوع را مورد تحلیل قرار میدهم:

کسروی در پاسخ به کسانی که باو ایراد پیغمبری کرده‌ام، میگوید ما ادعا نکرده‌ایم بلکه بکار آن پرداخته‌ایم؟

"ما خسرده میگیرند که ما ادعای پیغمبری کرده‌ایم، میگویم ما ادعا نکرده‌ایم بلکه بکار آن پرداخته‌ایم؟" یعنی بازی با الفاظ آنهم بازی بسیار ساده لوحانه، منظور مردم از اینکه گفته و میگویند ایشان ادعای پیغمبری کرده‌اند مفهومی است که راه و کار پیغمبران گذشته را تقلید مینماید چنانکه در بالا بدان اشاره کردم بنابراین کسروی دانسته به خلق دروغ میگوید و آن رشادت را که مدعی آن است و در کتاب "زندگانی من" دایم به آن اشاره و استناد می‌کند فاقد است. وانگهی در مورد داوری دربار علم و مخصوصاً "فلسفه و همچنین عقاید مذهبی دیگران چون مطالب را خوب فرا نگرفته و درک نکرده است بخلط و برمی‌نماید آنچه که پیش خود از آنها در مییابد مطالب را عنوان میکند که درست نیست و همین سرمنشا "قضاوت درباره درستی و نادرستی وی است.

این را برای این میگویم که دوستان عزیز گذشته من و هم وطنان ایرانی متوجه باشند که آن معصوم بودن و بیگناهی که در مغز ما نسبت به شخصی نقش می‌بندد اصلت ندارد و جز گمراهی چیزی نیست. درست خاطر من هست در سالهای اشغال میهن عزیز عکس بزگی از استالین را در محوطه ایستگاه راه آهن تهران نصب کرده بودند و گاهی میدیدم که کارگران ساده لوح و یا روشنفکران آزادخواه در پای شمایل او زانو میزدند و با عقیده و ایمانی راسخ گویا نمود بالله در برابر شمایل مولای



منقبان زانو زده‌اند و آنرا منجی بشریت و فرشته عدالت میدانستند ولی چند صباحی نگذشت که دیدیم حتی دوستان و هم‌زمان آن مرد او را قاتل، سنگر، آدم‌کس، خونخوار و حتی خائن بوطن نشان دادند. پس مفهوم معصومیت و بیگناهی که در تصور و اذهان عامه پدید می‌آید معلول تبلیغات و انتشاراتی است که بمنظور و برای هدفی معین بعمل می‌آید و گرنه واقعیت و حقیقت چیز دیگری است.

در مورد کسروی من نمیخواهم او را با استالین مقایسه کنم، او هنوز تازه شروع به بیمودن راه استالین کرده بود. گروه رزمنده و پاکارذ محافظ درست‌کرده بود، او بهر کس که علیه او چیزی می‌نوشت با اظهاری میکرد حمله مینمود و گروه رزماد را به تنبیه و مجازاتش کسب‌میداشت، من خود یکی از آن رزمندگان ولی رزمنده بی‌بو و خاصیت بودم و رزمنده دیگری همان حدادپور بیگناه و ساده لوح بود که با شادروان کسروی در محیط دادگستری تهران مقول گردید. بنابراین اگر زمان و شرایط اجازه میداد کشت و کشتارو بگیر و به بند به سبک مرحوم رفیق استالین از طرف کسروی نیز اعمال میگردد و این مطلب و عقیده چنانکه خواهیم نوشت در عقاید و کتاب آئین ورجاوند بنیاد وی نشان داده شده است.

چگونگی تدوین " ورجاوند بنیاد "

کسروی از زمانی که شروع به انتشارنامه برجم و پیمان میکند بموازات تحقیقات زبان شناسی که مینوان او را در این رشته واقعا " صاحب نظر دانست براساس تربیت مذهبی و برخورد با حوادث زندگی و روزمره و مطالعه در آنها خاصیت عصیانش شدیدتر میگردد. این خاصیت عصیان در علوم قابل احترام است یعنی دانشمندان اگر در تحقیقات علمی و مطالعات خود از حسن انتقاد شدید و انکار افکار دیگران بهره‌مند نباشند دانشمند درستی نیستند و نمیتوانند چیزی جدید برای بشریت بیافرینند، در فلسفه این حس را شک و در علوم طبیعی تجربه و آزمایش گویند. کسروی بتمام معنی از این حس برخوردار بود او نسبت به تمام عقاید و افکار موجود اعم از علمی، مذهبی، فلسفی، اجتماعی مشکوک بود و در تحلیل آنها واقعا " بدطولائی داشت. اما درتحصیلات قدیمه در تبریز و تهران سرانجامی نیافت در یک رشته خصوصی مانند فضلاء اسلامی چون ابوعلی سینا، فارابی، خراسانی - ملاصدرا را تحقیر پیدا نکرد. و بعد هم که به تحصیلات قدیمی‌بشت با زد و عبا و عمامه را تبدیل به کلاه و کراوات نمود نتوانست در میدان نبرد زندگی دادگستری توفیقی یابد و در برابر رقبایش صدراالاشرف و مقانی و هیئت شکست خورد و بر اثر همین شکست ها بود که کینه شدیدی نسبت به بعضی از افراد هفت حاکمه آن زمان یافت و چماق خیانت و تکفیر را با شدت بر مغز تقی‌زاده، حکیم‌الملک، ساعد مراغهای... فرود آورد، در حالی که آنها مردانی شایسته، وطن خواه، و در امور سیاسی منبخر بودند و دیدیم که بعدها در شرایط بسیار سخت تاریخی ایران استقلال و حاکمیت آنها با زرنگی خاص خود نگهداری نموده و بدست جوانان امروزه سپردند. بیسواد و جهل شدید در میان نوده ایران، نادرستی و فساد ناشی از بی‌توجهی و بی‌علاقگی و بی‌اطلاعی هیئت حاکمه، تحسین و تمجیدهای کورکورانه بعضی از عناصر روش فکر ایرانی و بالاخره شرایط آن زمان چه قبل از جنگ جهانی و چه پس از آن در مغز کسروی مبارزه متمرکز را علیه فقر و عقب ماندگی ملت ایران در درجه اول و ملل آسیائی و اسلامی در درجه دوم زنده و بیدار کرد. کسروی با اطلاعات و مطالعات وسیعی که درباره عقاید و ادیان گذشته و کمی هم فلسفه و حقوق داشت مانند جناح، محمد اقبال لاهوری، مهبانا گاندی روش و سیستم جدیدی را برای مبارزه با این عقب ماندگی تدوین و بحامه عرضه نمود. پاکدینی و اصول آن بنام " ورجاوند بنیاد ".

برای خود عنوان " راهنما " یا پیامبر انتخاب کرد. مجلس سنائی بنام " سکاوا " بنیان گذاشت و هیئت دولت راهم " کوشا " و نام حزب جدیدش را هم " با هموارآزادگان " نامید. در این کوشا وزارت دفاعش را " رزماد " که از رزمندگان تشکیل مییافت نامید که افراد آن میباید فنون رزمندگی اعم از تیراندازی، کاراته... را بیاموزند و اولین وظیفه آنها هم این بود که جان راهنما را حفظ کنند و عداللزوم روزنامه نویسان ( عباس شاهنده، عصار مدیرآشفته تقوی مدیر روزنامه هزار ) را سرکوب و تنبیه نمایند.

الینت این را مینابستی بگویم که آن شادروان بتمام معنی شرایطیک دیکتاتور عظیم‌النشان را در عالم خود داشت و حتی بحرف همین رزمندگان نیز گوش نمیداد و یکی از عللی هم که در دادگستری مقول گردید همس نشانوائی از دستورات و راهنمائیهای گروه رزمنده و محافظش بود. تنها یکطرف آنهم حدادپور را در روز محاکمه با خود بدادگاه برد در حالی که گروه رزمنده همه آنها ده بودند بالاتفاق به دادگاه بروند.

در مورد این جوان بی‌گناه حدادپور اضافه کنم که او از شهر خودش بعلت سرپیچی از دستورات والدینش مبنی بر رعایت فرایض مذهبی به تهران فرار کرد و مدتی در محل حزب " با هموارآزادگان " بهزیینه حزب زندگی میکرد و کار محافظت راهنما را نیز بدو واگذار کرده بودند که در دادگاه هم وقتی دست باسلحه میرسد نخست او را از پای درمیآورند. یادش بخیر جوانی مظلوم و نجیب بود ولی چه میشود کرد بها کدینی گرویده بود و مانند هزاران جوان ساده لوح فدائی تداستن تربیت درست مذهبی و مدرسه‌ای گردید.

از مطلب دور افتادم قرار ما این بود که به تجزیه و تحلیل و رجاوند بنیاد بپردازیم .

#### تضاد علمی در اصول و رجاوند بنیاد

" ورجاوند بنیاد " که به سبک تورات ، انجیل ، مزدیسنا نوشته شده شامل سه بخش است . بخش یکم درباره " جهان و آدمی " شامل ۱۳ بند . بخش دوم درباره " دین " شامل ۱۱ بند و بخش سوم درباره " زندگانی نوده‌ای " شامل ۲۰ بند است .

در انشاء و تدوین این کتاب " مقدس "؟ شادروان خیلی دچار گیجی و افسار گسیختگی شده است . گاهی به دانشمندان و فلاسفه می‌تازد که آنها یاوه‌گوئی میکنند و درست صفحه بعد باستناد گفتار فلاسفه آدمی را به سه بخش جسم و نفس و جان تقسیم مینماید . باستناد مطالبی که در محله دنیا بقلم مرحوم دکتر ارانی خوانده است .

فلسفه مادی را سخت مورد عتاب و حمله قرار میدهد و سپس آنرا تعمیم داده همه فلاسفه و خود فلسفه را بی‌پا و گمراه کننده میدانند در حالی که الفیای فلسفه را که آزادی فکر و احترام به افکار دیگران است یاد نگرفته است .

میخواهد هم زبان شناس ، هم فیلسوف و هم حکیم هم قاضی و وکیل دادگستری هم نخست وزیر و هم رهبر جامعه باشد

اما شرایط لازم برای اها را هیچ یک از آنها را در نظر نمی‌گیرد . من از خوانندگان گرامی عذر می‌خواهم اگر در لابلای کلمات من احساس خشونت و شدت احساس میکنند ولی این دیگر تقصیر من نیست اثر واقعیت و انعکاس تحقیق و بررسی‌های حقیرانه مخلص است .

بخش یکم : ۱ - جهان یکدستگاه درچیده و بسا ما نیست این غیب‌گوئی البته چیز تازه‌ای نیست آدمی از روزی که از مرحله تکامل میموسنی گذشته و فکر کرده‌است متوجه بسامانی جهان بوده است . بودا ، موسی ، عیسی ، سقراط ، افلاطون ، ابن‌سینا ، همه باین مطلب اشاره کرده در لباسهای مختلفه و بزبانهای مختلفه مطلب واحدی را بیان نموده‌اند . قرآن مجید نیز خواست پروردگار احدیت را از آفرینش بندگی و عبادت با باصطلاح شادروان آدم میان بهترینستن اند .

من تکمردم خلق نا سودی کنم بلکه تا بر بندندگان سودی کنم .

از شروع فلسفه در تاریخ بشریت تا کنون این موضوع مورد بحث و تأیید بوده است که برای شناخت خدا باید خود و جهانرا شناخت . من عرف نفسه فقد عرف ربه عرفا که کامل‌ترین متفکرین انسانها هستند شناخت خدا را در شناخت خود و وجود خود دانستند و این نکته نیز روشن است چه آدم بدریافت و شناسائی محیط زندگی خود را بکنه از کجا آمده و بکجا می‌رود تامل نشود نمیتواند مفهوم جهان هستی و آفریننده آنرا دریابد .

تنها نکته‌ای که حقیر بی‌سواد لازم بتذکر میدانم این است که بر اثر پیشرفت علوم طبیعی و تجربی بشر دانسته‌های

متفکرین گذشته را عم از فلاسفه و با انبیا و رسول در عالم محسوسات بیشتر کنجکاوی نموده است و ما خوشبختانه شاهدیم که بشر توانست از کره زمین که جایگاه بوجود آمدن انسان است به کره ماه که کره همجوار زمین و جزو فلک قمر است برود و

موجودیت مادی و جسمی او را به بینند و لمس کند و شاید هم زنده باشیم و فرود آمدن در زهره و کرات دیگر را به بینیم .

در مورد نیروی ماده و قوه موجود درون ذرات اتمی نیز موضوع روشن شده و همانگونه که میدانستیم از یک کورموزوم

زده‌بینی بتدریج انسانی هیولان نمو میکند و بر مراتب مختلفه درمی‌آید حالا می‌بینیم که از یک ذره عنصری با شکافتن آن نیروئی

عظیم پیدا میشود کیفیت این نیروها درست با بیانات و تفسیرهایی که فلاسفه و انبیا تا کنون نموده‌اند مطابقت دارد و اگر

کسی قدرت تطبیق و فهم و درک آنرا نکند تفسیر از بیسوادی و کم کاری خودش هست نه نقص علوم و فلسفه در گذشته و حال

طبق آخرین تحقیقات دانشمندان طبیعی نیز عمر زمین که از کره خورشید جدا شده حدود ۱۴ میلیارد سال است . اخیراً " در

تلوزیون آلمان یکی از دانشمندان بیان میکرد که از تکامل اسب تا مرحله مبعونی حدود ۳۰۰ و از مرحله میمون تا مرحله انسانی

حدود ۵۰۰ میلیارد یا میلیون سال و کم و بیش است من نظرم بیان ارقام بطور درست نیست فقط نظرم این است که تأیید

نمایم وقتی زمین از کره خورشید جدا شد آتش و سپس آب در آن پیدا شد و نخستین موجودات تک باخته‌ای و سپس ماهی‌ها و

عاقبت انسان بشکل کنونی در آن پیدا شدند و بتدریج که زمین سردتر میشود و قشر خاکی آن ضخیم‌تر و درون آتشی و

مذاب او تحلیل می‌رود کیفیت انسانها هم تغییر پیدا میکند و شاید هم آنطوریکه بعضی حدس می‌زنند روزی زمین بکلی

سرد شده و غیر قابل زندگی شود در آنوقت انسانها که البته تکامل یافته‌تر از شکل کنونی هستند و نمیدانیم چه شکل خواهند

داشت در این کره از بین خواهند رفت . وقتی میگویم از بین خواهند رفت منظورم معدوم شدن نیست زیرا هیچ چیز در این

عالم هستی معدوم و نیست نمیشود بلکه شکل آن از هم می‌یابد . شکلی که چون موج دریا از آب دریا بوجود آمده و دوباره

شکل آن در آب دریا موج خواهد شد " انالله و انا الیه راجعون " هستی همیشه بوده و خواهد بود فرم و شکل‌ها هستند که

دائماً در حال حرکت هستند و از شکلی بشکلی در می‌آیند گاهی بصورت نبات ، گاهی بصورت حیوان گاهی بصورت انسان و

سرانجام همه به عناصر تبدیل میشوند و عناصر نیز از بین رفتن نیستند . جسم من و تو درخت گردو و بز و گاو و سگ دائماً در

حال تغییر و تبدیل از شکلی بشکل دیگر است و عاقبت همه در خاک فرو می‌رویم و خاک زمین و عناصر سایر کرات نیز دائماً

در حال تعبیر و تبدیل بیکدیگرند و از هستی مطلق پیدا و صادر میشوند و دوباره بدان برمیگردند. باصطلاح فلاسفه آریا، "دریای نور، عقول، نفوس، طبایع،" و اصوات "افلاک، اجرام، عناصر، دریای ظلمت، خاک، آب و هوا، آتش، ارت + کربن، + فسفر + هیدروژن + اکسیژن + ..." که عالم ملک و ملکوت هستند و از عالم، جبروت یا عالم ماهیات صادر شده‌اند دوباره بعد از سیر نزولی و عروج بکاینجا و مقامهای خود برمیگردند و جاودانی خواهند بود. این مطالب خلاصه دریافت‌های موجود بشری از هستی است و زمان و تاریخ تنها در نحوه تکامل و بیان آن نقش بازی کرده است و لاغیر. بهرحال امروزه دانش بشر مثل روز روشن این مطالب احبانا مبهم گذشته را بیان میکند و جای هیچگونه اظهار نظر بی‌مورد و خودنمایی و جار و جنجال عوامانه و آخوندانه نیست.

کسروی نیز اظهار نظر داروین را نمیتواند قبول نکند منتها میگوید: "آن جنساری که داروین و شاگردانش بنام "نبرد در میان زندگان" و "ناپود شدن و بازماندن اشیا" بیان آورده و بسیاری از این نمونه‌های آراستگی را از آتراه شماره‌دهنده در همه جا راست نیاید؟

کسروی در شرحی که به این اصل بیامبری خود مینویسد متأسفانه نتیجه گیریهای بسیار نادرست بکار میبرد مثلا: "خراباتیان که در سده‌های گذشته از ایران برخاسته‌اند و جامه‌های فراوانی از خود بیادگار گزارده‌اند از اینان می‌بوده‌اند یعنی بابینجهان ارج نگزارده و آنرا یکدستگاه بیهوده و ناسامانی شناخته خوار داشته‌اند ... آنان در بی‌ارح شماردن جهان چندان پیش رفته‌اند که آنرا (هیج و بوج) یا، "هیج در هیچ" نامیده گفته‌اند: باید دریند هیچ کاری نبود، و بگذشته و آینده نبندید، و روی را که در آنیم ارجمند شمرده بخوشی برداخت، و اگر خوشی بخود نیست با باده و چنگ و چفانه آنرا پدید آورد این است هزارها جامه در ستایش باده سروده‌اند. صوفیان و دیگران نیز چنین پنداشته‌اند که خدا این جهان را دشمن میدارد و این است آنرا خوار داشته‌اند و همیشه نکوهش‌هایی سروده‌اند ... این گفته را از شوینهاور می‌آوردند: (بهترین چاره برای آدمیگری خودکشی یا زن ناگرفتنت) ... سپس به شتام و تنددی به خراباتیان و صوفیان پرداخته است."

در اینجا شادروان دیگر دانشمندی و محقق بودن را فراموش و بکسر روزنامه نویس و هوجی شده است زیرا: عرفان و تصوف عالی‌ترین مرحله تکامل انسانی است و حکما میگویند روح آدمی وقتی از عالم ملکوت برای سیر در قالب معالم ملک می‌آید مراحل را طی میکند که عبارت از: مؤمن، عابد، زاهد، عارف، ولی، نبی، رسول (صاحب کتاب)، اولوالعزم، خاتم است و ملاحظه مفرمائید برای رسیدن به مرحله عرفان باید از سه مرحله ایمان و عبادت و زهد گذشت تا به افتخار عرفان نائل گردید (برای شناختن بهتر عرفان رجوع کنید به مقاله‌های دانشمند ارجمند علی‌نقی منزوی: اشراق در سده هفتم میلادی/ کاوه/ ۳۸ - اشراق هندوایرانی و نبوت کاوه/ ۳۶). عارفان بزرگ سپهروردی، سلاصدرای، آلبرنوس، ماکویس، روشن‌ترین مغزهای عالم بشریت بوده‌اند و بیش از کسروی و دیگران کتاب نوشته و در زندگی کوشش کرده‌اند و اسناد بگفته آنان مبنی بر اینکه باید دریند هیچ کاری نبود ... درست نیست.

عارف نگوید که کار نک، عارف گوید برای روزی و زندگی آنقدر سختی بخرج نده که مجبور بشوی برای بیشتر خوردن و بهتر پوشیدن آدم بکنی و بخلق خدا آزار رسانی. عزیز نفسی بزرگترین عارف قرن ششم بعد از آنکه تمام مراحل مدرسه‌ای را طی میکند و در تمام علوم زمان سرآمد میشود تازه به عرفان برمیگردد و در کتاب "الانسان الکامل خود" مینویسد: ای درویش! باید که بر دنیا و نعمت دنیا دل نثی و بر حیات و صحت و مال و جاه اعتماد نکنی، که هر چیز که در زیر فلک قرار است و افلاک بر ایشان میگردد بر یک حال نیمانند، و البته از حال خود میگرددند. یعنی حال این عالم سفلی بر یک صورت نیمانند و همیشه در گردش است، هر زمان صورتی میگردد و هر ساعت تقشی پیدا می‌آید، صورت اول هنوز تمام نشده‌است و استقامت نیافت است که صورت دیگر آمد و آن صورت اول را محور گردانید. بعینه کار عالم بوج دریا مینماید با خود موج دریا است، و عاقل هرگز بر موج دریا عمارت نسازد و نیت اقامت نکند!

\* \* \*

بنده می‌پرسم کجای این مطلب نادرست است؟ اگر مادر ایران مردم را بدین نکات عالی روشن نکنیم و حس خودپرستی را در عوام تشویق کنیم نتایج‌اش همان خواهد بود که ملاحظه میکنید دولت باید نیمی از قوای خود را برای مبارزه با کمران فروشی و کم فروشی صرف کند.

مگر در اروپا صوفی و خراباتی نیست؟ نویسندگان و دانشمندان برجسته در اروپا و امریکا شیفته عرفان شرق و ایرانی بوده‌اند. گوته خود را شاگرد حافظ میدانند، حافظی که شما کتابش را بعنوان گمراه کننده ایرانیان میسوزانید! و به جوانان ایرانی فاشیسم و نازیسم درس میدهد یعنی همان کاری که مرحوم هیتلر و دارو دست‌اش میکردند.

مادر ایران همین قرون اخیر مردانی بزرگ چون غنی، محمدقزوینی، محمدعلی فروغی، تقی‌زاده داشتیم که بعرفان و تصوف افتخار داشتند و عمری در **تجربیات** ایرانیان بسر کردند و هیچوقت هم از حدود نزاکت و ادب خارج نشدند و بکسی

تهمت خیانت و وطن فروشی نزدند آنها عرفای واقعی بودند و بدنیا و آنچه که در دنیا است، بنظر چهارم می نگریستند. تقی زاده بعد از آنچه خدمات و مقامات ارزنده وقتی از این جهان رخت برپست جز مشتی کتاب و وزن بنوه آلمانی اس جبری بجا نگذاشت.

نظم اجتماعی و اداره کردن یک مملکت و سیاست چیزی است که اریباطی با این حقایق عرفانی ندارد و همه کس هم نمیتواند عارف شود آنچه لیاقت و تقدیری لازم است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام، نبی اکرم آنچه از دنیا و مال دنیا و وابستگی بدنیا ی مادی نگوشت کردند و در عین حال سربازان اسلام که دست پرورده مکتب آنها بودند حیانترا صخر ساختند و تا آندلس و تبت و مغولستان پیشرفتند.

کسروی یک اشتباه بزرگ در تحلیل افکار و عقاید ملی ایران میکند که از یک نفر روشنفکر دور است. کسروی میگوید اندیشه های پراکنده باعث از کار افتادن مغزها در میان مردم میشود و اینچنین افکار و ادیان و عقاید پراکنده در ایران باعث عقب ماندگی مادی ایرانیاں است آنوقت چست و گریخته همه مذاهب و ادیان را بنیاد انتقاد گرفته همه را ویران میسازد و بجای آنها میخواهد بتکده پاکدینی را بسازد. مگر سایر کشورهای بزرگ جهان افکار و عقاید و مذاهب و ادیان مختلف ندارند؟ اصلاً ارتباط دادن عقب ماندگی و یا جلو رفتن یک ملت را با دین و افکار و اندیشه های آنان کار درستی نیست، مگر اکنون که ملت ایران در راه صنعتی شدن است و در میان ملل آسیائی موفقیت بسیار استثنائی و خوب اقتصادی پیدا کرده همان ایران ۱۳۲۵ نیست که مردمش صدحور عقیده و ایمان مذهبی دارند؟

و آنچه شما خود ایراد میکنید که تصوف، شیعی گری، بهائیگری،... در ایران باعث عقب ماندگی مردم شده است، پس چرا شما به بنیان گذاری پاکدینی گری که خود رسم تازه و نوی بر اساس واهی است بنیان میکنید؟ و مشتی آدم های خوش باور و ساده لوح را از راه زندگی عادی منحرف میسازید؟!...

## ۲ - جهان بخود پدید نیامده

در این بند نیز چیزی اضافه بر آنکه از هزاران سال پیش گفته اند افزوده نشده است مگر نتیجه گیریهای غلط: ما میگوئیم (کسروی) نباید همه آنچه را درین باره کشیشان و ملایان و فیلسوفان یونانی و دیگران گفته اند کنار گذاشت و بنده ها را ناشنیده انگاشت و بهمان دریافت ساده خود دلگرمی نمود و آن را استوار داشت... مگر این ملایان و کشیشان و فیلسوفان و حکیمان مظلوم چه گفته اند که باید آنها را کنار گذاشت؟ آیا جز همین مطلب که جهان بخود پدید نیامده و جهان هستی تنها این دستگاه سترسای مادی نیست؟

ارک به Le Livre de l'homme parfait چاپ Martijon Mole تهران انستیتوی ایران و

فرانسه ۱۹۶۲ ص ۳۵۳



### وفا زمر دم این عهد هیچ اگر دیدم

جهان بگشتم و آفاق سر بردیدم  
نسه مردم اگر از مرده ای اندر دیدم  
درین زمانه که دل بستگی است حاصل آن  
همه گشایش از چشمه جگر دیدم  
چو مرده ای و وفا نام از جهان نام بود  
وفا زمر دم این عهد هیچ اگر دیدم  
ز روزگار همین حالتم پند آمد  
که خوب وزشت بود و نیک در گذردم  
کمال اسمعیل اصفا نسی



Beethoven

## سرودگویی پیکار و امید

لودویگ فان بتهوون روز ۱۷ دسامبر ۱۷۷۰ در شهر بن Bonn چشم جهان گشود. اصل و نسب او به فلاماندهائیکه در بلژیک زندگی میکنند میرسد، اما اجداد وی نسلیها پیش از تولد بتهوون در آلمان بسر میبردند. او در خانواده‌ای با بجهان نهاد که اقلاً دو نسل موزیسین حرفه‌ای را در خود پرورش داده بود. پدر بزرگ و پدرش موزیسین و خواننده بودند و در ارکستر درباری شاهزاده نشین‌های کنار رودخانه راین خدمت میکردند. پرورش در خانواده‌ایکه اهل هنر و موسیقی بودند تأثیر عینی در لودویگ کوچک باقی گذاشت و استعداد این کودک نابغه را رشد داد.

ولی بتهوون بخاطر اینکه در یک خانواده هنر پرور تولد یافت نابغه بزرگ موسیقی نشد. بیشک خسانواده هنرمند و سرزمین سبز و خرم راین، جنگل‌های زیبا، چمنزارها و کوهستانهای سرسبز، رودخانهها و چشمه‌های شفاف، پرندگان و گلنهای محیطی که بتهوون را در آغوش گرفته بودند عوامل مؤثری در روان او بودند. این عوامل بعداً "که او شنوائی خود را کاملاً از دست داد الهام بخش او شدند. اما حقیقت اینستکه او زاده و پرداخته دو انقلاب بزرگ تاریخی بود: انقلاب صنعتی در انگلستان و انقلاب اجتماعی در فرانسه و تأثیر و گسترش آندو به آلمان.

انقلاب صنعتی که از ربع آخر قرن هجدهم در انگلستان آغاز شده بود چهار نعل پیش میرفت، کارگاههای دستی و پیشه‌وران را بیرحمانه نابود میساخت. ماشین را جانشین ابزار دستی مینمود و با تعویض وسایل تولید انسانها را تعمیر میداد و مناسبات تازه امرا جانشین روابط قرون وسطائی میکرد. شاهزاده‌نشین‌های آلمان از تأثیر صنعتی برکنار نماندند. کارخانه‌های ماشینی ندریجا راه را برای خود باز کردند و آهسته و بیگیر به ریشه‌کن ساختن مناسبات کهنه آغاز نمودند. انقلاب کبیر فرانسه که در سال ۱۷۷۹ آغاز شد پنجمال طول کشید و تأثیر عمیقی در بتهوون بجای گذاشت. انقلاب کبیر فرانسه که سر اثر تضادهای شدید اجتماعی و اندیشه روشنگران مسائل سیاسی و اقتصادی بمان آمد توانست کاخ فئودالی را ویران سازد و

بنای تازه سرمایه‌داری را روی آن برپا نماید. پیروزی انقلاب اجتماعی در فرانسه عصر تازه‌ای در تاریخ مناسبات انسانیها گشود. شعار آزادی، برابری و برادری لذتبخش‌ترین ترانه دوران شد، ترانه‌ایکه به آدمیان روان تازه‌ای در ساختمان جهانی نو میدید، این ترانه‌ای بود که حتی بر وسیه تزاری زندان دهقانان و خلقهای اسیر نیز سربایت کرد. انقلاب کبیر فرانسه مانند هر انقلاب اجتماعی انسانیها را به سه گروه تقسیم کرد: آنهاثیکه با سری پرشور و خوش بینی در راه پیروزی آن و ساختمان بنیادی تازه بیکار میکردند، آنهاثیکه نیروی همگامی نداشتند سرگردان و وحشت‌زده بانتظار حوادث می‌نشستند و گروهی که آخرین نیروی خود را صرف میکردند تا دیوار دزهای فتودالی را که از بیخ و بن منلاشی شده بودند پا برجا نگهدارند.

بتنهوفن در صفوف آنهاثی قرار داشت که با نیروی اندیشه انقلاب اجتماعی را به پیش میراندند، نیروئی که بیش از توب و تفنگ، بیش از بمب و خرابکاری در تغییر چهره جامعه نقش بازی میکند و بزندگی اجتماعی و هنری انسانیها کیفیت تازه‌ای می‌بخشد او با سمفونی شماره ۳ به ستایش ناپلئون بناپارت، کنسول انقلاب برداخت و آهنگ شورانگیز قهرمانی را بوی هدیه کرد. ولی بعضی اینکه جاه طلبی و خود پرستی او را در راه بدست آوردن تخت امپراطوری دید از او روی سرگردانند نام او را از روی سمفونی شماره ۳ پاک کرد و بدان نام سمفونی قهرمانی داد، زیرا مطمئن بود که ناپلئون نیز مانند همه امپراطوران مسنید تمام قوانین اجتماعی و دموکراتیک را زیر پا خواهد گذاشت.

بتنهوفن آموزشهای اولیه موسیقی را نزد پدر و دوستان خانوادگی آموخت و از سن دوازده سالگی آموزش منظمی را نزد ننه Neef آهنگساز و رهبر ارکستر دریاری آغاز کرد. استعداد خارق‌العاده او سبب شد که یکسال بعد یعنی در سن سیزده سالگی بعنوان نوازنده ارگان و چمبالو در ارکستر دریاری همکاری کند. از همین موقع بود که نایغه موسیقی آهنگها و ترانه‌هایی برای پیانو ساخت و با شرکت بیگر در دوایر هنری خصوصی و دیدن اوپراهای فراوان در تأثر ملی بن گامهای بعدی را در بالا بردن معلومات خود برداشت. در سن هفده سالگی با استفاده از مرخصی و دریافت کمک هزینه برای فرا گرفتن اصول موسیقی نزد ولفگانگ آماندئوس موزار (W.A. Mozart 1756-5.12.1791) رهسپار وین میشود. لیکن بر اثر بیماری ناگهانی مادرش پس از دو هفته توقف در آنشهر به وین بر میگردد. در سال ۱۷۸۹ در شعبه فلسفه دانشگاه کلن نام نویسی میکند تا بتواند با اندیشه روشنگران آلمانی که تمایل و رغبت فراوانی به انقلاب کبیر فرانسه نشان میدادند آشنا شود.

سال ۱۷۹۲ بتنهوفن برای بار دوم به وین سفر میکند ولی اینبار موفق بیدار موزار نمیشود، زیرا آهنگساز نایغه اطریش یکسال پیش در سن سی و پنجسالگی چشم از جهان فرو بسته بود. بتنهوفن مجبور میشود تعالیم موسیقی را نزد فرانتس جوزف هایدن (F. J. Hayden 1732-31.5.1809) ادامه دهد، لیکن بر اثر سفرهای بیایی هایدن به لندن او نزد استادان دیگری مانند شک Schenk آلبرختس برگر Abrechtsberger و سالیبری Sallieri آهنگساز ایتالیائی معلومات خود را در رشته موسیقی و آواز تکمیل مینماید.

نوع بتنهوفن در شهر وین مرکز علم و هنر در قلب اروپا کاملاً آشکار میشود. او تا دومین دیدارش از وین در حدود ۵۰ اثر موسیقی ساخته بود. این آهنگها با همه زیبایی خود پژوهشهای نخستین او برای آفریدن سمفونی‌های جاودان شدند. فعالیت او در وین و حمایت بیدریعی که ثروتمندان هنرپرور از او مینمودند سبب میشوند که بتنهوفن بعنوان سومین کلاسیک مکتب وین پس از موزار و هایدن شهرت کسب نماید. بتنهوفن بنا به اظهار امیدواری که گراف والدشتاین Graf Waldstein در نامادش در مورد وی نموده بود میبایست روان موزار را از دست هایدن دریافت کند. او نه تنها این روان را بدست آورد، نه تنها مکتب رومانیک موسیقی استادان خود را ادامه داد بلکه تمام تجارب و دست آوردهای موسیقی را به اوج اعلائی خود رساند، بعضی از چهارچوب های اصول موسیقی را برهم زد و آهنگهایی جاودانه برای جهانیان از خود باقی گذاشت. آثار او نیروبخش طبقه‌ایست که وظیفه ساختمان جامعه تازه‌ایرا بعهده گرفته است، بتنهوفن این نیرو را با زبان موسیقی به انسانیها هدیه میکند. فقط در دو اثر یعنی در فیدلیو Fidelio تنها اوپراهای او واگنوند "Fidelio" اثر کوتاه که موسیقی آنرا بتنهوفن ساخت، اندیشه و احساس قهرمانان با سخنی آمیخته بموسیقی ابراز میشوند، اوپراهای فیدلیسورا بعضی عالمتربین عشق و وفای همسری میدانند و حال آنکه محتوی واقعی اوپرا بازگو کننده عشقی سوزان در مبارزه علیه استبداد و مطلقیت است.

بتنهوفن قهرمانان خود را که بصورت اندیشه ظاهر میشوند با تمام دردها، تلخکامیها و ناامیدیها تا آخرین حد ادراک انسانی تصویر مینماید. ظاهراً "قهرمانان او در دنیائی که قابل درک نیست بسر میبرند. این تصویری نادرست و باطل است، زیرا سلاح موسیقی که بتنهوفن برای تشریح خصوصیات یک چنین وضعی مورد بهره برداری قرار میدهد، تماماً دارای ویژهگیهای عینی است و شنونده را رفته رفته بدنمای واقعی میکشاند. عالمتربین نمونه قهرمانان بتنهوفن با روحی بیکارجوی

که از فراز و نشیب میگذرد در سمفونیهای شماره ۳، ۵ و شماره ۹ <sup>تخلی</sup> مینماید.

انگیزه آفریدن سمفونی شماره ۳ قهرمانان انقلاب فرانسه بودند که در رأس آنان ناپلئون بناپارت کنسول انقلاب قرار داشت. بتهوون که شیفته انقلاب کبیر بورژوازی فرانسه بود این سمفونی را به ناپلئون بناپارت سردار انقلاب هدیه کرد. لیکن اینکه ریس <sup>پاپا</sup>!! تاگردش بوی خبر میدهد که ناپلئون تاج امپراطوری بر سر نهاده است بتهوون خشناک بسوی میز تحریر میرود و صفحه اول آنرا که هدیه به ناپلئون روی آن نوشته شده بود پاره میکند و سمفونی شماره ۳ را تحت عنوان "سمفونی قهرمانی" در سال ۱۸۰۵ انتشار میدهد.

سمفونی شماره ۳ با آهنگ قهرمانی آغاز میشود و بلافاصله به لیریک تبدیل میگردد. نیروهای از شروع داستان قهرمانی جلوگیری میکنند، لحظه بحرانی فرا میرسد و بنظر میآید که بروز فاجعه اجتناب ناپذیر است. اما در همین موقع آرامشی رخ میدهد و با یک حرکت پرتوان موسیقی دوباره بموضوع قهرمانی برمیگردد. اما مبارزه هنوز به پایان نرسیده است. آهنگ قهرمانی به نوای باوه و درد تبدیل میشود و همه چیز از نزدیکی مرگ قهرمان خبر میدهد. ناگهان فرا رسیدن صبح امید با بوق شیور سکوت را درهم می شکند و ارکستر دوباره بدستان قهرمانی باز میگردد و آخرین برده درام بانوای رقص که بازگو کننده کامیابی و شادبخت بگوش میرسد.

بخش دوم با مارش عزا شروع میشود و اندوه عمومی را بخاطر قهرمان مجسم میسازد. ویولن با شدت هرچه تمامتر آهنگ دردناکی را نغمه میکند و فلوت از شجاعت قهرمان جوانمردانه یاد مینماید. اما بلافاصله مارش عزا به آهنگ احساس شادی زندگی تبدیل میشود و سمفونی با خوش بینی فراوانی که توأم با سرور زندگی و پیروزی قهرمانانه آغاز آنتست به پایان میرسد. اندیشه آفریدن سمفونی شماره ۵ در سال ۱۸۰۰ بمغز بتهوون خطور کرد ولی بخاطر ساختن سمفونیهای شماره ۳ و ۴ سالها بناً خیر افتاد و بالاخره در سال ۱۸۰۸ به پایان رسید. سمفونی شماره ۵ بنام سمفونی سرنوشت مشهور است. قهرمان سمفونی شماره ۵ خود بتهوون است. در این دوره سرنوشت رنگ دروازه، خانه اش را بصدرا در میآورد و زندگی ستیزه جویی را علیه او آغاز مینماید. گوشه اش قدرت شنوایی را بیش از پیش از دست میدهند. روان بتهوون به رنج مداومی گرفتار میآید و سرنوشت شومی در انتظارش می نشیند.

سرنوشت از نظر بتهوون چیست؟ برای او سرنوشت، تقدیر غیرقابل اجتنابی نیست که از جانب نیروهای ماورای طبیعت برای آدمیان معین میشود.

نبرد هر آدمی با زندگی سرنوشت اوست، نبردی که تا پایان واپسین نفس ادامه دارد. سرنوشت انسان در روند این

پیکار دائمی روشن میشود. شکل میگردد و با پایان زندگی دفترچه سرنوشت هر فرد نیز بسته میشود.

بتهوون با از دست دادن شنوایی، با از دست دادن مهمترین حسی که هر آهنگساز برای درک نوای طبیعی و الهام اجتماعی به آن احتیاج دارد سیر بنیادخت برای یک انسان عادی از دست دادن شنوایی شاید سرآغاز تسلیم تدریجی بسرنوشت، تضعیف روحیه و جدائی از زیستگاه و دست بر روی دست گذاشتن و به انتظار پایان زندگی تنگتن باشد. برای بتهوون ضعف و از دست دادن کامل شنوایی آغاز نبردی سهگن با سرنوشت بود. نیروی معنوی او در این پیکار نابرابر سال بسال فزونی مییابد و درگیری وی با اهریمن بدی شدیدتر میشود. پیکار مرگ و زندگی در سمفونی شماره ۵ بتهوون انعکاس کم نظیری پیدا میکند، شنونده را آرام و نگران بسوی آخرین میدان نبرد میکشاند و با پیروزی بر اهریمن شیور شادی را با تمام قدرت بصدرا در میآورد و انسان بریشان را از یاس نجات میدهد و برای نبرد تازه تری آماده میسازد.

اندیشه ساختن سمفونی شماره ۹ بیش از ۲۰ سال حواس بتهوون را بخود جلب کرده بود. او برای نخستین بار در سال ۱۷۹۲ که هنوز جوانی ۲۲ ساله بود میخواست برای مدیحه " بسوی شادی " اثر شیلر آهنگ موسیقی بسازد. بارها تصمیم میگرفت که به این اندیشه خود جامه عمل بپوشاند ولی فقط در سال ۱۸۲۳ با آفریدن سمفونی شماره ۹ به این آرزوی خود میرسد. سمفونی شماره ۹ بتهوون مهمترین اثر او و بدون اغراق عظیم ترین و برشگوه ترین قله هنر موسیقی است. این اثر از چهار بخش تشکیل میشود. در بخش اول دراماتیسم با هیجان بیشتری منعکس میشود. در اینجا غم انگیزترین حوادث در زیر سلطه اراده ای خشن و ظلمانی بروز مینماید. نیروهای نابرابر روبروی یکدیگر قرار گرفته اند و بنظر میرسد که مقاومت بشکست حتمی منجر خواهد شد. لیکن آزادی و یگانگی باید پیروز شوند. در این بخش تمام دهشت های جنگ مجسم میشود. نواهای این قسمت فلسفه عمیق تاریخ بشر، نبرد دائمی، شک و تردید، اندوه و ندبه ابدی را که توأم با شادی زود گذر است. نشان میدهد.

در بخش دوم هنوز هیجان اولیه برطرف نشده است و تصاویر واقعی به درد غیرعادی تبدیل میگردد. اما نوای پیشین آهسته به آهنگی شوخ تبدیل میگردد که از آن بوی روستا و سادگی ترانه های نشاط انگیز دهقانان احساس میشود. در قسمت سوم تمام حوادث دردناک و نگران کننده، دوبخش قبلی به گذشته سپرده میشوند. آهنگ بصورت ریتم رقص آرامی در میآید و زیباییهای گوناگون موسیقی تصاویر شاعرانه ای بوجود میآورد.

بخش چهارم یا فینال سمفونی شماره ۹ با آهنگی دراماتیک شروع میشود و از نواهای ارکستر حسم نپدید آمیزی بکوه میرسد. لیکن همه آنها رفته رفته بر طرف میگردند و نزدیکی آزادی احساس میشود و نغمه شادی با ریاضی و سادگی خود بگوش میرسد. در پایان سمفونی بتیوفن مدیحه "یسوی شادی" اثر شیلر را با نوای موسیقی توأم میکند تا بتواند نیروی شادی، آزادی، برادری، فداکاری و قهرمانی انسانها را با تمام زیباییش بیان نماید.

در اینجا که همچنان انگیز با آهنگی نیروبخش توأم میگردد: ای یاران!  
اندوهیگین نباشید! بیائید تا نغمه شادی و خوشی سر دهیم!

ای میلیونها، یکدیگر را در آغوش بگیرید تا بصورت شادی واحدی در آئید! در سمفونیهای بتیوفن نواهای اسنوده و سرخوردگی، نواهایی که در نهاد جامعه انسان مضطرب و نگران وجود دارد همواره بگوش میرسد. اما این نواها رودگذرند و جای خود را به آهنگهایی که بازگو کننده اراده، راسخ و امید و شادی هستند میسپارند.

سرنوشت انسان، جنبش توده‌های مردم برای ساختمان جامعه‌های نوین، مبارزه در راه آزادی و کوشش انسان بخاطر شادکامی و خوشبختی محتوی اصل آثار هنری بتیوفن را تشکیل میدهند. در آثارش دشواریها و ناملایمات فراوان که در راه رسیدن بهدقیقهای بزرگ وجود دارد همواره بچشم میخورد. منازعات قاجعه آمیز هر آن آدمی را به نابودی تهدید مینماید. ولی در آنجا که یک فرد نابود میشود میلیونها مردم میتوانند دشواریها را از بین ببرند و بتیریت که بصورت خانواده واحدی در میآید به پیروزی، بر نیروهای اهریمنی قادر خواهد شد.

بتیوفن در دورانی که جامعه جدید سرمایه‌داری میخواست موجودیت و برتری خود را با نجات رساند بسر میرسد. جامعه تازه شادیکنان و پایکوبان اندوه گذشته و گرد و غبار ویرانیهای فئودالیسم را بدست فراموشی می‌سپرد، زیرا برای استواری خود به نیرو و اراده، به امید و شادی احتیاج داشت. آدمیانی که در راه ایجاد جامعه نو نبرد میکنند نمیتوانند مانند مردمانی باشند که با اندوه و نگرانی در محیطی راکد و ماتمزده چشم بجهان میگشایند و بار غم را ناامیدانه تا لب گور بدوش میکشند. جنبش مردانی چه در اروپای دویست سال پیش و چه در ایران امروز باید طوری همدیگر را در آغوش گیرند که بصورت یک تن واحد در آیند. یک چنین تن واحدیست که میتواند با قلمی آکنده از امید و شادی با فداکاری و گذشت جامعه خوشبخت آینده را بی ریزی کند و سرنوشت آنرا با دست خود تعیین نماید.

بتیوفن بهترین آثارش را در دورانی ساخت که شنوایش را کاملاً از دست داده بود. او با آفریدن سمفونیهای جاودانی نه تنها به بلندترین قله موسیقی دست یافت بلکه در بنکار با سرنوشت به پیروزی کامل رسید زیرا نامی جاودان، ناصی که توأم با حماسه قهرمانی انسانی بزرگ است از خود بجای گذاشت. سرنوشت بما بقانون طبیعت بر جانش غالب آمد ولی نتوانست بر روانش پیروز گردد. او بانعام نیروی خود، با نیروی خارق‌العاده انسانی به پیکار سرنوشت برخاست و نتوانست بقول شیلر پس از مرگ حق زندگی را بدست آورد و بنا بگفته سعدی همانند مرد نکو نامی که هرگز نمی‌مرد سرنوشت جاودانی پیدا کند.



## هوا... هوای دلپذیر

در بچه،  
باز شد.  
در بچه،  
بسته‌شد.  
هوا،

هوای دلپذیر بود.

ولی دل قدیم من کجا شده‌ست؟

محمد زهری



کافه کوچک خیابان اسلامبول تقریباً "براز جمعیت بود. فقط کنار بخاری دو میز خالی دیده میشد. چون هوای کافه گرم بود، مشتریان دور از بخاری جای میگریفتند.

آبروز از صبح زود باران میبارید.  
پیرمردی داخل کافه شد. لبه کلاه کپنه‌اش از باران سنگین شده دور سر و صورتش آویزان بود و قطرات آب از لبه کلاه صورت و گردنش میچکید. پیرمرد قد نسبتاً کوتاهی داشت و کمی خمیده راه میرفت. لکهای گل به شلوار و پشت پالتوش، که تاروبود آن بچشم میزد، شنگ زده بود. معلوم بود راه زیادی رفته است.

پیرمرد با احتیاط از کنار میزها رد میشد و گوش میکرد لباسش یا دستش بکسی نخورد و یا اسباب زحمت کسی نشود. لحظه‌ای ایستاد. نگاهی به جمعیت انداخت. همینکه کنار بخاری میز خالی‌ای دید چهره‌اش شگفته شد و راست بطرف آن آمد. پهلوی بخاری نشست و دو دستش را بطرف آن دراز کرد. سپس کلاهش را برداشته نگاشته داد و با احتیاط کنار میز گذاشت.

چند فطره آب از لابلای موهایش، که چون تارهای ابریشم سفید بود، غلتیده بروی پیشانی‌اش فرو ریخت. با پشت دست پیشانی‌اش را پاک کرد و دوباره دستپایش بطرف بخاری دراز شد.

لحظه‌ای بعد پیشخدمت نزدیک او آمد:

— چی میل دارید؟

— میخوام یک شیر قهوه بخورم.

پیشخدمت کپنه‌اش را که از زیربسنی، در دست چپ داشت بیرون آورد و با آن ریزه‌های شیرینی را، که روی میز بخت بود، بپای ریخت.

— بخشید، قیمت شیر قهوه چنده؟

— شش ریال و نیم.

— شش ریال و نیم؟ گرانه.

— تقصیر من نیست. به جیب من که نمیره، شش ریالش را ارباب میگیره. نیم ریال هم بمن میرسه. ارباب که مزدی بنا نمیده. حقوق ما همینکه از مشتری میگیرم. تازه باید بیست درصد مردمان را هم به ارباب سرقطلی بدیم تا اجازه بده اینجا کار کنیم مگه شما این چیزها را نمیدونین؟

— میدونم، اما... انفاق... میخواستم بگم... من شش ریال بیشتر ندارم... پیشخدمت نگاهی از گوشه چشم باو انداخت و بدون آنکه چیزی بگوید بطرف مشتری دیگر رفت...

من و رفیق که یک میز دورتر از پیرمرد جای داشتیم متوجه او بودیم. موهای سفید، سیمای نحیب و گنرا و ریخت موقر او نگاه مرا جلب کرده بود. ناگهان رفیق گفت "آهاه، یادم آمد. فکر میکردم این پیرمرد را کجا دیده‌ام. چند وقت پیش، در اداره روزنامه‌ای، در اطاق سردبیر بودم. این پیرمرد آنجا آمد و میگفت "من فرانسه خوب میدانم. مسئولان مقالات روزنامه‌های سیاسی و مجله‌های ادبی فرانسه را به بنیای خیلی ارزان برای شما ترجمه کنم. حاضرم امتحان بدهم. یک مقاله بدید من همین‌جا ترجمه میکنم."

پیشخدمت دوباره نزد او آمده یک استکان که تا نیمه آن قهوه سیاه بود و یک شیر خوری روی میز گذاشت. پیرمرد، در حالیکه از پیشخدمت تشکر نکرد، شش ریال بول خرید، که از پیش در سشتر گرفته بود، روی میز ریخت. پیشخدمت بول را جمع کرد و بی‌اعتنا از او دور شد.

پیرمرد شیر را در استکان ریخت. سه حبه قند را که کنار استکان بود در آن انداخت و مشغول بهم زدن شد. سپس استکان را بلب برد ولی فوراً "بزمین گذاشت. معلوم بود هنوز داغ است.

در انتظار جنگ شدن شیر قهوه، پیرمرد دو دست خود را به اطراف استکان میجسباند سپس آنها را بهم ممالید و دوباره استکان را در دو دست خود فشار میداد. انگشتانش گاهی از استکان جدا میشدند و باز آنها بسختی در میان خود میسپردند و از گرمی آن لذت میبردند.

ناگاه پیرمرد نگاهی به کلاه خود انداخت و آنها برداشت تا کنار بخاری بگذارد. در این میان آستینش به لبه استکان خورد و آنها بزمین انداخت. از صدای افتادن و شکستن استکان بندهای از مشتریها متوجه پیرمرد شدند. خاسی که نزدیک او نشسته بود با هول و هراس پالتوی خود را کنار کشید. ولی دیر شده بود و چند قطره شیر قهوه به دامن پالتوش شنگ زد.

بیرمرد، هول زده و رنگ پریده، آهسته از جا برخاست. با لبخندی بخش طلبانه و آمیخته با ترم و نأسف زیر چشم به جمعیت نگاه میکرد و انگار میخواست بپیمه بگوید که این حادثه عمدی نبوده است. بالاخره کلاهش را بر گذاشت و میخواست راه بیفتد...

صاحب کافه از پشت پیشخوان بیرون آمد.

پیشخدمت در پیش بیرمرد ایستاد:

— بول استکان را بدید.

بیرمرد، در حالیکه سرش را پایین انداخته بود، رنگ پریده ولی متبسم جواب داد:

— من بشما گفتم که شش ریال بیشتر ندارم.

بیرمرد بطرف در رفت. پیشخدمت در جای خود ایستاد. رفتار و سیمای پروقار بیرمرد بهمچس اجازه نمیداد که جلو او را بگیرد.

فریاد صاحب کافه به پیشخدمت بلند شد:

— بیعرضه! اگر تمام ظرفهای مرا هم بشکنند تو همینطور وامیایی و نگاه میکنی! در این موقع جوانی، که تنها در

گوشه کافه نشسته روزنامه میخواند و زیر چشمی این پیشامد را تماشا میکرد، به پیشخدمت گفت:

— بول استکانت را من میدم. یک شیر قهوه دیگه به بیرمرد بده.

یکی از مشتریها از دم در جواب داد:

— مدتیست بیرمرد بیرون رفته.

جوان از جا برخاست و با شتاب بیرون رفت.

چند دقیقه دیگر جوانک داخل کافه شد. روی شانه هایش خیس شده بود و قطرههای آب باران از سر زلفش که مانند

گل داودی، قتیله شده و درهم پیچیده، روی پیشانیاش ریخته بود به صورتش میچکید.

او تنها بود...



#### عباس حکیم

#### نیست!

با که گویم که بی تو نیستم  
آن گیاهم که آفتابم نیست  
به کدامین ستاره شکوه کنم  
که سیم هست و ماهتابم نیست  
کاش می آمدی و می دانی  
کز تب دوری تو تا بام نیست  
با خیال نمی توانم خفت  
تا خیال تو هست، خوابم نیست  
نعمه چون سر کرم که بی سیم  
دیگر آن خور و الهیایم نیست

## جهش بسوی قدرت

مقدمات تشکیل دولت :

از سیر در حوادث ده ساله اول هجرت بخوبی احساس میشود که دولتی در شرف تأسیس است . نبوت سیزده ساله مکّه از صورت و عظمی و بند ، ترساندن مردم از روز جزا و تشویق به نیکی خارج شده بصورت دستگامی در می آید که تا چار باید بر مردم حکومت کند و خواه نا خواه آئین جدید را بر آنها بقبولاند .

برای رسیدن به این هدف ، به هر وسیله و تدبیری دست زدن مجاز است هر چند منافی مقام روحانیت و مغایر شأن کسی باشد که دعوی ارشاد و هدایت دارد .

قتل های سیاسی که در این ایام صورت گرفته و غزوه ها که ظاهراً مجوزی ندارد ، هجوم به طوایفی که هنوز در مقام هجوم بر نیامده اند ولی جاسوسان خبر آورده اند که در آنها جنب و جوشی و نیت مخالفتی با مسلمانان هست همه برای رسیدن بدین هدف است . نیز حمله به کار و انبای تجارتنی قریش ، هم برای ضربت وارد کردن ، هم برای کسب غنایم و هم برای ایجاد رعب و ازدیاد شوکت مسلمین لازم می آید .

در این دوره کوتاه است که غالب شرایع اسلام نازل شده است و نظامات مالی و مدنی و سیاسی بر قرار گردیده است .

در مکّه احکام و شرایعی وضع نشده است بحدیکه ( گولد زیهر ) میگوید :

« آیات مکی مشعر بر آوردن دین جدیدی نیست ، آیات مکی قرآن بیشتر در ترغیب به زهد ، ستایش خداوند یکتا بصورت نماز ، نیکی کردن به دیگران و اجتناب از اسراف در اکل و شرب است . »

در مکّه فقط پنج اصل مقرر شده بود :

۱ - توحید و اقرار به رسالت .

۲ - نماز .

۳ - زکات ولی به شکل انفاق اختیاری .

۴ - روزه آنها به روش خود .

۵ - حج یعنی زیارت معبد قومی عرب .

سیوطی معتقد است که در مکّه ( حدّ ) یعنی مجازات شرعی وجود نداشت بدین دلیل مسلم که هنوز احکامی صادر نشده بود .

جعبري ميگويد : هر سوره اي که در آن فريضه اي هست حتماً از سوره هاي مدني است .

عايشه ميگويد : در قرآن مكي فقط سخن از بهشت و دوزخ است ، حلال و حرام پس از نو اسلام پديد آمد .

اما در مدينه امر چنين نيست تمام احکام و فرائض در ده ساله اخير صادر و مقرر گرديد و اسلام نه تنها به شکل شريعتي نو در آمد بلکه مقدمات تشکيل يك دولت عربي فراهم شد . نخستين اقدام بر گرداندن قبله از مسجد الافصى به کعبه بود .

اين تدبير هم خرج مسلمانان را از يهود جدا کرده و عقده حقراتي را که اعراب مدينه در خود داشتند زایل کرد و هم نوعي حيت قومي را در اعراب برا نگیخت چه همه قبائل به کعبه احترام داشتند . کعبه علاوه بر اينکه مرکز اصنام و ستايشگاه بود خانه ابراهيم و اسماعيل بود که اعراب خود را از نسل آنان مي دانستند .

به همين کيفيت شارع اسلام تبعيت از يهود را در امر روزه ترك کرده و روزه معمول آنها را که در دهم محرم انجام ميگرفت نخست به ايام معدوده مبدل کرد و سپس تمام ماه رمضان را بدان اختصاص داد .

احکام راجع به طلاق و نکاح ، حدود تعيين محارم ، ارث ، حيز ، تعدد زوجات ، حد زنا و سرقت ، قصاص و ديه و ساير احکام جزائي و مدني و همچنين نجاسات و محرّمات و ختنه .. که غالباً يا مقتبس از شرايع يهود يا عادات زمان جاهلي است با تعديلات و تغييراتي تمام اينها در مدينه مقرر گرديد .

احکام مدني و امور شخصيه هر چند از ديانت يهود و عادات دره جاهليت رنگ پذيرفته باشد براي نظم اجتماع و مرتب ساختن معاملات غير قابل انکار است و مساوت تمام عناصر تمدن ملل از يکدي بگر رنگ مي پذيرند .

عبادات در تمام ادیان هست و مستلزم نوعي تهذيب تنظيم شؤن طرز يا کيفيت آن چندان اهميت ندارد ، اما انسان متفکر ميتواند از فلسفه حج و انجام اعمالی که در آنها سود و موجب عقلائي ديده نمیشود سر در آورد .

عزم حضرت محمد در سال هشتم هجري به زيارت کعبه تا حدی مانند ممان بنظر ميرسد . آيا واقعا فکر ميکرد کعبه خانه خداست يا اينکه براي ارضاء خاطر يا ران خود که زيارت کعبه براي آنها عادتي کهنه و اجدادي بود دست به اين کار زد؟ آيا خود اين تصميم نا گهاني که مواجه با مخالفت قریش و عمانعت از ورود مسلمين به مکه شد و صلح شکست مانند حد بييه را ببار آورد ، يك نوع صحنه سازي و تدبير سياسي نبود که کثرت عده و شوکت مسلمين را برخ قریش بکشد و باعث تقابل ضعفا و ساکنان متوسط و غير متمصب مکيان به دين جديد گردد ؟

کسی که دینی تازه و شریعتی جدید آورده و پشت پا به همه معتقدات و خرافات قوم خود زده است چگونه اغلب همان عادات قدیم را بصورت دینگری احیا میکند؟

آیا حضرت محمد خدا پرست و شارع اسلام که فقط ستایش پرور دگوار یکتا را هدف اساسی خود قرار داده است و بر قوم خود فریاد میزند: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» و اساس تقرب را بر فضیلت و تقوی نهاده و صریحاً میگوید: «ان اکرمکم عند الله اتقاکم» در تحت تأثیر حمیت قومی و تمصب نژادی در آمده و میخواهد ستایش خانه اسماعیل را شعار قومیت قرار دهد؟

در هر صورت این امر بدرجه ای شگفت انگیز و به حدی با مبانی شریعت اسلامی مغایر بود که بسیاری از مسلمانان در سعی بین صفا و مروءه که عادت بت پرستان عرب بوده اکراه داشتند و حفظ این عادت به زور آیه قرآن بر آنها قهولانده شده است.

بر حسب روایات مسند عمر که از بزرگترین صحابه پیغمبر و از خوش فکر ترین حواریون اوست گفته است اگر من خودم نمی دیدم که حضرت حجر الاسود را می بود هر گز این سنگ سیاه را نمی بوسیدم. حجت الاسلام مطلق و محقق امام محمد غزالی صریحاً می نویسد: «من هیچگونه دلیل موجبی برای اعمال و مناسک حج نیافته ام ولی چون امر شده است ناچار اطاعت میکنم».

در قرآن آیه ای هست که روزنه ای بر روی اندیشه می گشاید و شاید بتواند جوابی به سؤاها بدهد:

يا ايها الذين آمنوا انما المشرکون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا و ان خفتم عيلة فوسف يغنيکم الله من فضله = ای گروه مؤمنان، مشرکان بپندند و نباید پس از این سال (سال دهم هجرت) به کعبه آیند. اگر از فقر می ترسید خداوند شما را به فضل خود بی نیاز خواهد ساخت (سوره توبه آیه ۲۸).

بر حسب تفسیر جلالین، خداوند با فتوحات و جزیه اعراب را بی نیاز ساخت.

سوره توبه آخرین سوره های قرآن است و پس از فتح مکه در سال دهم هجری نازل شده است.

پیغمبر در این آیه زیارت کعبه را بر طوایف غیر مسلمان حرام میفرماید.

آمد و شد طوایف و قبایل عرب وجه ارتزاق اهل مکه و باعث رونق کسب و کار آنها است، پس مردم مکه نا راضی میشوند. مردم مکه قبیله اویند که غالباً از ترس مسلمان شده اند. از رونق افتادن مکه خطر ارتداد در بر دارد. پس با وجوب حج بر مسلمین این خطر از بین میرود. البته این توجیهی است و معلوم نیست تا چه حد با واقع و نفس الامر

منطبق میشود ولی در هر حال برای مناسک حج یعنی اعمالی که بت پرستان دوران جاهلیت انجام میدادند توجیه عقل پسند یحیی خود بلکه شرع پسند نیز نمیتوان یافت ، از اینرو شاعر بزرگ عرب و فیلسوف روشنفکر جهانی ابو العلاء معری گوید :

وقوم اتوا من اقاصی البلاد      لرعی الجمار ولثم الحجر  
فوا عجباً من مقالاتهم      ابعی عن الحق کل البشر

حرمت خمر و قمار که از شرایع خاص اسلامی است و در مدینه صادر شده است بخوبی میتوان تصور کرد که مقتضیات اجتماعی باعث صدور آنها شده باشد ؛ در مدینه زکات از صورت امر خیر و انفاق اختیاری به شکل مالیاتی در آمد تا جوا بگویی هزینه دولت تازه بنیاد باشد .

اما قانونی که در هیچیک از شرایع آسمانی و بشری نظیر آنرا نمی توان یافت حکم جهاد است که نخست بصورت اجازه است ؛ « اذن للؤمنین القتال » و پس از آن بشکل صیغه های گوناگون امر و شدت عمل در سوره های مدنی مانند بقره ، انفال ، توبه و غیره آمده است .

قابل توجه و عبرت آنکه در سوره های مکی نامی از جهاد و قتال مشرکین نیست ولی در سوره های مدنی بقدری آیات قتال و جهاد فراوانست که تصور میشود در باره هیچ امری و حکمی اینقدر تاکید صورت نگرفته باشد . و این مطلب دو امر را میسراند: یکی بصیرت حضرت محمد بر روحیه اعراب و راه استیلاء بر آنها و توجه به این اصل که جز با شمشیر نمیتوان یک دولت اسلامی بوجود آورد و در نتیجه یک واحد اجتماعی تشکیل داد زیرا خود این اصل منتزع از عادات و فطرت قوم عرب است و دوم پایمال شدن حق آزادی فکر و عقیده ، یعنی شریف ترین حق انسانی که صدای اعتراض بسی از متفکران را بلند کرده است و به آسانی نمیتوان آنرا توجیه کرد .

آیا بزور شمشیر مردم را به قبول عقیده و دینی مجبور کردن کاری پسندیده و با مبادی قاضله عدل و انسانیت سازگار است ؟

بدیهی است در جامعه های گوناگون بشری در هر زمان و در هر مکان کما بیش ستم و تباهی موجود است ولی از نظر اهل فکر هیچ ستمی تاریکتر نا معقولتر و نا مرد می تر از این نیست که شاهی یا هیئت حاکمه ای برای مردم حق آزادی فکر و عقیده قائل نباشند پادشاه یا فرمانروا و یا حکومتی میتواند مخالف خود را از بین ببرد ، این صورتی است از تنازع بقاء هر چند مخالف اصول انسانی باشد اما مجبور ساختن مردمی که چون او فکر کنند و مطابق ذوق و مشرب او رأی داشته باشند قابل چشم پوشی و توجیه نیست . معذ لک در طول تاریخ و در تمام ملل جهان این اجحاف به حق مردم روی داده است و این بی احترامی به شخصیت انسان رایج بوده است . حق عامه مردم نیز چنینند یعنی همان استبداد همان خود گامی و خود رأی طاغیان و مستبدان را بکار بسته و تاب شنیدن فکر و عقیده مخالف معتقدات خود را ندارند و خود این امر صفحه های تاریک و سیاهی را در سر گذشت انسان کشوده است .

آدمیان را کشته اند سوزانده اند به زند انهای تاریک انداخته اند دست و پایشان را قطع کرده اند به دار آویخته اند و کشتار دسته جمعی مرتکب شده اند نمونه های با رزی که در عصر خود ما و قرن بیستم روی داده است وقایع خونین کشور های نازی و فاشیست و کمونیست است .

پس بی احترامی به آزادی فکر و عقیده در همه جهان و میان همه اقوام صورت گرفته است ولی مطلب قابل ملاحظه این است که آیا عین این روش از طرف کسی که پرچم هدایت را بر دوش گرفته است و در جانی می فرماید :

« لا اکراه فی الدین » و در جای دیگر به کافران میگوید : « لکم دینکم ولی دین » و هم چنین میفرماید : « لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة » و از جانب خداوند « رحمة للعالمین » لقب گرفته و مصداق « انک لعلی خلق عظیم » شده است سزاوار و رواست؟ آتم مردی که در مکه با صدای گرم و پر از ایمان خود سوره بلد را بر ابو الاشد<sup>(۱)</sup> فرو میخواند :

« لقد خلقنا الانسان فی کبد یمحسب ان لن یقدر علیه احد یقول اهلکت ما لا ابداء یمحسب ان لم یره احد الا یجعل له عینین ولساناً وشفقتین وهدیناه النجدین فلا اقتحم العقبة و ما ادریک ما العقیبة فک رقبه او اطعم فی یوم ذی منیة یتیماً ذا مقربة او مسکیناً ذا متربة ثم کان من الذین آمنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالرحمة اولئک اصحاب المیمنة » .

دریغ که ترجمه این آیات خوش آهنگی که فیروزی خطایی محمد را نشان میدهد دشوار است . « راجع به مرد زور مند و پولداری که زور و پول خود را بر تر از محمد و اسلام و روحانیت او میدانند میگوید . . رنج و مشقت ملازم وجود آدمی است . آیا او ( آدمی ) می پندارد که هیچکس بر او توانائی ندارد ؟ میگوید من مال بسیار تلف کردم . آیا می پندارد کسی

بدان آگاه نیست ؟ آیا به او دو چشم بینا عطا نکردیم و او را زبان و دلب نبخشیدیم ؟ و راه خیر و شر را به او نمودیم ؟ او نمیداند دشواری چیست و راه رهائی از آن چیست . رهائی از دشواری و کار خوب ، آزاد کردن بنده است در راه خدا و به یاری مستمندان شتافتن ، گرد از چهره یتیمی زد و دن و صلح رحم بجای آوردن است باشد بدین روش بخدا ایمان آورند و یکدیگر را به اهمیت صبر و مهر بانی با خلق سفارش کنند که آنها شایسته رستگاری و سعادتند . »

مردی که در مکه با چنین لحن گیرا و سرشار از رأفت و روحانیت سخن میگفت در مدینه بتدریج تغییر روش میدهد و میفرماید :

(۱) میکوبند ابو الاشد تناور و زورمند و مال دار بود . در بازار عسکاظ بر فروشی می ایستاد و مبالغه منکلفتی جایزه معین میکرد برای کسی که قوش را از زیر پای او بکشد . جوایز مهم می آوردند و فرش را از هر سو می کشیدند تا باره میشد و او از جایش تکان نمی خورد .

« کتب علیکم القتال... = جهاد بر شما واجب میشود » (بقره آیه ۱۴۹).  
« قاتلوا الذین لا یؤمنون... = با غیرمؤمنان مبارزه کنید » (توبه آیه ۳۹).  
« ومن یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه = جز اسلام دینی پذیرفته نیست » (سوره آل عمران آیه ۸۵).

« فإذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الرواق = کفتار را هر کجا یافتید گردن بزنید تا زمین از خونشان رنگین شود. اسیران را محکم ببندید که قادر به فرار نباشند » (سوره محمد آیه ۴).  
دها آیه از این قبیل و شدید تر فقط در مدینه نازل شده است. حتی در مکه هنوز خواص آهن معلوم نبوده و در مدینه است که خداوند می فرماید.

« انا انزلنا الحدید فیہ بأس شدید و منافع للناس ولیعلم الله من ینصره ورسله بالغیب = آهن را فرستادیم برای ترساندن که برای مردم سودمند نیز تواند بود تا خداوند بدانند چه کسانی او و پیامبرش را یاری می کنند » (سوره حدید آیه ۲۵).

گوئی در مکه یا آهن نبود یا خداوند علم و حکیم، خداوندی که « لا یشفغله شأن عن شأن » توجه به این امر نداشته تا بتواند دشمن خود و رسولش را باز شناسد، از اینرو در آنجا (مکه) به پیغمبر دستور می دهد:

« ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالی هی احسن، ان ربک هو اعلم بن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین = آنرا (مشرکان) با حکمت و پند های نیکو براه خدا بخوان با ملاحظت و خرد مندی با آنها بحث و جدل کن. خداوند خود دانا تر است که چه اشخاصی گمراهند و چه اشخاصی راه راست در پیش گرفته اند » (سوره نحل آیه ۱۲۵).

بدین ترتیب اسلام رفته رفته از صورت دعوتی صرفاً روحانی به دستگامی مبدل شد و رزجو و منتقم که نشو و نمای آن بر حمله های ناگهانی کسب غنایم و امور مالی آن بر زکات استوار گردید.

بسیاری از حوادث ده ساله هجرت از قبیل کشتن اسیران یا قتل های سیاسی که به امر حضرت محمد صورت گرفته و ناقدان خارجی را به اعتراض کشانیده است بمنظور استوار ساختن و تحکیم مبانی دولت دینی بوده است. پس از جنگ بدر اسیرانی بدست مسلمانان افتاد و پیغمبر مردد بود با آنها چه کند آیا از آنها فدییه گرفته آزاد شان کند تا از این راه پولی به جیب مجاهدان برسد یا چون برده نگاهداریشان کند یا به زند انسان افکند؟

عمر که با بدیدی واقع بین و فکری مآل اندیش و با قوت سجایا و وحدت بصیرت به اوضاع می نگریست و میتوان او را از بنیان گذار اسلام و دولت اسلامی نامید معتقد به کشتن آنها بود زیرا فدییه گرفتن و آزاد کردن آنها را خلاف مصلحت میدانست و معتقد بود در آن صورت به



مخالفان می پیوندند و با کینه بیشتری به جنگ بر می خیزند ؛ اما نگاهداری آنها چه به شکل برده و چه به شکل زندانی مستلزم خرج است و پیوسته متضمن خطر فرار و ملحق شدن آنها به دسته مخالف است . در صورتیکه با کشتن آنان رعبی در قبایل افتاده و شوکت اسلام افزوده میشود ، به همین مناسبت آیه ۶۷ انفال نازل گردید .

« ما کان لنی ان یکون له اسری حتی یسخر فی الأرض تربدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة = پیغمبر را ترسیده است که اسیران را با گرفتن فدیه آزاد کند . خون تا پا کان ریخته شود . شما ( صاحبان اسیران ) استفاده از وجه فدیه آنها را می خواهید و خداوند سزای آخرت را برای شما » .

#### کشتن دو اسیر :

از جمله اسیران بدر عقبه بن ابی معیط و نضر بن حارث بودند . از مشاهده این دو تن پیغمبر بیاد مخالفت و شرارت آنها در مکه افتاده امر کرد گردن آن دو را بزنند ، نضر اسیر مقداد بود و مقداد طمع به فدیه داشت ، از اینرو به پیغمبر گفت : این اسیر من است یعنی حق من است و جزه غنایم . پیغمبر گفت مگر فراموش کرده ای که این پلید در باره قرآن گفته است : « قد سمعنا ولو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین = ما قرآن را شنیدیم اگر بخوایم نظیر آنرا خواهیم گفت » . اینها جز افسانه های کهنه چیزی نیست ( سوره انفال آیه ۳۱ ) . به سابقه این جمله تا چیز خون او هدر و محکوم به مرگ میشود .

مقداد دم در کشید و نضر بن حارث را گردن زدند . در منزل بعدی عقبه را احضار و عاصم بن ثابت را امر به کشتن وی کرد عقبه از وحشت فریاد زد : پس بچه هایم چه میشوند ؟ فرمود : « النار » .

در فتح مکه دستور عفو عمومی صادر شد ولی پیغمبر چندتن را مستثنی کرد و امر فرمود آنها را هر کجا یافتند بکشند ، هر چند به پرده های کعبه پناه برده باشند : صفوان بن امیه ، عبدالله بن خطل ، مقبس بن صباب ، عکرمة پسر ابو جهل ، حویرث بن نقید بن وهب و ششمی عبدالله بن سعد بن ابی سرح نام داشت که مدتی در مدینه از نویسندگان وحی بود ولی گاهی آخر آیات را با اجازه پیغمبر تغییر میداد مثلا پیغمبر گفته بود ( والله عزیز حکیم ) او میگفت چطور است بگذا ریم ( والله عظیم حکیم ) پیغمبر می گفت مانعی ندارد . پس از تکرار چند تغییر از این قبیل از اسلام برگشت به این دلیل که چگونه ممکن است وحی الهی با القاء من تغییر کند و از مدینه بسوی قریش رفته مرتد شد . این مرد را دو جاریه بود بنام فرتنا و قریبه که تصنیف هائی در هجو پیغمبر زمزمه میکردند . هر دو کشته شدند همچنین دو زن دیگری بنام هند بنت عتبّه ، و ساره مولاة عمرو بن هاتم ( از بنی عبد المطلب ) که در ایام اقامت پیغمبر در مکه و پرا بسی آزار داده بود بقتل رسیدند :

عبد الله بن سعد بن ابی السرح که برا در رضاعی عثمان بود ، به وی پناهنده شد؛ عثمان چند روزی او را مخفی کرد تا جوش و خروشها تسکین یافت آنگاه او را نزد پیغمبر آورده و استدعای عفو او را کرد . پیغمبر پس از مدتی سکوت فرمود : ( نعم ) یعنی با اکراه شفاعت عثمان را پذیرفت . عبدالله مجدداً اسلام آورد و سپس با عثمان از محضر پیغمبر بیرون شدند .

پس از رفتن آنها علت سکوت طولانی را از حضرت پرسیدند . فرمود : اسلام او اجباری و از ترس بود و من از قبول آن اکراه داشتم و منتظر بودم یکی از شماها بر خیزد و گردن او را بزند ( زیرا قبلاً او را مبدور للدم فرموده و گفته بود هر کجا یافتید بکشید هر چند به پرده کعبه آویخته باشد ) .

یکی از انصار گفت چرا با چشم اشاره ای نفرمودی ؟ حضرت فرمود ند : پیغمبر خدا نمی تواند چشمان خیانتکار داشته باشد ( یعنی ظاهراً سکوت کند اما با چشم امر به کشتن دهد ) .

همین شخص در خلافت عثمان سر دار سپاهی شد که مأمور فتح شمال آفریقا بودند و در این مأموریت شایسته و سزاوار از کار بیرون آمد و از همین رو عثمان عمرو بن العاص را از حکومت مصر عزل کرد و او بجایش والی مصر شد .

#### قتل های سیاسی :

کعب بن الاشرف از یهود ان بنی النضیر بود که پس از جنگ بدر از بسط نفوذ و قدرت پیغمبر نگران شده به مکه رفت و با قریش ممدردی و به جنگ تشویقشان میکرد پس از برگشتن به مدینه به شیوه خود با زنان مسلمان به مغالزه پرداخت . پیغمبر این مطلب را پنهان کرده فرمود : من لی با بنی الاشرف ، کیست که کار این پلید را بسازد ؟ محمد بن مسلمه بر خاست گفت من کار او را میسازم . حضرت فرمود اگر میتوانی بساز . پنج نفر از قبیله اوس را با وی همراه کرد که یکی از آنها ابو نائله برا در رضاعی کعب بود تا بدین حیل کعب بد گمان نشده از خانه بیرون آید . سپس آنها را تا خارج شهر متابعت کرده گفت بروید بنام خداوند . خدا یار شما باشد .

دسته پنج نفری شبانه براد افتاد تا به خیبر رسید . طبیعی است کعب به واسطه ابو نائله بد گمان نشد و از خانه بیرون آمد و یادوستان چرب زبان گرم گفتگو شد تا از حصار خیبر دور شدند ، آنگاه پنج تن بر سرش ریخته کارش را ساختند . وقتی به مدینه رسیدند ، پیغمبر هنوز بیدار و منتظر خبر خوش بود .

سلام بن ابی الحقیق ، از دوستان قبیله اوس بود ، خزرجیان از پیغمبر اجازه خواستند تا سلام بن ابی الحقیق را که یکی از سر شناسان یهود و هم

پیمان با طایفه اوس بود بکشند . پیغمبر اجازه داد و عبدالله بن عتیک را به  
ر هبزی آنها بر گماشت . آنان نیز مأموریت خود را به نحو دلخواه انجام  
دادند و سلام بن ابی الحقیق را کشتند و هنگامیکه برگشتند و به پیغمبر  
خبر دادند از خوشحالی فریاد زد « الله اکبر » .

پس از کشتن کعب و سلام عبدالله بن رواحی مأمور کشتن یسر بن  
بیر زام شد زیرا او در بنی غطفان مردم را به جنگ با محمد تشویق میکرد .  
خالد بن سفیان هذلی در نخله مردم را بر ضد محمد بر می انگیزت  
امر فرمود عبدالله بن انیس کار او را بسازد و او نیز چنین کرد .

رقاعه بن قیس طایفه قیس را به مخالفت با محمد تحریک میکرد . عبدالله  
ابن جدر از طرف پیغمبر مأمور شد سر او را بیاورد و چنین کرد ، بدین  
ترتیب که نخست در کعبین او نشست و با تبري وي را از پای در آورد سپس  
سرش را بریده نزد حضرت آورد .

عمرو بن امیه مأمور قتل ابو سفیان گردید ولی ابو سفیان مطلع شده  
جان سلامت برد و چون توفیق نیافته بود عمرو در بر گشتن به مدینه  
قریشی بی گناه و مرد دیگری را کشت .

پیر مرد صد و بیست ساله ای بنام ابو عفک یحرم آنکه متلکی گفته  
و پیغمبر را در شعری هجو کرده بود بدست سالم بن عمیر و به دستور  
حضرت رسول که فرمودند « من لی بهذا الخبیث » کشته شد و در پی آن  
عصاه دختر مروان که قتل آن پیر مرد او را به گفتن ناسزائی در باره  
پیغمبر کشانیده بود بقتل رسید .

ابو عزه الجحی و معاویه بن مفریه ، که از اسراء بدر بودند ولی امان  
یافته بودند در مدینه زندگی میکردند ؛ پس از شکست احد ، معاویه  
تا پدید شده بود . ابو عزه به عهد گفت : « اقلنی » مرا ببخش یا آزاد  
کن محمد بید رنگی به زبیر امر کرد گردنش را بزند و کسانی به دنبال  
معاویه بن مفریه فرستاد تا بر اودست یافته به قتلش برسانند و این دستور  
نیز اجرا شد .

عبدالله بن ابی از سران خزرج بود که اسلام آورده بود پس از تغییر  
وضع و مشاهده بسط نفوذ اجتماعی و سیاسی پیغمبر سخت نا راحت شده  
بود تا به حدی که دیگر از خلوص و ایمان نشانی نداشت از اینرو او را  
در رأس منافقان بشمار میآورند . تفاسق و دسیسه بود پیغمبر نیز مکشوف  
شده بود و حتی عمر مصمم بقتل وي بود ولی سعد بن عبادی به پیغمبر  
گفت : « باوي مدا را کن ، خداوند ترا برای ما فرستاد که از  
شر ریاست طلبي او راحت شویم و گرنه برایش در صدد تهیه مهره و درست  
کردن تا جایی بودیم » .

محمد حسین هیکل در این باب مینویسد : « روزی حضرت محمد به عمر  
میگفت اگر به رأي تو رفتار کرده و عبدالله بن ابی را کشته بودم کسانی

به خو نخواهی وی بر می خاستند ولی رفتار او طوری ناپسند شده است که اگر فرمان دم ، همان کسانش او را خواهند کشت و باز در همین باب مینویسد که حق پسر عبدالله بن ابی به پیغمبر گفت اگر میخواهی پدرم را بکشی خود مرا مأمور کن زیرا اگر دیگران به این امر قیام کنند من بر حسب رسم و معمول عرب مجبور خواهم شد به خو نخواهی او بر خیزم.

اما سیوطی در شأن نزول آیه ۸۸ سوره نساء : « فَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ أَرَكُم بِمَا كَسَبُوا أَلَّا تَعْلَمُوا أَن تَهْتَدُوا مِنْ أَضَلِّ لِمَا اللَّهُ = شما را چه که در باره منافقان دو دسته شده اید آنها مردودند ؛ آیا میخواهید کسی را که خدا گمراه کرده است هدایت کنید؟ مینویسد : مقصود عبدالله بن ابی است که پیغمبر از وی به تنگ آمده فرمود ، کیست که مرا از شر وجود شخصی که پیوسته در صدد آزار من است و مخالفان مرا در خانه خویش گرد میآورد نجات دهد؟ ولی میان اوس و خزرج دو دستگی افتاد و همین امر او را از کشتن نجات داد .

گاهی نیز با از راه خوش خدمتی یا از راه غرض شخصی کسی را می کشتند و به حساب اسلام گذاشته میشد چنانکه این امر برای تاجر یهودی که با مسلمانان آمد و شد میکرد و روابط خوبی هم داشت پیش آمد. روزی پیغمبر میفرمود : بر هر يك از رجال یهود دست یافتید بکشید ، محیصه این مسعود از جا جست و این سنیه بی گناه را بکشت و جز برادرش کسی او را بر این کار ملامت نکرد .

هنگام جنگی که میخواستند با رومیان برآه اند ازند به حضرت خیر رسید که جمعی در خانه شویل یهودی اجتماع میکنند و علیه این جنگ کنکاش دارند . طلحه را با عده ای مأمور کرد ؛ آنها آن خانه را محاصره کرده آتش زدند . فقط يك نفر توانست فرار کند که او هم پایش شکست ( آیه ۸۱ سوره بقره راجع به کسانست که بواسطه گرمای شدید نمخواستند در جنگ شرکت کنند « وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا إِلَى الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا » گفتند در گرما بچنگ نروید با آنها بگو آتش دوزخ بسی سوزان تر است ) .



\*\*\*

این بیت میرحیی کاشانی را  
بعزاز مرگ بر سنگ مزارش نقش  
کردند :  
ایکه از دشواری راه فنا ترسی ،  
مترس  
بسکه آسانست ایسن ره ، می توان  
خوایید و رفت  
«خزانه عامره»

\*\*\*

ساختمان و حرکات جمعیت ایران در سالهای اخیر  
با مطالعه تطبیق استانهای اصفهان و کرمان  
نوشته و تحقیق: دکتر جمال ودیعی



کشور ایران در جنوب عربی قاره آسیا قرار گرفته است و مرز سیاسی کنونی کشور ایران از شمال به اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیستی و دریای خزر، از جنوب به خلیج فارس و دریای عمان، از شرق به افغانستان و پاکستان و از مغرب به عراق و ترکیه محدود است. مساحت آن کمی بیش از ۱/۶۴۸۰۰۰ کیلومتر مربع و تقریباً "بشکل چهارضلعی نامنظمی است که طول بزرگترین قطر آن در جهت شمال غربی و جنوب شرقی از آزارات ناگوارتر در حدود ۲۲۱۰ کیلومتر طول قطر کوچک آن در جهت شمال شرقی و جنوب غربی از سرخس تا دهانه شط العرب در حدود ۱۴۰۰ کیلومتر است.

شمالی ترین حد آن تقریباً "۳۹۵۰ و جنوبی ترین نقطه آن در حوالی ۲۵ درجه عرض شمالی است. از لحاظ طول جغرافیایی بین ۴۴ درجه و ۶۳ طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار گرفته است.

جمعیت ایران: آگاهی از تعداد جمعیت ایران در یکصدساله اخیر کار بسیار دشواری است زیرا تا سال ۱۲۹۷ مرکزی برای ثبت وقایع چهارگانه دموگرافیک در ایران ترتیب و تاسیس نیافته بود و وقایع مزبور توسط ملاحظه در شهر و روستا اجرا میشد و آنهم عمومیت نداشت. در این سال طبق فرمانی اداره ثبت بنام اداره آمار و ثبت احوال تاسیس یافت که در سال ۱۳۳۵ صمیمه وزارت کشور شد. تعداد جمعیت ایران در سال ۱۲۸۰ برابر ۹/۰۸۶ میلیون نفر بود و تا سال ۱۳۰۰ که سه سال از تاسیس اداره آمار ثبت احوال میگذشت به ۱۰/۴۵ میلیون نفر افزایش یافت. در سال ۱۳۱۸ سرشماری از شهرهای عمده ایران آغاز شد ولی بعلمت بروز جنگ دوم جهانی سرانجامی نیافت و موضوع در بونه اجمال باقی ماند.

از سال ۱۳۲۲ بطور آزمایشی در زمینه آمارگیری صنعتی در شهر تهران و آمارگیری کشاورزی کرمان، تلاشی شروع شد و در سال ۱۳۳۳ آمارگیری از جمعیت شهرهای رضاییه، سبزوار، زابل و دشت میثان ادامه یافت و در سال ۱۳۳۵ اقدام به تهیه نقشه‌های مورد نظر از ۳۲۹ شهر ایران برای اجرای سرشماری سال مزبور بعمل آمد و در پی آن در آبانماه سال ۱۳۳۵ سرشماری عمومی برای نخستین بار در سطح کشور پیاده شد.

تعداد جمعیت ایران در سال ۱۳۱۰ به ۱۲/۵۹ میلیون نفر، در سال ۱۳۲۰ برابر ۱۴/۵۵ میلیون نفر و در سال ۱۳۳۰ برابر ۱۷/۵۸ میلیون نفر تخمین زده شد لیکن در سال ۱۳۳۵ جمعیت ایران طبق سرشماری عمومی بصورت رسمی انتشار یافت و میزان آن نخست به ۱۸/۹۵۴/۷۰۴ نفر و سپس اعلامیهای که از طرف اداره کل آمار عمومی انتشار یافت به ۱۹/۲۹۳/۶۳۵ نفر اصلاح شد. جمعیت ایران در سال ۱۳۴۰ با توجه به آمارگیریهای نمونه‌ای برابر ۲۲/۸۳ میلیون نفر و در سال ۱۳۴۵ که دومین سرشماری ایران بموقع اجرا درآمد میزان جمعیت به ۲۵/۰۲۸/۳۵۱ نفر افزون یافت.

جمعیت کشور بارشد ۳/۳ درصد در حال اضافه شدن است و در سال ۱۳۵۰ برابر ۳۰/۳۵۰/۰۰۰ نفر و در سال جاری (۱۳۵۵) به بیش از ۳۲ میلیون نفر رسیده است.

جمعیت ایران در سال ۱۳۵۵ در صورت گسترش شهرنشینی و روستا و شهر و اجرای درست برنامه‌های بهداشت و تنظیم خانواده به ۳۵ میلیون نفر خواهد رسید و ده سال بعد در صورتیکه شرائط رشد جمعیت محدود باشد جمعیت ایران به ۴۵ میلیون نفر میرسد و در صورت عکس (در سال ۱۳۶۵) میزان جمعیت به پنجاه میلیون نفر خواهد رسید.

درجه شهرنشینی جمعیت ایران

بررسی درجه شهرنشینی جمعیت ایران طی هفتادساله اخیر نشان دهنده تحول سریع جامعه ایران میتواند باشد به همین جهت مطالعه جدول زیر ضرورت دارد.

جدول شماره ۱ -

جمعیت شهری و روستائی ایران از سال ۱۲۸۰ - ۱۳۵۷

بر حسب درصد

سال (۱)	شهرنشین	روستائین	جمع
۱۲۸۰	۲۱	۷۱	۱۰۰
۱۳۱۴	۲۱	۷۹	۱۰۰

۱۰۰	۷۸	۲۲	۱۳۲۰
۱۰۰	۲۹	۳۱	۱۳۳۶
۱۰۰	۶۱	۳۹	۱۳۴۶
۱۰۰	۵۸	۴۲	۱۳۵۰
۱۰۰	۵۵	۴۵	۱۳۵۷

۱- جمعیت ایران در فاصله سال (۱۳۴۵ - ۱۳۸۰) بیش از سه برابر شده و تا سال ۱۳۵۷ به ۴ برابر و تا سال ۱۳۶۵ به ۵ برابر خواهد رسید.

جدول مزبور نشان میدهد که درجه شهرنشینی در ایران از سال ۱۳۸۰ تا سال ۱۳۳۶ بسیار ضعیف بوده و ارقام ۲۱ تا ۳۱ درصد نشانه این واقعیت میتواند باشد بخش کشاورزی هنوز قسمت عمده جمعیت را در خود مشغول داشته است لکن از سال ۱۳۴۱ به سبب ضعف فنودالیم و اخراج آنان از دهات ایران و تقسیم اراضی بین دهقانان و توسعه صنایع مهاجرت بشهرها آغاز شده و درجه شهرنشینی را در سال ۱۳۴۶ به ۳۹ درصد رساند این میزان در سال ۱۳۵۰ به ۴۲ درصد افزون شد و پیشبینی آن برای سال ۱۳۵۷ برابر ۴۵ درصد خواهد بود شهرنشینی موجبات تضعیف رشد جمعیت را در بر خواهد داشت و با اجرای درست برنامه‌ها بهداشت و تنظیم خانواده درصد رشد آنرا کاهش خواهد داد.

### ساختمان جمعیت ایران

برای آشناشدن به شناخت جمعیت ایران نخست از میزان تراکم و پراکندگی جمعیت و میزان شهرنشینی و روستانشینی سخن خواهد رفت و سپس به چگونگی توزیع سنی و جنسی و توزیع شغلی خواهیم پرداخت.

تراکم و پراکندگی - جمعیت ایران در سرزمینی بوسعت ۱/۶۴۸ میلیون کیلومترمربع پراکنده است میزان تراکم عادی جمعیت در سال ۱۳۳۵ برابر ۱۲ نفر در هر کیلومترمربع بوده و در سال ۱۳۴۵ به ۱۵/۶ نفر در هر کیلومترمربع میرسد و در سال ۱۳۵۴ به ۲۰ نفر در هر کیلومترمربع رسیده.

تراکم متوسط جمعیت نسبت به زمینهای زیر کشت ۱۶۰ نفر در سال ۱۳۴۵ و در سال ۱۳۵۴ - ۱۹۰ نفر میباشد.

توجه به وضع خاص فلات ایران و شرایط اقلیمی آشکار میشود که جمعیت ایران دارای پراکندگی خاصی است. مرکز ایران "خالی از سکنه است و نسبت به میزان وجود آب و رطوبت درجه تراکم و پراکندگی متفاوتست در استانهای مرکزی ۴۴ نفر کارانه‌های دریای خزر ۲۰ تا ۳۵ نفر، آذربایجان ۳۶ نفر، سیستان و بلوچستان ۴ نفر در هر کیلومترمربع است و در کوبره‌های مرکزی به صفر میرسد درجه تراکم در شهرهای ایران متفاوتست آبادان ۱۷۰/۵ نفر، تبریز ۵۱/۵ نفر، تهران ۵۲/۲ نفر کاشان ۹/۷ و کرمان ۴/۲ نفر در هر کیلومترمربع است و این تفاوتها نشانه‌ای از موقعیت مختلف اقلیمی سیاسی و اقتصادی استانها میتواند باشد.

جمعیت شهرنشین کشور بین سال ۱۳۳۵ - ۱۳۴۵ از ۵/۹ میلیون نفر به ۹/۸ میلیون نفر افزایش داشته که در مدت ده سال حدود ۸۰ درصد میباشند این نسبت بکل جمعیت "در سال ۱۳۳۵ مساوی ۳/۴، و در سال ۱۳۴۵ به ۳۸/۱ درصد رسیده است. این افزایش مخصوصاً در شهرهای بزرگ و مراکز استانها چشمگیر است تهران در سال ۱۳۴۵ جمعیتی برابر ۲/۶ میلیون نفر داشته است که در سال ۱۳۵۳ به ۴/۵ میلیون نفر و در سال ۱۳۵۴ به چهار میلیون نفر افزایش یافته و شهرهای اصفهان، تبریز، مشهد بیشترین رقم جمعیت را بعد از تهران دارا شده‌اند این سه شهر که در سال ۱۳۴۵ شهرهای چهارصد هزار نفری بود اکنون اصفهان با یک میلیون نفر و تبریز و مشهد هر کدام با حدود هفتصد هزار نفر در سال ۱۳۴۵ جمعیت دارند. در سه شهردیگر آبادان، شیراز و اهواز که هر کدام با دو صد هزار نفر جمعیت در سال ۱۳۳۵ در ردیف شهرهای درجه سوم قرار داشتند از سال ۱۳۴۵ هر کدام جمعیتی بیش از نیم میلیون نفر دارا شده‌اند. برای مطالعه جمعیت ایران بصورت دقیق‌تر به بررسی توزیع سنی و جنسی جمعیت ایران میپردازیم:

### توزیع سنی جمعیت ایران

برای مطالعه و بررسی توزیع سنی جمعیت نخست باید آگاه باشیم که گروههای سنی بین ۵ تا ۱۰ ساله و بیشتر از آنرا در سه گروه قرار میدهند که در واقع معیاری شناخته شده، و بین المللی است این سه گروه بشرح زیر میتواند باشد:

گروه نخست ۵-۱۰ ساله نام گذاری شده است و این بدان معنی است که گروه سنی تا سه ساله اول نیاز به مراقبتهای اولیه دارد تا بتواند دوام آورده و زنده بماند پس از سه سالگی تا پنج سالگی باید کودک به کودگستان برود و مقدمات آموزش اجتماعی را بگذراند و درک کند که چطور باید با همسالان خود بسر برد و روزگار بگذراند پس از آن تا ۱۵ سالگی باید بکسب دانش بردارد و در زمینه تخصص بیندیشد و تا ۱۵ سالگی از دست زدن بکار و کسب روزی بپرهیزد و نیاز غذایی و پوششی و آموزشی آنها بعهده بخش عمومی است که از طریق حمایت خانواده‌ها و پرداخت هزینه صورت میگیرد.

گروه دوم ۱۵ - ۵۹ ساله معین گردیده این گروه که توانستند در طی دوران نخست به آموزش برگردند و بعدها طی برنامه‌های از

پیش‌اندیشیده‌شده‌ی کشوری متخصص‌گردید در این دوره باید نیروی فکری و جسمی خود را در اختیار جامعه قرار دهند و جبران هزینه‌های گذشته را که بر خزانه عمومی تحمیل کرده‌اند بنمایند تولیدات مملکت توسط این دو گروه انجام میشود و این‌ها هستند که میتوانند با خدمات بیدریغ خود گردش چرخ اقتصادی کشور را در دست داشته باشند و وطن را تا سرحد اعتلا به پیش ببرند هزینه گروه نخست و گروه ۵۹ ساله به‌بالا بردوش آنها قرار دارد.

گروه سوم - ۵۹ ساله به‌بالا در حقیقت شامل گروهی است که مرحله‌های دوگانه پیشین را گذرانده و بایزاد ز زندگی و بقیه حیات خود استفاده کنند.

پس از آشنائی با گروه‌های سه‌گانه مزبور لازم است به این موضوع توجه شود که در جهان امروز قاره‌های کم‌رشد و بر رشد فقیر و ثروتمند وجود دارد که توزیع سنی آنها از نظر کمیت و کیفیت کاملاً متفاوتی بس آشکار دارند و مطالعه جدول‌های آماری این قاره‌ها نشانه‌ای است از فقر و غنا گرسنگی و سیری، بهمین جهت باید توضیح داده شود که در قاره‌های کم‌رشد گروه نخست در توزیع سنی ۵-۱۵ ساله بعلت زادوولد زیاد رقمی نزدیک به نیمی از جمعیت این کشورها را شامل میشود و گروه دوم ۱۵-۵۹ ساله بعلت بیکاری و فقر و مسائل دیگر اجتماعی ناچار از مهاجرت بکشورهای ثروتمند هستند و حتی معزهای متفکر این جامعه‌ها بهمین ترتیب درصد مهاجرت برمی‌آیند و با توجه به میزان گرسنگی و این که درآمد سرانه جامعه کمتر از سیصد دلار میباشد میزان مرگ و میر افزون است با توجه به آداب و رسوم سنتهای خرافی و اینکه گروه زنان را برابر گروه مردان نمیدانند و از کار و تلاش و فعالیت اجتماعی محرومند در حقیقت درصد نیروی فعال جامعه کمتر از نیمی از جامعه است و از طرفی دیگر گروه سوم بعلت کاهش امید بقاء و نداشتن و تأمین کافی در دوران بیری درصدی برابر ۴ درصد دارند و مرگ و میر آنها را تهدید میکند برای آشنائی بیشتر پیش از مطالعه توزیع جنسی جمعیت ایران توجه‌ها را به جدول زیر جلب مینمایم.

جدول شماره ۱ - متوسط توزیع سنی قاره‌های کم‌رشد بین سالهای

۱۹۶۶ - ۱۹۸۵

گروه‌های سنی (۱)	قاره کم‌رشد	
	۱۹۶۶	۱۹۸۵
۵-۱۵ ساله	۴۲/۱	۴۱
" ۱۹-۱۵	۵۲/۵	۵۲/۱
۵۹ ساله و بیشتر	۵/۴	۶/۹

از جدول مزبور بخوبی پیداست که نسبت جمعیت قاره‌های کم‌رشد در گروه نخست در سال ۱۹۶۶ برابر ۴۲/۱ درصد بوده و گروه دوم کمی بیش از نیمی از جمعیت را شامل مینماید و گروه سوم برابر ۵/۴ درصد میباشد، نکته جالب درباره آینده نگرانی جمعیت جوامع این قاره‌ها وجود این واقعیت است که در سال ۱۹۸۵ در گروه‌های سه‌گانه مورد تحقیق، تفاوتی چشمگیر نسبت بسال ۱۹۶۶ یعنی بیست سال قبل از خود پدید نخواهد آمد و این‌س نشان ادامه گرسنگی و رشد نامطلوب جمعیت این قاره‌ها میباشد.

توزیع سنی جمعیت ایران، پس از آشنائی به جمعیت قاره‌های کم‌رشد مطالعه سنی جمعیت ایران بین سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ جالب است و چون آمارهای مزبور بر اساس سرشماری ارائه شده است که با توجه به فقدان آمار دقیقتر معیاری برای تحقیق میتواند باشد. مطالعه آمارهای سرشماری سالهای مزبور نشان این واقعیت است که جامعه ایران پیش از انقلاب اخیر از دیدگاه جمعیت شناسی جامعه‌ای فقیر و کم‌رشد بوده است و عامل اصلی در نگهداشتن جامعه ایرانی در فقر و کم‌رشدی همانا بزرگ مالکانی بوده‌اند که ۷۵ درصد جامعه ساکن در روستا را استعمار کرده و موجبات بیسوادی ۹۰ درصد از جامعه را فراهم ساخته بودند با توجه به خشکسالی بس از اصلاحات ارضی تا اجرای برنامه‌های عمران روستاها و تشکیل شرکت‌های سهامی زراعی موضوع تا سالهای اخیر ادامه یافت و بهمین سبب توزیع سنی جمعیت ایران تفاوت زیادی نکرده است. برای آشنائی بیشتر به توزیع سنی جمعیت ایران مطالعه جدول زیر ضرورت دارد.

جدول شماره ۲ - توزیع سنی جمعیت ایران

سنین (۲)	۱۳۴۵	۱۳۴۵	۱۳۵۲	۱۳۵۴	متوسط بیست سال
۵-۱۵ ساله	۵۰	۴۵	۴۵	۲۵/۵	۴۶/۳
۱۵-۵۹ ساله	۴۴	۵۱	۵۰	۴۹/۷	۴۸/۶

۵/۱	۴/۸	۵	۴	۶	۵۹ و بیشتر
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	جمع

جدول مزبور نشانه این حقیقت است که گروه نخست یعنی ۵-۱۵ ساله‌های جمعیت ایران در طی سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۴ در مقام تطبیق با قاره‌های کم رشد جهان ۳ درصد افزون است و گروه دوم که نیروی فعال را تشکیل میدهد ۲ درصد کاستی دارد و گروه سوم که نیز نسبت به قاره‌های مزبور به کمترین اندازه میرسد نشانه مرگ و میر زیاد این گروه کم امید بقاء میباشد و هرگاه متوسط بیست‌راز سال ۱۳۳۵ تا سال ۱۳۵۴ محاسبه کنیم باین نتیجه خواهیم رسید که گروه‌های مزبور در طی بیست‌ساله اخیر تغییری نداشته است و بهین جهت مطالعه جدول زیر ضرورت دارد:

جدول شماره ۳ - متوسط توزیع سنی جمعیت ایران در مدت بیست سال اخیر

سنین	درصد
۱۵-۵	۴۴/۳
۵۹-۱۵	۴۸/۶
۵۹ و بیشتر	۵/۱
جمع	۱۰۰

و هرگاه جدول متوسط سنین بالا با قاره‌های کم رشد در مقام تطبیق درآید معیار کم رشدی جامعه ما از دیدگاه جمعیت‌شناسی کاملاً مشهود میگردد مطالعه جدول زیر برای مطالعه تطبیق توزیع سنی جمعیت ایران با قاره‌های کم رشد ضرورت دارد.

جدول شماره ۴ - تطبیق توزیع متوسط سنی جمعیت ایران در بیست‌ساله اخیر تا سال ۱۹۷۴ با قاره‌های کم رشد جهان در سال ۱۹۶۶

ایران	قاره‌های کم رشد جهان
۱۵-۵	۴۲/۱
۵۹-۱۵	۵۲/۷
۵۹ و بیشتر	۵/۲
جمع	۱۰۰

جدول بالا نشان‌های گویا از گروه‌های سنی ایران در بیست‌ساله اخیر مینماید باشد که در مقام قیاس با قاره‌های کم رشد حتی از نظر کم‌رشدی غیرقابل‌سنجاست مراجعه به هم سنی جمعیت ایران لازم بنظر میرسد. بنمودار شماره ۱ مراجعه شود.

توزیع سنی تطبیقی استان اصفهان و کرمان:

برای مطالعه توزیع سنی تطبیقی استان‌های ایران، استان‌های اصفهان و کرمان در این بررسی انتخاب شده که در جدول زیر آمده است.

جدول شماره ۵ - توزیع سنی تطبیقی استان‌های اصفهان و کرمان در سال ۱۳۴۵

گروه سنی	استان اصفهان (۴)	استان کرمان (۴)
۱۵-۵	۴۶/۳	۴۶/۸



۴۵/۹	۴۵/۷	۵۹-۱۵
۷/۳	۸	۵۹ و بیشتر
۱۰۰	۱۰۰	جمع

جدول بالا نشانه ای است از اینکه جمعیت استانهای اصفهان و کرمان کاملاً جوانست زیرا جمعیت کمتر از ۱۵ ساله این استانها نزدیک نیمی از جمعیت آنها را تشکیل میدهد گروه دوم کمتر از درصد گروه نخست میباشد و گروه سوم ۵۹ ساله و بیشتر از ۵/۵ برابر درصد کل کشور در همین سن میباشد و به ترتیب ۸ درصد و ۷/۳ درصد است که نشانهای از امیدبهای بیشتر را در این دو استان نسبت به جمعیت کل کشور نشان میدهد.

برای آشنایی بیشتر میانگین گروه سنی استانها را با کشور بصورت تطبیقی مورد مطالعه قرار میدهم بنابراین بررسی جدول زیر ضرورت دارد.

جدول شماره ۶ - توزیع سنی تطبیقی کشور با استانهای اصفهان و کرمان در سال ۱۳۴۵

گروه سنی	کشور	استانها
۱۵-۵	۴۴/۳	۴۴/۵
۵۹-۱۵	۴۸/۶	۴۵/۸
۵۹ و بیشتر	۵/۱	۷/۷
جمع	۱۰۰	۱۰۰

جدول بالا نشان میدهد که توزیع سنی گروه ۵-۱۵ ساله‌های استان اصفهان و کرمان ۳/۳ درصد بیش از گروه مزبور در کل ایران است که گواه بر زاد و ولد زیاد و جوانتر بودن جامعه مزبور میباشد برعکس ۵-۵۹ ساله‌های استانهای اصفهان و کرمان کمتر از گروه مزبور در سطح کشور میباشد ولی گروه سوم توزیع سنی استانها ۲/۶ درصد بیش از گروه مزبور در سطح کشور بوده و نشانه ای است از امیدبهای بیشتر برای بزرگسالان در این دو استان.

پیش‌بینی توزیع سنی جمعیت ایران

آنچه گذشت نشانه‌ای از تسلط رژیم ارباب و رعیتی و نظامهای ناپسامان اجتماعی گذشته میتواند باشد و با توجه به حل مسائل دهقانان آزاد شده و تشکیل شرکتهای سهامی زراعی و شرکتهای کشت و صنعت و تمرکز نیروی انسانی روستائیان در مزارع قابل کشت و استفاده از وسایل صنعتی در امر کشاورزی تغییراتی را میتوان برای ایران پیش‌بینی نمود و بخصوص صنعتی شدن و گسترش عمران و آبادی در شهر و روستا و ایجاد صنایع مادر و صنایع وابسته به دوب آهن در سراسر کشور و اجرای درست برنامه بهداشت و تنظیم خانواده موجبات کاهش زاد و ولد را فراهم خواهد ساخت و از مهاجرت بی‌جای نیروی فعال بخارج از منطقه خواهدکاست و موجبات امید بقارا برای پیران و سالخوردگان بیش از پیش فراهم خواهد نمود برای شناخت پیش‌بینی توزیع سنی جمعیت ایران تا سال ۱۳۵۹ مطالعه جدول زیر ضرورت پیدا میکند.

جدول شماره ۷ - پیش‌بینی توزیع سنی جمعیت ایران

سنین	۱۳۵۷	۱۳۵۹ (۵)	متوسط
۱۵-۵	۴۵/۵	۴۵/۸	۴۵/۷
۵۹-۱۵	۵۰/۳	۵۱	۵۰/۱
۵۹ و بیشتر	۲/۷	۳/۲	۴/۲
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

جدول مزبور نیز نشانهای از توزیع سنی جمعیت ایران تا سال ۱۳۵۹ که در حقیقت نشان دهنده جمعیتی جوان و جوانتر است میباشد و هرگاه بخواهیم تغییری در ماهیت مزبور بدهیم مناسب است که از طرف مقامات کشوری بوضع تغذیه خانواده‌های جامعه ایرانی و درآمد سرانه آنها توجهی مخصوص بشود و همانطور که طبق فرمان اخیر هابونی از سال ۱۳۵۳ با ملی کردن مدارس و دانشگاه‌ها و دادن یک وعده غذای مجانی به نوآموزان و دانش‌آموزان مدارس قدیمهای بسیار مثبتی در این راه برداشته شد و از این طریق بردآمد خانواده‌ها نیز اضافه شد و میزان درآمد سرانه سالیانه را از ۳۰۰ دلار در سال به دو برابر و اندی افزودن تعمیم یک وعده غذای مجانی و یا با قیمت ارزان برای کلیه کارگران و کارمندان نیز در کاستن گرسنگی آنها کمک شایان توجهی خواهد نمود و موجبات کاهش زاد و ولد و همچنین تغییراتی در وضع گروههای سنین ایران پدید خواهد آورد. پرداخت جیره جنسی ماهیانه بکارکنان دولت در دو سه ساله اخیر را که نمایانگر طرز برداشت درست دولت در کار تغذیه جامعه ایرانی است نباید فراموش کرد و قابل تحسین نیز میباشد.

توزیع جنسی جمعیت ایران

مطالعه گروههای سنی ایران طی سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۴ نشان میدهد که برخلاف معیارهای بین‌المللی جمعیت‌شناسی در کشور ایران میزان تولدین دختر کمتر از پسر است و این امر از آمارهای سرشماری کشوری کاملاً مشهود است در سال ۱۳۳۵ درصد گروه سنی ۴-۵ ساله ۴۹ درصد زن در برابر ۵۱ درصد مرد بود و این تفاوت برای سنین بعدی کاملاً مشهود است بطوریکه درصد گروه سنی ۴۴-۴۵ ساله ۴۴ درصد زن در برابر ۵۶ درصد مرد قرار گرفته است و این وضع برای سنین ۸۰ ساله به بالا نیز صدق میکند نتیجه اینکه در سال ۱۳۳۵ جمعیت ایران در حقیقت مردانه بوده و درصد بزرگی تعداد جمعیت مرد بر زن نزدیک ۲ درصد حساب شده است در سال ۱۳۴۵ تعداد ۱۲/۹ میلیون نفر مرد در برابر ۱۲/۱ میلیون نفر زن در ایران وجود داشته است برای مطالعه توزیع جنسی جمعیت ایران طی بیست ساله اخیر بررسی جدول زیر ضرورت دارد.

جدول شماره ۸ - توزیع جنسی جمعیت ایران بر حسب درصد

سالها (۶)	۵-۱۵ ساله		۱۵-۵۹ ساله		۵۹ و بیشتر	
	زن	مرد	زن	مرد	زن	مرد
۱۳۳۵	۴۳	۵۷	۴۸	۵۲	۴۷	۵۳
۱۳۴۵	۴۹	۵۱	۴۹	۵۱	۴۹	۵۱
۱۳۵۴	۴۹	۵۱	۴۹	۵۱	۴۹	۵۱
متوسط ۲۰ سال	۴۸	۵۲	۴۹	۵۱	۴۹	۵۱

از جدول بالا بخوبی پیداست که توزیع جنسی جمعیت ایران در سال ۱۳۳۵ برای گروههای سه‌گانه سنی کاملاً نامتعادل بوده گروه نخست ۲۳ درصد زن در برابر ۵۷ درصد مرد، گروه دوم ۴۸ درصد زن در برابر ۵۲ درصد مرد و بالاخره گروه سوم ۴۷ درصد زن در برابر ۵۳ درصد مرد قرار داشتند از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۴ در تمام سالها و برای گروههای سه‌گانه سنی درصد زن ۴۹ درصد

در برابر ۵۱ درصد مرد قرار میگردد و با وجود آنکه در صد زن نسبت بسال ۱۳۳۵ نسبت به مرد تعدیل شد، با این حال ۱ درصد کاستی نشان میدهد با توجه به اینکه معمولاً هنگام تولد ۱۰۶ مرد در برابر ۱۰۰ زن قرار میگردد و بر اثر مرور زمان در جهان درصد مرد بیش از زن از دست می‌رود و به مرگ و میر گرفتار میشوند در ایران این ترتیب دیده نمیشود و مردان بیش از حد نصاب باقی میمانند و ۲ درصد بیش از زنان افزایش دارند و در نتیجه جامعه ایرانی مردانه قلمداد میشود علت آنرا در میزان مرگ و میر زنان برابر باروری‌های ناخواسته و زایمانهای غیر بهداشتی میتوان دانست.

مطالعه آمار سرشماری در بعضی از استانها درصد زن در بعضی از گروههای سنی بیشتر است از آنجمله آن استان خوزستان که درصد گروه سنی ۱۵-۵۹ ساله سال ۱۳۴۵ زنان ۴۶/۴ درصد در برابر ۴۵/۲ درصد مردان را تشکیل میدهند ولی در گروه اول و سوم درصد مردان بیش از درصد زنان است (گروه اول ۴۸/۵ درصد مرد در برابر ۴۷/۶ درصد زن و در گروه سوم ۶/۳ درصد مرد در برابر ۶ درصد زن) در شهرستان اهواز گروه اول سنی ۱۵ ساله زن بیش از مرد است ۴۷/۳ درصد زن در برابر ۴۶/۶ درصد مرد و گروه دوم و سوم بزرگی درصد مرد وجود دارد (گروه دوم ۴۷/۳ درصد مرد در برابر ۴۶/۹ درصد زن و گروه سوم ۶/۱ درصد

مرد در برابر ۵/۸ درصد زن قرار دارد) و این ترتیب در جمعیت ساکن شهر اهواز دیده میشود از جهت گروه ۵- ۱۵ ساله شهری ۲۸/۴ درصد زن در برابر ۲۴/۱ درصد مرد میباشد و دو گروه دیگر برتری در صد مرد وجود دارد (۷). در شهرستان خرمشهر برای سال ۱۳۴۵ درصد گروه سوم سنی زن برتری بر مرد دارد ۴۱ درصد زن در برابر ۲۵ درصد مرد ۵۹ ساله بالا زندگی میکنند ولی در گروه سنی یک و دو درصد مرد بیش از زن است در شهر خرمشهر نیز برای گروه سوم ۳۵ درصد در برابر ۳۰ درصد مرد قرار دارد و نشانه امید بقاء بیشتر نزد زنان در این استان میتواند باشد. (۸).

مطالعه تطبیقی توزیع جنسی

برای مطالعه تطبیقی توزیع جنسی استانهای اصفهان و کرمان بررسی جدول زیر صورت مینماید.  
جدول شماره ۹ - توزیع جنسی استانهای اصفهان - کرمان در سال ۱۳۴۵

جنس	استان اصفهان (۱)	استان کرمان (۲)
مرد	۵۱/۱۶	۵۱/۸
زن	۴۸/۸۴	۴۸/۲
جمع	۱۰۰	۱۰۰

۱- آمار سرشماری شهرستان اصفهان سال ۱۳۴۴

۲- آمار سرشماری شهرستان کرمان سال ۱۳۴۴

جدول بالا نمایشگر برتری درصد مرد نسبت به زن در استانهای اصفهان و کرمان میباشد و در حقیقت دو استان مزبور نیز مردانه قلمداد میشوند و همانطور که دانستیم زنان، در زیر شرایط سخت سنتهای حرائی و برائرتابرابری با مردان از دست میسروند و در تریاتی که سال ۱۳۵۲ را حال زن در ایران نامگذاری کرده‌اند و در جهان سال ۱۹۷۵ بنام سال زن لقب گرفته شایسته است که از مجرای قانون و عدالت اجتماعی بران سهمی بیشتر در فعالیتهای اجتماعی و انسانی داده شود و از تبعدهالتهای که در

عصر اتم بر آنها وارد میگردد جلوگیری بعمل آید.

توزیع نسبی: در ایران سن اشتغال ۱۲ سال مشخص شده و جنبه قانونی دارد و آمارهای سرشماری ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ جمعیت درس اشتغال "را جمعیت ۱۰ ساله بالا دانسته‌اند که در سال ۱۳۴۵ برابر ۱۶/۵ میلیون نفر ذکر شده است. مردان ده ساله بیست و ۸/۵ میلیون نفر که ۷۶/۹ درصد آن فعال بوده و زنهای ده ساله بالا ۸ میلیون نفر که ۱۲/۳ درصد آن فعال محسوب شده و

بقیه غیر فعال بوده از نظر اقتصادی شهر آمده‌اند (خامه‌دار، ازکار افتاده) (۹).

معمولاً گروههای نسبی در سه بخش می‌آید، گروه یکم کشاورزی، گروه دوم صنعت و گروه سوم خدمات میباشد. معمولاً در قسارم های کم رشد درصد گروه نخست بیش از نیمی از جمعیت فعال را تشکیل میدهد و گروه دوم و گروه سوم کمتر از نیمی است زیرا ۷۵ درصد جامعهای مزبور ساکن در روستا بود. و نظام بزرگ مالکی حاکم بر سرنوشت دهقانان بود، هنر صنعت رونقی نداشته و خدمات نیز با رونق نیست مثلاً در امریکای لاتین در یک دوره ۳۵ ساله بین ۱۹۲۵ - ۱۹۶۰ توزیع نسبی شرح زیر داشته است.

ضمناً مطالعه جدول زیر توصیه میشود:

جدول شماره ۱۰ - متوسط توزیع نسبی آمریکای لاتین بین ۱۹۵۲ - ۱۹۶۰

نوع اشتغال	متوسط در مدت ۳۵ سال آمریکای لاتین
کشاورزی	۵۲/۶
صنعت	۱۲/۳
خدمات	۳۴/۱
جمع	۱۰۰

از جدول بالا بخوبی روشن میشود که جامعه آمریکای لاتین در طی مدت ۳۵ سال بیش از نیمی از جمعیت فعال بکار کشاورزی اشتغال داشته و ۱۳/۳ درصد در صنعت و ۴۴/۱ در خدمات جذب شده‌اند اکنون بمطالعه توزیع شغلی ایران میپردازیم تا ملاحظه کنیم که در مدت سی سال گروه فعال کشور در کدام یک از گروههای سه‌گانه بکار اشتغال داشته و جذب شده است.

برای مطالعه و آشنائی به توزیع شغلی جمعیت فعال کشور مطالعه جدول زیر ضرورت دارد:

جدول شماره ۱۱ - توزیع شغلی جمعیت فعال کشور پیش‌بینی آن برای سال ۱۳۵۷

گروههای شغلی	سال ۱۳۳۵	سال ۱۳۴۵	سال ۱۳۴۷	سال ۱۳۵۷
کشاورزی	۵۶/۳	۴۷/۵	۴۷/۳	۴۵
صنعت	۲۰/۱	۲۶/۵	۲۵/۲	۲۸
خدمات	۲۳/۶	۲۶	۲۷/۵	۲۷
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

جدول بالا نشان میدهد که در سال ۱۳۳۵ بیش از نیمی از جمعیت فعال در گروه نخست قرار داشتند و در سال ۱۳۴۵ تا سال ۱۳۵۵ بر اثر فروروم اراضی و تقسیم زمین بین روستائیان و مهاجرت روستائی بشهر درصد کمتری داشته و مهاجرین بسوی صنعت و خدمات گردش پیدا کرده‌اند و در نتیجه در سال ۱۳۴۵ از ۲۰/۱ درصد در سال ۱۳۳۵ به ۲۶/۵ ارتقا یافته که برای سال ۱۳۵۵ با توجه به احداث کارخانه ذوب‌آهن گازی و گسترش صنایع دیگر در شهرهای یزد، تبریز، شیراز و ... به ۳۸ درصد فزون خواهد شد و درصد خدمات نیز از ۲۳/۶ درصد در سال ۱۳۳۵ به ۲۷ درصد در سال ۱۳۵۷ خواهد رسید.

توزیع تطبیقی شغلی جمعیت استانهای اصفهان و کرمان

برای مطالعه توزیع تطبیقی شغلی جمعیت استانهای اصفهان - کرمان در سال ۱۳۴۵  
جدول شماره ۱۲ - توزیع تطبیقی شغلی جمعیت استانهای اصفهان - کرمان در سال ۱۳۴۵

گروههای شغلی (۱۱)	استان اصفهان	استان کرمان	تفاوت
کشاورزی	۳۷/۲	۴۸/۴	۱۱/۲
صنعت	۲۱	۳۲/۵	۱۱/۵
خدمات	۴۱/۸	۱۹/۱	—
جمع	۱۰۰	۱۰۰	

جدول بالا نشان میدهد که در سال ۱۳۴۵ درصد گروه کشاورزی استان اصفهان ۱۱/۲ درصد کمتر از درصد گروه کشاورزی استان کرمان میباشد و درصد گروه صنعت استان اصفهان نیز ۱۱/۵ درصد کمتر از درصد گروه صنعت استان کرمان و گروه خدمات استان اصفهان نیز ۱۱/۵ درصد کمتر از درصد گروه صنعت استان کرمان و گروه خدمات استان اصفهان ۳۲/۷ درصد بیشتر از گروه خدمات کرمان بوده است و هرگاه جدول مزبور را باکل کشور در سال ۱۳۴۵ با میانگین استان اصفهان و کرمان تطبیق دهیم توزیع شغلی بصورت زیر خواهد بود.

جدول شماره ۱۳ - توزیع تطبیقی کل کشور با میانگین شغلی استانهای اصفهان - کرمان

گروه شغلی	کشور ایران	میانگین استانها	تفاوت
کشاورزی	۴۷/۳	۴۲/۷	
صنعت	۲۵/۲	۲۶/۷	

جدول بالا میرساند که میانگین گروه شغلی کشاورزی استان اصفهان - کرمان ۵/۵ درصد کمتر از کل کشور است که نشانه ای از جذب بیشتر کشاورزان به صنعت و خدمات میباشد و این تفاوت از آمار بالا مشهود است. ضمناً پیشنهاد مینماید که سن جمعیت فعال ایران از ۱۲ سال به ۱۵ سال افزایش یابد تا جامعه فعال ایران طی مدت ۹ سال بتواند به آموزش بگردد و سپس بکار و تحقیق جذب شود.

حرکات جمعیت، حرکات جمعیت شامل دوبرخش است حرکت زمانی و حرکت مکانی:

حرکت زمانی - حرکت زمانی شامل ازدواج و وضع ناهل، باروری و زاد و ولد است از لحاظ وضع ناهل و سن ازدواج سرشماری ۱۳۴۵ خصوصیات کلی ازدواج در ایران را که عمومیت و زودرسی سن ازدواج باشد نشان میدهد. تعداد خانوارهای ایران در سال ۱۳۴۵ برابر بینه میلیون و اندی است که ۱/۹ میلیون در شهر و بقیه ۵ نفری و بیشتر است میزان ازدواج و طلاق به نسبت معکوس در شهروستا جریان دارد. بعد ۳۰/۶ درصد دیگر ۳-۲ نفری و بقیه ۵ نفری و بیشتر است میزان ازدواج و طلاق به نسبت معکوس در شهروستا جریان دارد. حرکت مکانی - شامل مهاجرت از روستائی به روستائی دیگر و با شهرهای همجوار و شهرهای نزدیک و دور میباشد. مهاجرت روستائیان شهرهای درجه ۳ و ۴ پیش از اجرای قانون اصلاحات ارضی ایران بر اثر سنم فتودالها بصورت بی ترتیبی انجام میدیبرفت از جمله تعداد زیادی از روستائیان بصورت فصلی برای کار در فعالیتهای ساختمانی و یا عرضه فروش کالاهای روستائی بشهرها میآمدند پس از اجرای قانون مزبور و رانده شدن مالکیت بزرگ از روستاها تعدادی از روستائیان به روستاهای خود بازگشتند و در نتیجه از مهاجرت این گروه بشهرها کاسته شد سپس مسائل تازه ای در روستا پیش آمد و شرکتهای تعاونی بتدریج بصورت شرکتهای سهامی زراعی وارد عمل شدند تراکتور و کومباین و دیگر وسایل صنعتی زراعی به ده رسوخ یافت. صنعت ذوب آهن آریامهر در پنجسال اخیر در اصفهان بکار پرداخت، در تبریز، شیراز، همدان و اراک و دیگر شهرهای ایران صنایع مونتاژ بکار برداختند و در نتیجه به نیروی انسانی تازهئی که از روستا بشهر آمده بودند نیازمند و جذب صنایع گردیدند رشد جمعیت شهرهای یاد شده از ۳/۳ درصد به ۷ درصد رسید مشاغل تازهئی در شهرها مطرح شد که از آنجمله مسئله ترافیک، مسئله مسکن و افزایش قیمت زمین، مسئله آب آشامیدنی اگر و کمبود مواد مصرفی و... اینجاست که باید دولت درصدد رفع چاره برآید و برای درمان مسائل مزبور به ترتیب به احداث متروتن روی زمینی، تهیه لابحه جلوگیری از بورس بازی زمین و حمایت و گسترش شرکتهای تعاونی مسکن، طرح گسترش تامین آب آشامیدنی و تامین مواد مصرفی مردم پرداخت هر چند که باید چاره را پیش از وقوع نمود ولی بهرحال در برنامه پنجم و ششم مسائل جامعه شهری و روستائی پیش بینی شده و امید که در رفع مسائل کونا بوده و توفیق حاصل گردد.

مسائل جمعیتی ایران - اکنون که به جمعیت ایران از نظر کمی و کیفی آشنا شدیم به مسائل جمعیتی میپردازیم:

۱- از نظر میزان رشد: اولین مسئله ای قابل طرح است مسئله رشد جمعیت ایران است و نگاهی بتعداد جمعیت ایران از سال ۱۲۷۴ تا سال ۱۳۵۲ میزان رشد روز افزون جمعیت را بخوبی نشان میدهد این میزان در جدول زیر انعکاس یافته است.

جدول شماره ۱۶ - میزان رشد جمعیت ایران در هشتاد سال اخیر

سال (۱)	میزان رشد (درصد)	تفاوت
۱۲۷۴ - ۱۳۰۵	۰/۸	—
۱۳۰۶ - ۱۳۰۲	۱/۵	۰/۷
۱۳۱۳ - ۱۳۲۰	۱/۵	—
۱۳۲۱ - ۱۳۲۵	۲/۲	۰/۸
۱۳۲۶ - ۱۳۳۵	۲/۹	۰/۷
۱۳۴۶ - ۱۳۵۲	۳/۲	۱/۳

یک نگاهی به جدول بالا میرساند که جمعیت ایران از سال ۱۲۷۴ تا سال ۱۳۴۵ آهنگ رشدی بین ۰/۸ درصد تا ۲/۹ درصد داشته و در این مدت رشد جمعیت بر اثر گسترش بهداشت در سطح کشور به بیش از سه برابر افزون شده این آهنگ رشد از سال ۱۳۴۶ تا سال ۱۳۵۲ به ۳/۲ درصد رسیده و در حقیقت نسبت بسال ۱۳۰۵ - ۱۲۷۴ به چهار برابر و نسبت بسال ۱۳۵۲ - ۱۳۳۶

به ۲/۱ برابر افزونی رسیده است .

۲- از نظر اجرای برنامه بهداشت تنظیم خانواده با توجه به اجرای برنامه بهداشت و تنظیم خانواده که در چهار سال احسن مرحله عمل درآمد عوامی چند آنرا پذیرفته اند .

۱- عامل سنتها

۲- آشنابودن پزشکان مسائل جمعیتی با توجه به اینکه در دوساله اخیر توجهی به آموزش آنها شده کافی بنظر نمیرسد .

۳- اعتقاد ضعیف راهتمایان بهداشت خانواده با اجرای برنامه تنظیم خانواده بعلت بسکنی به سنتها .

۴- نادیده گرفتن مردان در کار عقیم شدن (همانطوریکه در کشورهای درحال رشد دیگر اجرا شده) و در نتیجه تعدادی از زنان از زیر بار آن شانه خالی کرده اند .

۳- از نظر عامل درآمد و تغذیه - مسئله درآمد و تغذیه عامل مهمی در امر کنترل جمعیت میتوانند باشند در مورد درآمدکنه

رابطه مستقیم با تغذیه دارد اخیرا میزان درآمد سوانه جمعیت ایران طبق برآورد کارشناسان اقتصادی به ۶۰۰ دلار افزون شده لکن با توجه به افزون شدن قیمتهای مصارف عمومی و اولیه موضوع در مرحله اجحال قرار گرفته که باید به مسئله تولید توجهی بیشتر مبدول شود و برای جلوگیری از کمبود مصرف جامعه با قیمت ارزانتر در اختیار آنها قرار گیرد و برای آن باید دست شرکتها و اتحادیه‌های تعاونی را در راه تماس با تولیدکننده تعاونی خارج از کشور باز گذاشت تا اعضا را رفاه نسبی بخشیده و دست واسطه‌ها کوتاه شود بدین ترتیب میزان مصرف مواد کالری دار و پروتئین دار بحد کافی افزون شده و رشد جمعیت با توجه به سیاست گسترش شهرنشینی کاهش خواهد یافت .

۴- از نظر توسعه شهرها و شهرکها : گسترش شهرها بموازات صنعتی شدن کشور پیش میروند لکن هرگاه بخواهیم که تا سال ۱۳۵۵ شهرنشینی بازهم گسترش یابد باید روشای شهر را بعنوان مرکزی که در آن رفاه نسبی وجود دارد انتخاب کند باید :

الف - با ایجاد شهرکهای مجهز از مهاجرت روستائیان بشهرهای بزرگ جلوگیری شود و برای اینکار لازم است که از بورس سازی زمین در شهر و اطراف آن جلوگیری عمل آید و با ایجاد کار در شهرکها و ساختن مسکن بهداشتی برای روستائیان آنها را در درون شهرکها نگهداشت . البته شاهین شهر و ملک شهر و شهرکهای مانند آن که در اطراف اصفهان پدید آمده اند نمیتوانند تامین کننده نظرات باشند و ایده‌آل نیستند زیرا شاهین شهرها از پیش برای شهرک بودن انتخاب نشده اند و شهرکهای ایده‌آلی دارای ویژگیهای مخصوصی میباشد که نمونه‌های بارز آن را میتوان در کشورهای پیشرفته بعنوان الگو انتخاب کرد .

ب - آموزش مسائل جمعیتی در روستا و شهر - آموزش مزبور میتواند در سطح روستا از آخرین سال آموزش ابتدائی شروع گردد و سپس در دوره راهنمایی گسترش دارد زیرا سن ازدواج در بین روستائیان با توجه به سنت‌گرایی آنها بسیار زودرس است و توجهی بقوانین ندارند بنابراین باید آنها را آموزش داد تا به مسئله توجهی مبدول دارند .

در شهرها از دوره اول راهنمایی باید آغاز کرد و تا اتمام دوره دبیرستان و دوره تخصصی پیشبرد و چون سن ازدواج در نسرده شهریان اکثرا" با قوانین مطابقت دارد و اکثرا" نوجوانان به تحصیل کشانده میشوند آگاهی آنها به مسئله در آغاز سنین موجبات بیداری ذهنی آنها را فراهم ساخته و از نظر روانی خود در راه جلوگیری فرزندگرایی زیاد در دوران ازدواج و باروری پیش قدم خواهند شد در دانشگاهها باید که آموزش مسائل جمعیتی از طرفی و جمعیت‌شناسی از طرفی دیگر بعنوان واحد درسی همگامی جایگزین واحد درسی آزاد شود تا جوانانیکه در دوران تحصیل دستگاهی و یا بعد از اتمام تحصیلات بکار ازدواج مبادرت میکنند به آموزش مسائل مزبور خوی گیرند و آنها در هنگام نیاز بکار بندند .

پ - پژوهش در مسائل جمعیتی باید مد شود و توسعه یابد و برای این کار نخست باید که در راس کارهای پژوهشی پژوهشگرانی قرار گیرند که با پژوهش دبستگی دارند و دوم باید که هزینه پژوهش از هرجهت تامین شود تا پژوهشگران بتوانند بکار دل به بندند سوم جامعه ایران سنت‌گراست و پای بند آداب و رسوم باید نخست پژوهشگران بدانها توجه کنند و آنها را بیازمایند و سپس بکار پیاده کردن برنامه اجرای بهداشت و تنظیم خانواده مبادرت نمود .

( ۱ ) - جمعیت شناسی تطبیفی جهان نالیف جمال ودیبی ص ۱۴۴ - ۱۳۵

( ۴ ) - تحقیقات اقتصادی نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دیماه ۱۳۴۵ ص ۱۱۵ و ۱۱۷ و همچنین آمار سرشماری سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵ آمار کل کشور بحله مسائل ایران شماره ۱۲۵ ص ۲۵ محاسبه درصد توزیع سنی توسط اینجانب صورت پذیرفته است .

۴ - آمار استان اصفهان و جلد ۱۵۷ مرداد ۱۳۴۷ سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبانماه ۱۳۴۵ .

۴ - آمار استان کرمان و جلد ۱۵۷ مرداد ۱۳۴۷ " " " " " ۱۳۴۵

۵ - تحقیقات اقتصادی نشریه شماره ۱۳ و ۱۴ درصد توسط اینجانب محاسبه شده است .

۶- آمار سرشماری کل کشور سالهای ۱۳۳۵-۱۳۴۵ تحقیقات اقتصادی نشریه شماره ۱۳، ۱۲، ۱۵ و صفحه ۱۱۷ و ۱۸ و ۱۲۲ محاسبه درصد توزیع سنی توسط نویسنده انجام پذیرفته است.

جمعیت شناسی عمومی تالیف دکتر جمشید بهنام.

۷- آمار سرشماری استان خوزستان سال ۱۳۴۶

۸- آمار سرشماری استان بوشهر سال ۱۳۴۶

۹- آمار سرشماری سال ۱۳۴۵ کل کشور جمعیت شناسی عمومی، دکتر جمشید بهنام.

10-Sociologie Developement en Amerique Latin  
Par F.H.Kardoz Page 110

۱۱- سرشماری عمومی نفوس و مسکن استان اصفهان صفحه ۴۲ جدول شماره ۱۶ - سرشماری عمومی نفوس و مسکن استان کرمان صفحه ۴۲ جدول شماره ۱۶ سال ۱۳۴۵.

منابع تحقیق.

۱- آمار سرشماری کل کشور در سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۵

۲- آمار ایران از سال ۱۹۷۰-۱۹۰۰ نوشته زولیان باربر (بزبان انگلیسی)

۳- آمار سرشماری عمومی نفوس و مسکن استان اصفهان سال ۱۳۴۶

۴- آمار سرشماری عمومی نفوس و مسکن استان کرمان سال ۱۳۴۶

۵- آمار سرشماری عمومی نفوس و مسکن استان خوزستان سال ۱۳۴۶

۶- آمار سرشماری عمومی نفوس و مسکن استان فارس - بوشهر سال ۱۳۴۶

۷- جمعیت شناسی تطبیقی تالیف دکتر جمال ودیعی

۸- جمعیت شناسی عمومی تالیف دکتر جمشید بهنام

۹- جامعه شناسی توسعه آمریکای لاتین تالیف گاردورو (بزبان فرانسه)

۱۰- تحقیقات اقتصادی نشریه شماره ۱۳ و ۱۴ دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی



## نمونه نثر پیشینیان

### حکایت

«سلطان» هند را ندیدی بود هنر پرور و دانش دوست و سخن گرا. روزی در میان حکایت بر زبان او گذشت که من مرغی دیدم آتشخوار که سنگ تافته و آهن گذاخته فرود خوردی. مدعیان مجلس بر این گفتار انکار کردند و همه به تکذیب او زبان بگشودند.

ندیم همان زمان از مجلس بیرون آمد و روی به بغداد نهاد و شتر مرغی چند دست آورد و سوی هندوستان بازگشت و بنزدیک درگاه شاه آمد.

شاه از آمدن او خیر یافت فرمود تا حاضر آمد چون بخدمت پیوست پرسید که چندین گاه سب غیبت چه بوده است. گفت فلان روز حکایتی بگفتم که باور نداشتند نخواستم که نام من در جمله یاوه گویان دروغ باف برآید برخاستم و به بغداد رفتم و مرغی چند آتشخوار آوردم تا آنچه از من به خیر شنیده به بیان ببینند.

سلطان گفت: مرد که بد پیرا بدخرد و سرمایه دانش آراسته بود جز راست نگوید لیکن سخنی که در اثبات آن عمر یکباره صرف باید کرد ناگفتن اولیتر.

## کلابیل سفید

نگهبان گورستان مواظب مرد لاغر اندامی بود که برای بار سوم در یکپهتفه بطرف گوری میرفت که ششروز قبل مردی را در آنجا خاک سپرده بودند. ناشناس پس از خواندن دعائی کوتاه نزدیک قبر می نشست و ساعتها همچنان زیر لب زمزمه میکرد. گویی با آدم زنده‌ای گرم گفتگو باشد - کنجکاوی نگهبان زیاد هم بی راه نبود، زیرا معمولا "صاحبان عزرا برای عزیزان از دست رفته خود روز هفتم، چپلم و با سال دستجمعی بر سر قبر می آمدند و در این مراسم بود که مرده خورها بنوائی می رسیدند و بر سر تقسیم نان و خرما و میوه از سر و کول هم بالا می رفتند.

نگهبان با بدبینی و سوطن شدیدی آهسته به مرد ناشناس نزدیک شد و با قیافه‌ای که از همدردی نسبت به او حکایت داشت با انگشت قبرا نشان داد و پرسید باید این مرحوم خیلی برایتان عزیز باشد؟ ناشناس با جانان خشونت به نگهبان جواب مثبت داد که او یا ترس و دودلی آهسته پرسید فردا روز هفت آن مرحوم است حتما "شا هم در مراسم شرکت خواهید کرد؟ مرد با همان خشونت جواب داد یقینا "خیرو نگهبان چند قدمی عقب برداشت و همانطور که چشم از او بر نمی داشت سرعت دور شد و همچنان در اندیشه رفتار و حرکات عجیب مرد ناشناس بود.

تازه آفتاب غروب کرده بود، بانک‌الو اکبر از مناره‌های مساجد اطراف در فضا طنین انداخته و ناشناس آرام از جایش بلند شد و با چهره‌ای راضی و خشنود گورستان را ترک کرد و با عجله از بازار نزدیک مسجد کوزه‌ای ماسیت و چند کاهو، قدری شیرینی تهیه کرد و سرزنده و خوشحال در صف منتظرین ماشین‌های کرایه جای گرفت.

در سمت غرب آنجا که نور سرخ رنگ خورشید از دوردست بر لکه‌های سفید ابر نقشهای خیره کننده‌ای می ساخت و یکروزگرم بهاری به آرزای رنگ می باخت مرد ناشناس که مدت‌ها پیش زنش را از دست داده بود در رویاهای دلچسب خویش سرخی دل‌قریب آسمان را همرنگ چهره شرمگین دختر عقیقی که به حجله میرفت پیش چشم آورد و آنچنان به زیبایی افق دوردست دقیق شد که گهگاه لبخند رضایتی در صورتش نقش می بست.

اینچنین پندار ظریف و شاعرانه از مردی به سادگی او بسیار بعید بنظر می رسید. مردی با سن و سالی کمی بیش از نیم قرن، قدی متوسط و صورتی صاف که کت و شلوار هم رنگ سوهای خاکستری اش بتن داشت همچنان با اندیشه‌هایش نجوا میکرد که پرواز دو لک‌لک از برابر دیدش بطرف مناره‌های بلند مقابل او را بخود آورد. با رسیدن اولین انوسیل کرایه بهمهرا سایر مسافرن سوار شد، کوزه ماستی را که خریده بود با دقت خاصی در بغل گرفت و هنوز خاطره بعد از ظهر رضایت بخشی را که در گورستان بسر آورده بود در حافظه مرور می کرد، آدمی به بی تکلیفی او که نه مسئولیتی می شناخت و نه کاری بر لال و رنج آورد داشت، دائما "در حصار رؤیاهای خویش محبوس بود، در طول راه فکر می کرد وقتی بمنزل رسید باز مثل گذشته بهانه فراموش کردن کلیدزنگ صاحبخانه را بصد در می آورد تا به او نشان دهد که با بغلی پر از میوه و شیرینی بخانه بازگشته است و با همین تصورات بمنزل رسیده بود، هنوز دستش را بروی زنگ نگذاشته بیداش آمد دیگر صاحبخانه‌ای وجود ندارد، مردی که اگر بیشتر بخود می رسید می توانست عمری

طولانی داشته باشد و حالا او ساعت‌هایی از روز را بر مزارش گذرانیده بود، با کلیدی که همراه داشت درب را باز کرد سکوت مرموز و کسل کننده‌ای که بهمراه سایه‌ی شب تمام فضای خانه را پر کرده بود دلش را بدر آورد، کوهی از غم همه وجودش را در خود گرفت، پاهایش در فرمانش نبودند و با سنگینی بروی زمین کشیده می شدند، همانطور که بسختی از پله‌ها بالا می رفت بخاطرش آورد چقدر از سرو صداهای صاحبخانه‌اش، از قهقهه‌های میهمانان، از صدای درهم موسیقی عذاب می کشید و حالا در این تنهائی حتی آن خاطرات عذاب دهنده برایش خوش آیند و گرمی شد. منزل مسکونی او به مردی تعلق داشت که از طبقه زیرین خودش استفاده می کرد و طبقه بالا را با یک اطاق خواب، یک اطاق نشیمن و تراس بزرگ به او اجاره داد و گفت هر وقت دلش خواست میتواند از حیاط نیز استفاده کند اما او هرگز نمی خواست زیر بار منتهی باشد زیرا از صاحبخانه‌اش که حالا دیگر وجود نداشت خوش نمی آمد و همیشه او را دشمن خویش می پنداشت، با چنین پنداری و با وجود برخوردی که نه سال پیش بین او و صاحبخانه‌اش روی داده‌وز همانجا می نشست چون منزل در محل مناسبی قرار داشت و صاحبخانه هم که از وضع مالی خوبی برخوردار بود و میداد اغلب اشکالات فنی از قبیل سرق و لوله کشی آب و سایر خدمات منزل را مستاجر بدرستی انجام میدهد و کاری بکار او ندارد راضی بود این دو مرد همانطور که در بعضی از موارد سلیقه‌هایی مشابه داشتند در بسیاری مسائل کاملا "متضاد بودند، هر دو عمری کمی بیش از نیم قرن را پشت سر گذاشته، تشکیل خانواده داده اما هیچکدام دارای - فرزندی نبودند، هر دو زنده‌یانشان را از دست داده بودند و در یک روز مشخص به استخدام شرکتی در آمدند که مستاجر از همان روزهای اول استخدام تا حال در حسابداری قسمت فروش شرکت در جازده اما صاحبخانه تاپست معاونت شرکت ارتقا یافته بود و بسیار ماهرانه بطرزی که دوستانه بنظر آید در هر فرصتی مقام، پول، ماشین، دخترهای خوشگل، شب نشینی‌ها، مسافرت‌ها و همه آنچه را در اختیار داشت بخاطر اینکه مورد تحسین مستاجر قرار



کرد برخش می کشید و سعی داشت او را نیز در این میهمانیها و مسافرتها با خود همراه کند اما مستاجر سخت از پذیرفتن آنها نرفت  
 داشت و کوشش می کرد بی توجهی خود را به صاحبخانه بفهماند . صبحها وقتی برای رفتن به شرکت در صف انبوس منتظر می ماند  
 صاحبخانه با اتومبیل از جلوی او رد میشد و از او دعوت می کرد تا سوار شود ولی او با غرور خاص خود از سوار شدن  
 امتناع میکرد ، زیرا نه سال پیش وقتی تازه مستاجر شده بود چون هر دو در یک شرکت کاری کردند از او تقاضا کرد تا کاری کند  
 ریاست حسابداری شرکت را بعهده او بگذارند اما صاحبخانه با مهارت خاص خود بهانه اینکه همه ارکان قسمت فروش موجود اوبسته  
 است با جرب زبانی امتناع کرد ولی در حقیقت وحشت از آن داشت وی با آن زیرکی خاص خویش و تبحری که در کار حساب و کتاب  
 داشت با گرفتن این پست به همه ریزه کاریهایش پی برد . او که تنها دوست نزدیکش صاحبخانه و تنها او آخرین بازمانده اقوامش  
 عمه پیرش بود وقتی در تنهایی و بی کسی خویش در زمان حیات صاحبخانه از صدای همیشه میهمانان و صدای گوش خراش ساز و موسیقی  
 که از طبقه پایین می شنید کلافه می شد بگانه هدفش غلبه بر دشمن محسسی بود که اینهمه عذابش می داد ، در روزهای  
 خود بنظر می آورد دشمن فرضی اش را آنچنان مفلوک و درمانده در پیش رو دارد که به کمک او نیازمند است و این فرضیات آنچنان  
 در اندیشه اش قوت گرفت تا از روزها به واقعیت تبدیل شد و شبها وقتی تک و تنها روی تراس می نشست و با گیلای و دکا گرم میشد  
 آنقدر شبکه فرضی دشمنی را وسعت می داد تا خود نیز در آن گرفتار می گشت اما با مرگ صاحبخانه این توردست و باگبر خیالات که  
 همه وجود وی را در بند کشیده بود یکباره از هم گسست . با اینکه باید از این حادثه ناگهانی خوشحال باشدا ما بنظر می رسید از این  
 واقعه ضربه روحی شدیدی خورده است درست یکروز پس از خاک سپردن صاحبخانه تنها بر سرمزار او نشست و خطاب به سردی که  
 دیگر وجود نداشت با صدای بلند چنین گفت ، در تمام دوران آشنائی ما توسعی داشتی بمن نشان دهی که در هر کاری پیش قدم  
 هستی ، حتی در مرگ ، اما هرگز تصور نکن تو در انبیاات اندیشه ات موفق بوده ای . زیرا سی بنم هم اکنون گنگ و بی دفاع زیر  
 خروارها خاک خفته ای و من زنده و پیروز و مصمم بر مزارت نشسته ام ، باید آنچه می گویم بشنوی . من از امروز تنها مونس تو هستم  
 و تو دیگر قادر نیستی آنرا نپسندی ، هر روز بیدارت خواهم آمد ، و بدین ترتیب بقولی که داد عمل کرد و رفتن بر مزار صاحبخانه برای او عادت  
 ثانوی شد تا روزی که ناگهان ورق برگشت و همه چیز یکباره عوض شد ، به او از طریق دادگاه خبر دادند . صاحبخانه طی وصیت نامه ای او را وارث  
 خویش معرفی کرده منزل و قسمتی از دارائی خود را به او بخشیده و بقیه را وقف امور خیریه کرده است .

این خبر برای او بسیار عجیب بود و در پذیرفتن آن سخت نگران و دلنگ شد اما پس از چندروز به توصیه عمه پیرش باسی  
 میلی شدید آنرا پذیرفت ، وقتی همه کارهای قانونی انتقال ثروت به او تمام شد با سبد بزرگی از گلایل سفید به گورستان رفت و آنرا  
 بر روی قبر گذاشت و مثل همیشه پس از زرمزه دعائی مختصر روی قبر نشست و خطاب به صاحبخانه زیر لب سخن میگفت . نگهبان گورستان  
 که شاهد رفت و آمد هر روز مرد ناشناس بود این بار بیشتر در حیرت فرو رفت زیرا متوجه شد ناشناس برخلاف گذشته در حالیکه  
 همچنان زیر لب زرمزه میکرد سخت می گریست اما وی از حرفهای او چیزی نمی فهمید . مستاجر پیشین بار دیگر به دشمن فرضی که  
 دیگر وجود نداشت میگفت تصور نکن آمده ام تا از تو بخاطر آنچه بمن بخشیدی تشکر کنم . من حتی این سبد گلایل سفید را با  
 پول خود خریده ام و این عهدی بود که از سالها قبل با خود کردم تو با این وصیت لغنتی ات همه آنچه را که سالها با آن خو گرفته  
 و در تنهایی با آن جدال داشتی و رفیق و همراه اندیشه و روحم بود از من گرفتی . چرا چنین کردی ؟ آیا قصد داشتی با این کار  
 در دوستی صادق و صمیمی باشی یا بالعکس عمد داشتی مرا بیشتر حقیر و شرمنده سازی ؟ اگر همه آنچه را بمن بخشیدی نمی پذیرفتم  
 یا زهم نفس عمل تو تمام عمر آزارم میداد . چرا چنین کردی ؟ با تو برای آخرین بار وداع میکنم و با پول تو همه عمر بسفر میروم  
 و تا زمانی که به حقیقت آنچه تو کردی پی نبرم هرگز بسراغت نخواهم آمد زیرا فقط آنروز به آرامش روحی ام دست خواهم یافت آنگاه  
 در حالیکه قطرات اشکش لکه های داغی بر روی برگهای گلایل سفید گذاشت از جایش بلند شد با اشاره انگشت نگهبان قبرستان را پیش  
 خواند ، چند قطعه اسکناس در دست او گذاشت و سفارش کرد هرگز این سید را حتی اگر همه گلپایش بربر شوند از روی قبر بر ندارد  
 تا روزی او بساز گردد و گلپای تازه ای برایش بیاورد و آنوقت در بازگشت باز چند کاهو ، کوزه ای ماست ، جعبه ای شیرینی خرید  
 و مثل روزهای پیش در ایستگاه کرایه ها منتظر ماند . به غروب خورشید در افق دوردست دقیق شد ، دو لک لک شتابان بسوی آشیانه  
 خویش که بر روی مناره بزرگی قرار داشت در پرواز بودند ، روشنائی دلفریب آسمان در آنوقت روز با بهم آمیختن رنگ خونین خورشید  
 همه خاطرات روزهای گذشته اش رازنده میکرد دیگر روزهای گرم تابستان به آخر رسیده بود و بدنبال آن پائیز سنگ هم سپری شد . با  
 وزش نسیمی سرد اولین برف زمستانی روی گلایل های پژمرده را بوشاند .



## شنبه

ز ذوق آنکه شدی یار من قرارم نیست  
 در نفس مگشا ، رغبت فرارم نیست  
 چنان هوای نو ای کعبه کسره مشغولم  
 که در طواف تو از خویش اختیارم نیست  
 سبک سفر چو خیالی گریزها چو بهار  
 مجال شکوه ز دوران انتظارم نیست  
 چو عطر گیل زهیات میدوم بهسای نسیم  
 کنون که فرصت دیدار آشکارم نیست  
 دو صد ترانه بدل دارم از فسانه عشق  
 زبان نغمه سرا حیف ، چون هزارم نیست  
 قسم بروشنی فجر ای شماره صبح  
 تو تا کنسار منی بیم شام نارم نیست  
 چو شبنم که نشستم دهی بیرنگ حیات  
 براین گذرگه نغزنده اعتبارم نیست  
 دلم زیرکت عشقت شکوفه کرد و شکفت  
 چه خوب شد که دگر حاجت بهارم نیست



## ... زیر درخت مغیلان

«جنید» گفت :  
 جوانی را دیدم ، در بادیه ، زیر درخت مغیلان .  
 گفتم : چه نشانده است ترا ؟  
 گفت : حالی داشتم اینجا گم شد ، ملازمت کرده ام  
 تا باز یابم .  
 جنید میگفت : به حج رفتم چون باز گشتم جوان  
 همانجا نشسته بود ، گفتم :  
 - سبب ملازمت چیست ؟  
 گفت :  
 آنچه می جستم اینجا باز یافتم ، لاجرم اینجا ملازمت  
 کرده ام .

### دوستان عزیز:

اجازه دهید، امروز به جنبه دیگری از «اندیشه ریاضی» بپردازیم. کسی که با ریاضیات سروکار دارد، باید قبل از همه، دارای دو خصالت به ظاهر متضاد باشد. اول، اینکه در درستی هر چیزی، هر قدر هم که روشن نظر آید، شک کند؛ از یک طرف به دنبال ریشه های منطقی و استدلالی موضوع برود و از طرف دیگر، کاربرد آنرا در سجنه عمل نیازماید و بعد از آن، به درستی یا نادرستی آن گردن نهد. دوم اینکه در بیان اعتقاد خود، هر قدر که عجیب و خارج عادت باشد، دلبر و صریح باشد و از هیاهوی بیروان رسم و عادت، نهراسد.

خصالت اول، به بردباری و سخت کوشی نیاز دارد و خصالت دوم، به صراحت و بیباکی. لازمه شک و تردید، «احتیاط» است، درحالی که شجاعت با «بی احتیاطی» و «بی پروائی» همراه است. ولی این دو، که دور از هم و به کلی متفاوت به نظر می رسند، در واقع، دوروی یک سکه اند و هر دو، به یک هدف خدمت می کنند: «اندیشه منطقی» یا «اندیشه ریاضی».

«اندیشه ریاضی»، از تمثیل می برهیزد و تنها به دلیل «بعضی شباهتها» از روی چیزی

درباره چیز دیگر داوری نمی کند: از سخن بزرگان، تنها به عنوان تاکید استفاده می کند، نه به جای استدلال و آزمایش، خرده گیری بر بزرگان رانه نشانه تحقیر آنها، بلکه شرط لازم پیشرفت تفکر آدمی می داند. «اندیشه ریاضی» نه چشم بسته به دنبال ستها می رود و نه آنها را دور می ریزد، بلکه به تحلیل آنها می پردازد. عناصر سازنده را در میان آنها جستجو می کند و در مسیر پیشرفت قرار میدهد و بنیة را به پایگانی تاریخ میسپارد.

«اندیشه ریاضی» جزمی نیست و ایمان به ثابت بودن هیچ قانونی را تبلیغ نمی کند و حتی، ضرب المثل «دودوتا، چهارتاست» را پایدار و جهانگیر نمی پندارد. اگر درجایی مجموع  $10 + 10$  را برابر ۲۰ می گیرد، وقتی که از مخلوط کردن ۱۰ لیتر آب با ۱۰ لیتر الکل، ۱۹ لیتر آب و الکل بدست می آورد، دچار و احمه نمی شود و فریاد نمی آورد که «ریاضیات عبارتست از قرارداد های ذهنی آدمها و اگر به تصادف و عامل تجربه سازش پیدا کرده، باید ما زامنون کند».

سخن کوتاه، «اندیشه ریاضی»، یعنی تفکر درست و منطقی و سپس ارزشیابی این تفکر با عمل و زندگی، و لوی اینکه این نتیجه، با «عادتها» و «ستها» و «بدیهیات» و «الهامات ذهنی»، سازگار نباشد.

بعد از این مقدمه، به اصل موضوع می پردازیم:

در کشورهای شرقی، که اکثر گذشته های درخشان با مردمی تیزهوش و پرکار با فرهنگ داشته اند، خیلی از «غرب زدگی» صحبت می کنند. این «غرب زدگی» چیست؟ طبیعی است که غرب زدگی این نیست که ما خود را تشنه فراگیری دانش و صنعت غرب می بینیم. غرب زدگی این نیست که کتابهای بزرگان دانش غرب را به فارسی برمی گردانیم و از آنها بهره می بریم. غرب زدگی این نیست که از کارخانه و حتی کارشناس فرنگی استفاده می کنیم. چون، همه آنها، اگر درست و اندیشیده باشد، خود بگونه ای راهگشای مادر نجات از غرب زدگی است.

### پس غرب زدگی، یعنی چه؟

غرب زدگی یعنی اینکه تمام دست آوردهای علمی و فرهنگی چند هزار ساله ملت خود را فراموش کنیم و آنها را در برابر درخشش دانش غرب، به دور افکنیم. بنظر من، اینکه تنها به گذشته خود می بالیم و گاهی نامهایی از فارابی و بیرونی و خیام و جمشید کاشانی و غیر آن بر زبان می آوریم، خود دلیل بر غرب زدگی است. زمانی می شد این فخر به گذشته را درست دانست که دانش کشور ما، ضمن بهره گرفتن از دانش دیگران، راهی را که مردم این سرزمین، طی هزاران سال کوبیده و آماده کرده اند ادامه می دادیم.

ما داریم دانش هنر و حرفه خود را قراموش می‌کنیم، معماری ما نابود شده است، هنرهای دستی رو به زوال است، طب سنتی ما می‌میرد، از فلسفه و دانش خود بی‌اطلاعم . برای مطالعه «مفتاح الحساب» کاشانی و «کشف القناع» طوسی، باید به ترجمه‌های انگلیسی و فرانسوی و یا اصل عربی آنها مراجعه کنیم و آنوقت به کارهای پربهای همایی و یا خودیو هم عمتی کرده‌اند و آثاری از خیام و خوارزمی را به فارسی برگردانده‌اند، خرده می‌گیریم و بی‌اعتبارشان می‌کنیم. ما ایرانی هستیم و به‌ایرانشناسی ارجح می‌گذاریم و آنوقت باید نامهای گیاهان و پرندگان و ماهیهای خاص ایران را، در کتابهای فرنگی و زبانهای فرنگی پیدا کنیم و....

این، غرب‌زدگی است .

غرب‌زدگی، یعنی به‌جای اینکه معمارهای سنتی را بشناسیم و تشویق کنیم و در دستگاهایمان پذیرایشان شویم، به‌مناسبت نداشتن درجه «مهندسی ساختمان» طرد و تحقیرشان کنیم و امروز ناچار باشیم تاریخ و معماری همین گذشته نزدیک ایران را از روی عکسها و شرح روزنامه‌ها و سفر به‌دعوات دورافتاده آفت نزده، جستجو کنیم.

غرب‌زدگی، یعنی به‌جای اینکه به‌سراغ اطبای سنتی برویم و خواص گیاههای دارویی را از آنها یاد بگیریم و به‌محک دانش بزنیم، «دکترعلی» را که بی‌هیچ‌زبانی، با استفاده از گیاهان، بیماریهای ساده را معالجه می‌کرد، به‌جرم ندیدن دوره دانشکده پزشکی، مورد تعقیب قرار دهیم.

غرب‌زدگی یعنی، به‌جای اینکه دانش شکسته‌بندهای ایرانی را فراگیریم و از تجربه آنها، که ناشی از تجربه هزاران ساله یک ملت است، در دانش جدید سود جوئیم، از آنها باتوهین و تحقیر یاد کنیم و به‌محاکمه دادگستری تهدیدشان کنیم .

غرب‌زدگی، یعنی اینکه در کتابها و جزوه‌های درسی دانشکده‌هايمان وقتی که از روش شناسی صحبت می‌کنیم، در کنار نامهای ارسطو و آمپرو و دکارت، جای فارابی و بیرونی و دیگران را خالی بپوشیم .

عادت بر این است که تاریخ علم و فلسفه و هنر را، از دوران طلایی یونان باستان شروع می‌کنند و خاستگاههای تاریخی تفکر انسانی را از حدود سده ششم پیش از میلاد، عقب‌تر نمی‌برند و ملت‌های خاورزمین را سهم در کارهای درخشان یونان نمی‌کنند. انگار که معجزه‌ای به‌وقوع پیوسته و یکباره از میان ظلمتی که بشر را طی هزاران سال موجودیت خود در سراسر جهان فرا گرفته بود، توری می‌درخشند و جرقه‌های علم و هنر در دل عناصری از یک ملت خاص و در یک دوره زمانی کوتاه به‌وجود می‌آید و سپس در سده‌های میانه، به‌آتش زیر خاکستر بدل می‌شود تا بعدها و در دوران بازسازی، این آتش نهفته کشف می‌شود و تحقیق درباره آن، آغازی برای پیشرفت دانش و هنر در قاره اروپا می‌شود و فرزندان خلف یونانها، تمدن و فرهنگ امروزی غرب را بنیان می‌نهند .

در این میان، ظاهر آ شرق همیشه دنباله‌رو بوده است. پادرجهل و ظلمت زندگی می‌کرده و بیاتنها از میوه‌های تمدن یونانی بهره می‌برده است .

این برداشت، نه‌با واقعیت‌های تاریخی سازگار است و نه با تحلیل دیالکتیکی می‌سازد. نه یونان بنیانگذار نخستین علم و فلسفه و هنر است و نه اروپا. تنها ادامه‌دهنده آن .

اگر امروز، تمدن و فرهنگ‌های وجود دارد و بشر می‌تواند پانکیه بر آن، بر مشکلات طبیعت غلبه کند، به‌این مناسبت است که همه ملت‌ها در زمانها و سده‌های متوالی، در این پیشرفت، سهی داشته‌اند .

البته، در دوره‌های زمانی خاصی، دانش و هنر، در نقطه‌های خاصی از کره زمین درخشندگی بیشتری داشته است، ولی اگر مجموعه تاریخ بشر را، در سرتاسر گیتی در نظر بگیریم، به‌سختی میتوان ملتی را ممتاز و ملتی دیگر را بی‌امتیاز ساخت .

تا مدت‌ها، گمان می‌کردند که تاریخ کشف کسرهای اعشاری، سال ۱۵۸۵ میلادی و متعلق

به سیمون ستون (۱۵۴۸-۱۶۲۰) است، ولی با مطالعه کتاب مفتاح الحساب تألیف غیاث‌الدین جمشیدگاشانی، معلوم شد که باید تاریخ کشف کسرهای اعشاری را جلوتر برد و لااقل، سال ۱۴۲۷ میلادی (سال تألیف کتاب مفتاح الحساب) دانست. حتی رساله‌ای به نام «رساله ریاضی سون تمه‌زی» از حدود سده سوم میلادی بدست آمده است که نشان میدهد در زمان تألیف آن، چینی‌ها به خوبی از مقدمات کسرهای اعشاری آگاهی داشته‌اند. همین یک نمونه، می‌تواند به اندازه کافی ما را قانع کند که بررسی تاریخ دانش پایه اندازه‌گیری پیچیده است و هرگز نمیتوان با برخورد به یک یا چند مدرک، به داوری قطعی رسید.

یونانیهای باستان، به علت روال اجتماعی خاص خود، از کارهای عملی پرهیز داشتند و برخلاف امروز «کار را عار» می‌شمردند. به اعتقاد آنها، کارهای عملی مربوط به برده‌ها بود و در شان افراد «آزاد» نبود که به آنها به پردازند. آنها باید در خلوت می‌نشستند و به تفکر می‌پرداختند. این روحیه، دردانش یونانی هم اثری جدی داشت، زیرا به قول افلاطون، تنها حقایقی را، علم می‌شناختند که در زندگی عملی و روزانه، کاربرد بی نداشته باشد. به همین مناسبت، یونانیها در حساب و جبر و مثلثات و خلاصه ریاضیات محاسبه‌ای خیلی کم کار کردند و در این زمینه، میدان را برای دانشمندان شرق، خالی گذاشتند. به جرأت میتوان گفت که همه پایه‌های نخستین مربوط به ریاضیات محاسبه‌ای، متعلق به ریاضیدانهای شرق و به خصوص ایران است.

اسم جبر، که امروز برای رشته خاصی از ریاضیات به کار می‌بریم، از نامگذاری محمد بن موسی خوارزمی و از کتاب او به نام «الجبر والمقابله» باقی مانده است و در تمام زبانها هم همین نام را به کار می‌برند. در واقع باید گفت که نخستین کتاب جبر را خوارزمی نوشت و بعدها خیام و خواجه نصیرالدین طوسی و دیگران آنرا گسترش دادند. نام «الکوریتم»، که مفهوم ویژه‌ای از منطق و بخشی از آنرا تشکیل می‌دهد، لاتینی شده نام «الخوارزمی» است و خوارزمی این افتخار را پیدا کرده است که نامش بر یک بخش ریاضی، جاودان بماند.

مفهوم عدد، به عنوان یک کمیت پیوسته، در شرق و بین ریاضیدانهای ایرانی به وجود آمد که پیش از همه، آنرا مدیون خیام و خواجه نصیرالدین طوسی هستیم و به این تعبیر، باید این دودانشمند ایرانی را بنیان‌گذار آنالیز ریاضی دانست. مثلثات، به عنوان یک رشته مستقل ریاضی، با کتاب «کشف القناع...» خواجه نصیرالدین طوسی، شکل گرفت و مبانی اصلی هندسه ناقلیدسی، در رساله «شرح ممالشکل...» حکیم عمر خیام، ریخته شد.

گمان می‌کنم همین چند اشاره کوتاه ما را به خود آورد و تیر و دهد تابو کنیم به تدریج ذهن و فکر خود را از «غرب زدگی» که نه به سود غرب است و نه به سود شرق، رها کنیم.

\* \* \*

ولی من امروز می‌خواهم روی جنبه دیگری از موضوع تکیه کنم و آن، موضوع آموزش علوم است.

بگذارید نخست از دو خاطره‌ای که دارم شروع کنم.

نزدیک‌بهای امتحان، در راهرو یکی از دبیرستانها، به دانش آموزی برخورد کردم که دقتی بدست داشت و مطلبی را تکرار می‌کرد. هر چه دقت کردم، حرف را تفهیم چیزهایی می‌گفت که شباهت به زبان چینی یا مریخی داشت. او مرتب تکرار می‌کرد:

«اگر سینوس باشد: سینکوسینکو، و اگر کسینوس باشد: کوسین سین»

وقتی که با او صحبت کردم، معلوم شد که دارد رابطه‌های مثلثات را به خاطر می‌سپارد. موضوع از این قرار است که در مثلثات دو رابطه برای سینوس و کسینوس مجموعاً باقیاضل دو کمان داریم:

$$\sin(a \pm b) = \sin a \cos b \pm \cos a \sin b$$

$$\cos(a \pm b) = \cos a \cos b \mp \sin a \sin b$$

و دیگر حدس می‌زنید که اوچه می‌کرده‌است. و بدتر از این، معلوم شد که در کلاس و بهمه دانش‌آموزان توصیه شده‌است که این رابطه‌ها را به‌همین شیوه یاد بگیرند.

### و اما خاطر دوم:

در یکی از مدرسه‌های عالی، برای درسی از کلاسهای بالای رشته ریاضی آزمون دعوت کردند و من هم مشغول تدریس شدم. بیش از یکماه گذشت، هم من و هم دانشجویان از این درس راضی بودیم. ولی مدرسه عالی به‌اشکالی برخورد کرد. مدرک تحصیلی رسمی من، فقط لیسانس بود و این با ضابطه‌های آنها نمی‌ساخت. به‌همین پیشنهاد کردند که **درس را به نام دیگری بنویسند، ولی کارش را من انجام بدهم!** و طبیعی بود که من موافقت نکنم. استدلال من این بود که اگر من صلاحیت تدریس این درس را دارم، چرا نباید به نام خود من ثبت شود و اگر صلاحیت ندارم که این پنجاه‌کاری هم معنایی ندارد. و نتیجه این شد که این کلاس تعطیل شد و دانشجویان ناچار شدند از واحدهای آن صرف‌نظر کنند. همین‌دو نمونه می‌تواند به‌من کمک کند تا حرفهای خودم را بزنم.

ما امروز همه در مدرسه‌ها ریاضیات می‌خوانیم و در حقیقت ریاضیات یکی از اساسی‌ترین برنامه‌ها در آموزش امروزی است و این بدان مناسبت است که در همه جا نیاز به ریاضیات و روشهای آن احساس می‌شود. با وجود این، همراه با این نیاز گریز از ریاضیات روز افزون است و ددرس ریاضی بعنوان وظیفه‌ای شاق و طاقت‌فرسا کف نمی‌تواند در دسترس هر کسی باشد، تلقی می‌شود. به معلم ریاضی به عنوان موجودی که صاحب اطلاعات اسرار آمیزی است می‌نگرند، درست همانگونه که در هزاران سال قبل به کاهنان و موبدها و صاحبان فرهنگ، فکرمی‌کردند. دانش‌آموز در کلاس ریاضی اکثر بی‌علاقه‌است و شوقی‌را که به‌علوم به اصطلاح انسانی دارد، از دست می‌دهد و تنها به عنوان وظیفه و از روی اجبار تکالیف «شاق» خود را انجام می‌دهد. شاید به‌همین مناسبت باشد که در سده بیستم و در سر اسر جهان به نسبت انبوه جمعیتی که درس می‌خوانند، متفکرین بزرگ ریاضی آنگونه که در سده‌های ۱۸ و ۱۹ اروپا و پاسته‌های میانه کشورهای اسلامی و یا دوران طلایی یونان درخشیدند، نتوانسته است به وجود آید.

سده بیستم بیش از همه سده پیشرفتهای فنی است. بزرگان علم زمان ما حداکثر استفاده از منابعی را که ذخیره شده‌است، می‌کنند. از یکطرف منابع طبیعی به صورت هجوی می‌مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و از طرف دیگر قوانین خاص علمی و منجمه ریاضی، که یادگار تلاشهای نکرده‌های گذشته است به خدمت تکنولوژی گرفته شده‌است. مصالح حاضر و آماده‌ای وجود دارد و مثل اینست که ماموریت نسل حاضر تنها استفاده از آنها و به وجود آوردن ساختمانهای مدرن و مدرن‌تر است. ولی روزی این ذخیره علمی بپایان می‌رسد (و شاید ما در زمان خود شاهد آن روز باشیم) و اگر راهی برای غنی کردن آن پیدا نشود، دوران توقف پیشرفته‌ها فرا می‌رسد.

بنظر می‌رسد که تضاد حل‌نشده وجود دارد. امروز برای دانش‌طلبان بیش از هر زمان دیگری وسائل یادگیری فراهم است. وسائل ارتباط جمعی و همراه با آن تکنولوژی تمام امکانات لازم را در اختیار علاقمندان گذاشته است. امروز اگر کسی دنبال چیزی و مطلبی باشد، انواع کتابها، معلمین و مراکز علمی به کمک اومی‌شتابند. کار محاسبه‌های طولانی را ماشینهای حساب، انجام می‌دهند و حتی در بسیاری موارد کامپیوترها بجای او فکرمی‌کنند و با اقل مسیر فکری او را مشخص می‌نمایند.

چرا از اینهمه وسائل حاضر و آماده، نتیجه معکوس بدست آمده‌است؟ آیا امکانات يك دانش‌پژوه امروزی بیشتر است یا امکاناتی که خوارزمی و ابن‌سینا و طوسی و کاشانی داشته‌اند؟ پس چرا ما امروز نمی‌توانیم متفکرینی از آنگونه که در جامعه خود پدید آوریم؟

من نمی‌توانم وارد در بحث جامعه‌شناسی بشوم. چون نه به خصوصیات تاریخی و نه

به قوانین تکاملی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنم تسلطی دارم. ولی گمان می‌کنم که مطالعه صاحب‌نظران این علم، ما را، لاقلاً در جنبه‌ای از کار، بجایی برساند و برای ما معلوم دارد که رشد دانش و پرورش دانشمند به چه نوع محیطی و چه امکاناتی نیاز دارد. و شاید مطالعه این مطلب بی‌فایده نباشد که معلوم کنیم دانشمندان و متفکرین (چه در میهن ما و چه در جاهای دیگر) محصول چه دوره‌هایی بوده‌اند و چگونه تمرکزها و عدم تمرکزها اثرات منفی و مثبت در این زمینه داشته‌اند.

ولی آنچه که من بعنوان يك معلم احساس می‌کنم، مربوط به نوع آموزش ریاضی است. این احساس من نتیجه‌ای بظاهر عجیب دارد و آن اینست که **آموزش علوم بطور عام و ریاضی بطور خاص، در سرتاسر دنیا راهی عوضی می‌رود و نیاز به دگرگونی عمیق دارد.**

ریاضیات رابطه‌ای جدی با تفکر آدمی دارد. مشاهده و آزمایش و وسایل سمعی و بصری به تنهایی نمی‌توانند از يك موجود انسانی، متفکر ریاضی بسازند این وسایل در مرحله خاصی می‌توانند بعنوان وسیله کمکی مورد قبول باشند، والا مخرب کار اصلی يك ریاضیدان، یعنی تکر کردن، بشمار می‌رود.

نحوه آموزش ریاضی که امروز باکم و بیش تفاوت، در همه دنیا عمل می‌شود بررسی کنیم.

مولفی کتابی نوشته‌است و معلمی مطالب را به صورت يك سخنرانی برای دانش آموزان شرح می‌دهد، تمرین‌هایی برای آنها حل می‌کند و تمرین‌های کم و بیش مشابهی را به عهده خود دانش آموز می‌گذارد. دانش آموز ناچار است از مسیر فکری مولف و معلم پیروی کند. در امتحان همیشه سئوال‌هایی بکنواخت می‌شود و راه حل مساله‌ها بازمبندی می‌شود و روی آنها نتیجه کار دانش آموز ارزیابی می‌شود.

فرض بر این بگیریم که دانش آموزی می‌خواهد خوب یاد بگیرد و موفق باشد. آیا او می‌تواند خود را از مسیر فکری برنامه و معلم خارج کند؟ در هیچ مرحله‌ای امکان کار مستقل و آزاد به او داده نمی‌شود. از این بدتر، او باید در مدرسه برای نمره گرفتن درس بخواند و بعد هم از مدرک تحصیلی خود، بعنوان يك کالاه، که ارزشی ربالی دارد، زندگی خود را بچرخاند.

**دانش، تجارت شده‌است و تازمانی که از این قید خلاص نشود، گرفتاریها به پایان نمی‌رسد.** در گذشته ملت ما، هر صاحب‌نظری در هر گوشه‌ای از مملکت بود، در همانجا می‌ماند و هر کس که می‌خواست از او استفاده کند، رنج سفر را به خود هموار می‌کرد و تاه زمانی که لازم می‌دانست از مکتب او سود می‌جست. در پایان کار هم، کارنامه و دیپلمی از دست او نمی‌گرفت و تنها با اندوخته علمی خود راهی دیار خود می‌شد تا دیگران را راهنما باشد. این وضع، از یکطرف تحصیل دانش را به تجارت نمی‌آورد و از طرف دیگر، شهرها و دعات ما را، از دانش و دانشمند تهی نمی‌کرد و همه را به طرف درخشش ظاهری مرکز، نمی‌کشاند.

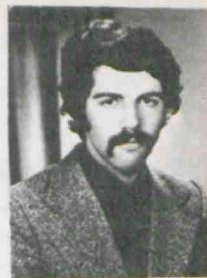
اعتقاد من این نیست که مدرسه‌ها را ببندیم و دقیقاً به شیوه کهن برگردیم، بلکه اعتقاد من اینست که باید شیوه‌های سنتی آموزش دیار خود را دقیقاً بررسی کنیم و باشیوه‌های آموزش غربی در هم بیامیزیم و از میان آن راهی برای آینده جستجو کنیم.

این کار آسان نیست و به خصوص، حالا که سالها به روش آموزش غربی عادت کرده‌ایم و از هر يك کلمه‌ای که یاد می‌گیریم، انتظار پاداشی مادی داریم. ولی، باید بیخاطر داشته باشیم که عادت نیروی سهمگینی است که همیشه مانع پیشرفت بوده است و اگر ما نتوانیم بر این نیرو غلبه کنیم، امید به رفع مشکلات را هم نباید داشته باشیم.

اگر فرصتی پیش آید، بکرو زعم در این باره باهم به گفتگو می‌نشینیم که با همین وضع موجود آموزش چه کنیم تا بهتر پیش برویم، بهتر بیاموزیم و به اندیشه ریاضی، نزدیکتر شویم.



## دانشجوی مینیاتور است:



\* اگر از زنگهای نقاشی  
مدرسه چیز زیادی نیاموختیم،  
ولی در عوض راهنماییها و  
تشویقهای معلمین و مسئولین  
مدرسه در پیشرفت هنر من تاثیر  
زیادی داشته است.

\* با هفته‌ای یکساعت هنر و  
نقاشی در مدرسه که معمولاً معلم  
هم غایب است، کسی هنرمند  
نمیشود

\* هر نمایشگاه فرصتی است  
که برای عرضه کردن و نشان دادن  
هنر پیش می‌آید و بی تردید،  
انتقاد و نظرات بازدیدکنندگان  
در سازندگی و پیشرفت هنر و  
هنرمند نقش مرثری دارد.



انستیتوی گوته آثار  
مینیاتور محمد تقی  
حوریان، دانشجوی  
مینیاتور است را در  
ماه اوت، در شهرهای  
پاسائو، گرافینگ،  
رود سپاهم و برلین  
بنمایش میگذارد.  
نمایشگاهی نیز از این  
آثار در بارسن نشان  
داده خواهد شد.  
در جشنهای فرهنگ و  
هنر، آثار این جوان  
هنرمند خوش درخشید است.  
بانشرگفتگوهای که با  
محمد تقی حوریان شد است.  
توفیق بیشتر او را آرزو داریم.  
"کلاه"





وزیر فرهنگ و هنر در دیدار از مینیاتورها



گشت، در زمان سلطان حسین میرزا بایقرا به مرحله کمال رسید و در زمان شاه عباس بزرگ با ابداع و ابتکار سائق بیك افشار کتابدار، در طرح و نشان اندن حرکات وسیله خطوط، راهی تازه در پیش پای مینیاتورسازان گشوده شد و در این مرحله بود که رضاعیاسی هنرمند عالیقدر راه کمال مینیاتور را با آثار خود نمایاند. نقاشی‌های دیواری باردیگر در این زمان رایج شد و شبیه سازی معمول و متداول شد و ابداع نقاشی از صفحات کتاب خارج شد و فضای وسیعتری را دربرگرفت بطوری که امروز بانگهای که به هنرهای تجسمی ایران می‌افکنیم، درمی‌یابیم که آثار مینیاتوری ارزنده‌ای برایمان به یادگار مانده است. مینیاتور اینک به‌عنوان هنری ملی و نموداری از فرهنگ ملی قابل مطالعه است.

**نقاش:** خوب بود به‌مکتب هنسری این نقاشی قدیمی هم‌اشاره می‌گردید و خوانندگان **نقاش را با سبکهای گوناگون آن آشنایی می‌دادید.**

**حوربان:** مانی نخستین پایه‌گذار بنام نقاشی در ایران بود. نقاشی از زمانی آغاز شد که انسان اولیه غارنشین ضرورت نقش او و وسائل ابتدایی و نیز حیواناتی که برایش سودمند بودند، مطرح بود، لذا این اشکال در آثار اولیه آنها در تجلی است. مانی هنرمندی است که به نقاشی این سرزمین معنا و مفهوم داد و عقیده داشت که نقاشی می‌تواند یک «رسانه گروهی» و «وسیله تبلیغ» باشد و با همین ایدیه که دارا بود توانست پیروان زیادی را گرد آورد، نقاشی او از پدیده‌هایی سخن می‌گفت که انسان در متن زندگی خود با آنها سروکار داشت...

**نقاش:** ... و اما درباره سبکهای مینیاتور؟  
**حوربان:** نقاشی ایران را در چهار دوره می‌توان مشخص کرد، مکتب بغداد، مکتب مغولی، مکتب تیمور «عرات» و مکتب صفویه.

ریزه‌کاری بکار رفته باشد. نوعی نقاشی خاص مشرق زمین که در آن قواعد مناظر و مرایا و کالبدشناسی رعایت نمی‌شود و رنگ جنبه تزیینی دارد.

**نقاش:** خود واژه مینیاتور را از کدام زبان داریم؟

**حوربان:** يك واژه فرانسوی است و در واقع تلخیصی از لغات «مینی ناتور» یعنی طبیعت در نهایت کوچکی و ظرافت است که مبتکر اصلی آن به‌این صورتی که ما داریم، ایرانیان می‌باشند، اینگونه نقاشی از دوران باستان در ایران زمینه و مایه داشته، در واقع همین هنر بود که از ایران به چین رفته و بعدها از چین به سایر نقاط رفته و حتی با کمی تغییر دوباره به ایران بازگشته است.

**نقاش:** درباره رنگ و طرح مینیاتور چه عقیده‌ای دارید؟

**حوربان:** در نقاشی کتابی یا مینیاتور ایرانی رنگ و طرح امری اساسی است. در اینگونه نقاشی نه سایه روشن هست و نه پرداخت و نه سایه دور و نزدیک یا پرسپکتیو... در نقاشی ویژه ایرانی، پرسپکتیو خاصی حکومت می‌کند که با نقاشی کلاسیک اروپایی کاملاً متفاوت است.

**نقاش ایرانی از نظر طرح و قواعد و رنگ دارای خصوصیات و اختصایات شناخته‌شده‌ای است که با توجه به جنبه‌های مختلف نقاشی جهان از امتیاز خاصی برخوردار است و باریک‌اندیشی و ریزه‌کاری و ظرافتهایی که در مینیاتور ایران پدید آمده، به آن جنبه و کششی خاص بخشیده است. امروزه در دنیا به نقاشی‌هایی که با روحیه پرحسوسله شرقی‌ها شکل گرفته، یا تمناویری که در کتابها با الهام از نمایان بومی و ملی نقش بسته‌باشد، مینیاتور می‌گویند.**

**نقاش:** درباره سیر تحول مینیاتور ایرانی چه می‌دانید؟

**حوربان:** مینیاتور ایرانی، پس از تحولی که از عهد شاهرخ میرزا در این هنر پدیدار

المجیدتی حوربان از رهروان جوان مینیاتور، این هنر ملی و قدیمی ایرانی است. در بهمن ماه ۱۳۳۱ در همدان به دنیا آمده و از سال ۱۳۳۴ در تهران زندگی می‌کند. تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌اش را در تهران به پایان برده و هم‌اکنون دانشجوی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران است.

حوربان از اوایل کودکی با مکتب گوناگون مینیاتور آشنا شده و سبکهای مختلف نقاشی را تجربه کرده ولی از سال ۱۳۴۴ فعالیت هنری خود را کلاً در مینیاتور متمرکز ساخته است. محمدتقی حوربان از شاگردان خلف بزرگترین مینیاتور ساز معاصر ایران استاد حاج حسین املانیان مدیر کارگاه مینیاتور وزارت فرهنگ و هنر می‌باشد، و خود معتقد است که پایه‌های فکری و هنری‌اش در نزد این استاد شکل گرفته است.

**حوربان دانشجوی متواضع و فروتنی است، علیرغم کارهای پذیرفتنی که در چند نمایشگاه گروهی و دونمایشگاه انفرادی عرضه کرده، ادعایی ندارد، او نواسته و بزنگیهای این هنر ظریف را با حفظ اصالت بومی بسا تحولی که مطلق زمان است، تطبیق دهد. با این دانشجویی هنرمند که خود را در آغاز راه می‌پندارد به گفتگو می‌نشینیم:**

**نقاش:** درباره مینیاتور، به‌ویژه مینیاتور ایرانی چه می‌دانید؟

**حوربان:** مینیاتور سنتی‌ترین نقاشی ایران است که تاکنون فراز و نشیب‌های فراوانی را پشت‌سر نهاده، اصولاً مینیاتور به هنر ظریفی اطلاق می‌شود که تعریف آن‌را اگر بخواهید می‌توان در فرهنگهای فارسی یافت.

**نقاش:** چه تعریف‌هایی را خود شما خوانده‌اید؟

**حوربان:** تصویری کوچک که در آن

مکتب بغداد را نمی‌توان يك مکتب کلا  
 ایرانی دانست ، زیرا هنرمندان عرب نیز در  
 نقاشی و گسترش آن اقدام کردند موضوع  
 نقاشی، کتابهایی که در این مکتب مرسوم شده،  
 بیشتر در اطراف طرز تهیه داروها، جراحان  
 در حال کار، دور می‌زند. تأثیر هنر ساسانی  
 در این مکتب دیده می‌شود، مقامات حریری  
 کتابی است که نقاشی‌هایش به این مکتب تعلق  
 دارد.

مکتب مغولی البته با حمله مغولان به  
 ایران شروع شد. در آن زمان ابتدا نقاشی  
 مستحوش رکود گردید ولی بعد از منشی‌دویاره  
 رونق یافت. مغولان مروج مینیاتور بسبک چینی  
 بودند. منافع‌الحيوان کتابی است که در این  
 مکتب مرسوم شده است و رویه‌مرقته در این  
 شیوه تأثیر هنر بغداد و عوامل چینی باضافه  
 ریزه‌کارهای ایرانی پنجم می‌خورد.

در دوره تیموریان، مرکزیت هنر بهرات  
 منتقل شد و مرسوم کردن کتابهای شعر مرسوم  
 شد. بطور کلی می‌توان مدعی شد که دوره  
 مکتب تیموری هرات دوره اوج هنر نقاشی  
 ایران بوده، استاد کمال‌الدین بهزاد که چند  
 اثر مینیاتور او در کتابی خمس نظامی موجود  
 است، در این دوره می‌زیست، خمس نظامی در  
 موزه بریتانیا نگهداری می‌شود.

در مورد مکتب صفویه، با استقرار سلسله  
 صفویه، مرکز هنری از هرات به تیریز منتقل  
 شد در این شیوه، هرچه به پایان دوره نزدیک  
 می‌شویم، نقشی از تصویرگری «ایلوسترسیون»  
 به‌سوی طبیعت‌سازی می‌گراید. از هنرمندان  
 این دوره می‌توان به‌استاد رضاعیسی که از نظر  
 سادگی و استحکام طرح و ترسیم خطوط منحنی  
 بیان، روانی فرم، در دنیا مشهور است، اشاره  
 کرد.

در این دوره، نقاشی ایران، طبیعت‌سازی،  
 صرف نبود و در عین حال نظیر کارهای  
 اروپایی به پرسپکتیو و سایه روشن اهمیت  
 داده نمی‌شد. و این امر توجه شدید هنرمندان  
 امپرسیونیست؛ گوگن، وانگوتک، رنوار را  
 بخود جلب نمود.

در دوره قاجار هنر ایران به شیوه  
 کلاسیک اروپا نزدیکتر شد ولی در رنگ‌آمیزی  
 هنوز مایه‌های ایرانی و سنتی حفظ شده است.  
 تلاش: به‌پیدا کردن معاصرین خودتان:  
 چند سال است کار می‌کنید.

حوربان: ۱۲ سال است در رشته مینیاتور  
 تجربه می‌کنم کارهای من صرفاً يك رشته  
 مینیاتور ایرانی است که با مقایسه بادیگران  
 تفاوت آنها را از نظر فرم و رنگ خواهید  
 دانست.

تلاش: از کارهای معاصر مینیاتور به‌چه

آثار علاقمند هستید؟

حوربان: به کارهای استاد مقیمی و دهها  
 نفر دیگر.

تلاش: شما که دانشجو هستید چه موقع  
 فرصت کار کردن پیدا می‌کنید.

حوربان: من بیشتر در تعطیلات تابستانی  
 کار می‌کنم.

تلاش: رنگ‌هایی که به‌کار می‌گیرید،  
 پرده و مه‌آلود به‌نظر می‌رسد یا وجود این  
 تابلوهایتان غمناک نیست.

حوربان: من از رنگ‌های ساخته شده استفاده



می‌کنم، رنگ‌های ساخته شده مسلماً اصالت‌ناقص  
 را نمی‌تواند داشته باشد ولی در عین‌حال من  
 انسان غمگینی نیستم، همه چیز را شاد می‌بینم  
 و شاید تحلی‌این شادی را به‌آسانی در تابلوهایم  
 ملاحظه می‌کنید. می‌گویم کارهایم را دنبال  
 کنم و برای خودم مرزی را پیش‌بینی نمی‌کنم  
 چرا که هر کس به مرزی برسد، دیگر نمی‌

تواند کارهای هنری ارائه بدهد. در کارهایم  
 به‌سبب برداری یعنی عاملی که مرا به‌سوی مرز  
 می‌کشاند، فکر نمی‌کنم. باید دائماً جلورفت.  
 تلاش: و تشکر.



می‌خوانید حاصل این گفتگوست :

\*\*\*

— « چرا از میان سبکها، مختلف نقاشی به‌میناتور کدر روزگارم نمتسر عورد توجه جوانان و نوجوانان فرار میگیرد، پرداخته‌اند؟ »

— « شاید بعلا اینکه تخصص اصلی استاد من مینیاتور است و من نیز خواه ناخواه بازادت‌خاصی که به‌استاد داشته‌ام، به سوی مینیاتور که از اصیل‌ترین هنرهای نقاشی سنتی ایران است کشیده شدم. شاید هم استعداد خود من بیشتر در این زمینه بوده‌است. »

— « تا بحال چند تابلو کشیده‌اید؟ »

— « فقط ۱۱ »

— « بله، کمیت از نظر من چندان مهم نیست. سعی میکنم کیفیت کارهایم بهتر باشد. »

— « میتوانی بگوئی از میان تابلوها کدامیک را بیشتر دوست داری؟ »

تجلی کرده است. او معتقد است درسال‌های فراگیری‌اش نزد استاد حاج حسین اسلامیان، پایه‌های فکری و هنری‌اش شکل گرفته‌است.

در آثار او شکلهای بقدری ماهرانه درجای مناسب‌شاندیده‌اند، که کوچک‌ترین تغییر در آنها، نظم موجود را بهم خواهد ریخت. از خصوصیات فردی او تواضع و فروتنی است که شایسته‌تر هنرمند میباشد و از ویژگی‌های هنری‌اش آنکه اصالت را با تحول و نوگرایی‌هایی که معلول زمان است، نظریافته و بسیار حساب شده تلفیق نموده‌است.

ممسدتقری حوریان تاکنون در چند نمایشگاه جمعی شرکت کرده و آنچه ما از آن دیدن کردیم، دومین نمایش انفرادی او بود.

در فرصتی که ضمن بازدید از نمایشگاه برش آمد با حوریان که جوان آرام و کم حرفیتی مدتی گفتگو میکنم و آنچه

یکی از نمایشگاههایی که به‌مناسبت هشتمین جشن فرهنگ و هنر و به‌کوشش اداره امور فرهنگی و هنری دانشگاه تهران برپا شد و مورد توجه و تشویق بینندگان قرار گرفت، نمایشگاهی بود از کارهای بک نقاش بسیار جوان ایرانی که اگر فعالیت خود را در همین رشته‌ای که آغاز کرده‌است، دنبال کند، با استعداد و دانش و بینشی که از آن برخوردار است، در آینه یکی از چهره‌های درخشان نقاشی مینیاتور سرزمین ما بشمار خواهد آمد. نام او محمد تقی حوریان است.

یکی از منتقدان هنری که هنگام برگزاری نمایشگاه کارهای او را دیده بود، در معرفی نامه او چنین نوشته است.

— « شکلهای و رنگها در ذهن روشن و بازیگر حوریان که سالها بهم آمیخته بود، اینک شاد و پر قدرت در آثارش



« همه رادوست دارم . من فوی  
 هر يك از تابلوهای مدنی فكر و مطالعه  
 میکنم و چون همه آنها از احساسات و  
 اندیشه‌های درونیم مایه گرفته‌اند ،  
 هر کدام برای من ارزش خاصی دارد .  
 - « تابلوهایت را میفروشی ؟ »  
 - « نه ، یا آنکه تابلوهایم در همه  
 نمایشگاههایی که شرکت کرده‌ام  
 طرفداران و علاقمندان زیادی پیدا کرده ،  
 اما هرگز بفكر فروش آنها نبوده‌ام ، فكر  
 از نظر من کار هنرمند قسمتی از وجود  
 خود اوست . من چطور میتوانم آنچه را  
 که از خود میدانم بدیگران بفروشم ؟ »  
 - « مدرسه و مخصوصاً رنگهای  
 هنر و نقاشی ، تا چه حد در پیش برد کار  
 هنری شما موثر بوده است ؟ »  
 - « در واقع از خود آن بیگناحت  
 رنگ نقاشی در هفته ، چیزی نیامد .

ولی تشویقها و راهنماییهای معلمین  
 نقاشی و مسئولین مدرسه ، کمک موزی  
 در پیشرفت هنرمند بوده است . مریسان  
 آموزشی من ، معمولاً کارهایم را در  
 مسابقات هنری مدارس و آموزشگاههای  
 کشور شرکت میدادند و من غالباً برنده  
 میشدم . همین تشویقها مرا به ادامه کار  
 نقاشی بیش از پیش دلگرم میکرد .  
 - « دوست دارید هنر نقاشی را  
 تا کجا ادامه دهید ؟ »  
 - « منظور شما را نمیفهمم ! »  
 - « منظوری است که دوست  
 دارید در آینده يك هنرمند مشهور و بر  
 کار شوید و یا هنر را بعنوان يك کار  
 جنبی و تفریحی دنبال کنید ؟ »  
 - « در این مورد باید بگویم که  
 من هنر را بخاطر خود هنر دوست دارم  
 نه بعنوان يك حرفه . اصولاً تصمیم  
 ندارم بعنوان وسیله معاش از راه هنر  
 پولی درآورم . چون در آنصورت هنر

اصالت خود را از دست میدهد و بازاری  
 میشود و دیگر نمیتوان به آن نام هنر  
 اطلاق کرد . همانطور که عشق هم‌را  
 سوداگری متغیر است یا به گمان من هنر  
 یعنی عشق و عشق یعنی هنر . هنر ، جوهر  
 عشق است و باز عشق است که هنر را  
 بوجود میآورد . پس این احساس پساك  
 و زیبا را نباید در بازار معامله کرد و از  
 راه فروش آن امرار معاش نمود .  
 - « شاید يك هنرمند راه دیگری  
 غیر از فروش هنر خود برای امرار معاش  
 و گذران زندگی نداشته باشد . همه  
 هنرمندان و ظاهراً اکثر هنرمندان واقعی  
 مردمان بی نیازی هستند ؟ »  
 - « گفته‌های شما را قبول دارم .  
 اما نمیتوانم چه بگویم ... فقط میدانم  
 هنری که از روح و جان هنرمند مایه  
 میکرد قابل فروش نیست ، لااقل از نظر

Zu seinen Charaktereigenschaften gehören Bescheidenheit und Demut, was jedem Künstler würdig ist. Zu seinen künstlerischen Sonderheiten gehören, daß er die Echtheit in einer sehr feinen und berechneten Art und Weise mit Neuerungen, die eine Folge der Zeit sind, koordiniert hat. Hurian hat bisher an mehreren Sammel- und Einzelausstellungen teilgenommen. Es ist aber das erste Mal, daß er seine Arbeiten in Iran ausstellt.

Miniatur: Miniatur ist die traditionellste Malerei Irans, die im Laufe von mehreren Jahrhunderten große Schwankungen gehabt hat. Grundsätzlich werden die feinen Künste mit Miniatur bezeichnet und im Wörterbuch der persischen Sprache wird das Wort Miniatur als ein kleines Bild erklärt, in dem Feinarbeit geleistet ist. In der Tat eine Art orientalischer Malerei, bei der die Landschafts- und Aussichtslehre sowie die Anatomie keine Beachtung findet und die Farben einen dekorativen Charakter haben. Das Wort "Miniatur" ist eine Abkürzung von "Minimum Naturale" d.h. die Natur in extrem kleiner und feiner

Art. Heutzutage werden die Malereien, die mit beträchtlicher Geduld der Orientalen geformt sind, bzw. die Bilder, die inspiriert durch einheimische und volkstümliche Motive in den Büchern erscheinen, auch Miniaturen genannt. Bezüglich des Wertegangs der Miniatur in Iran ist darauf hinzuweisen, daß sich der zur Zeit von Schahrokh-Mirza erfolgten Entwicklung in der Miniatur, die unter dem Sultan Hossein Mirza ihren Höhepunkt erreichte, kam es zur Zeit von Schah Abbas dem Großen dank der Initiative von Sadeghi Beyk Afschar zu einer neuen Darstellungsweise der Bewegung durch Linien in der Miniaturmalerei. Dieses neue Stadium wurde dann wieder durch den hervorragenden Künstler Reza Abbassi vervollkommenet, wonach auch Wandmalereien und Protraitmalerei eingeführt wurde. So umfaßte die Malerei als solche größere Räume und beschränkte sich nicht mehr auf die Buchseiten.

Die iranische Miniaturmalerei geriet am Ende der Safawidendynastie in Vergessenheit, nachdem die klassische Malerei von Europa nach Iran eingedrungen war. Mit einem Blick auf die darstellende Kunst in Iran sehen wir, daß die Miniaturmalerei einen sehr großen Platz in dieser Kunst einnimmt und als unsere nationale Kunst und als ein Zeichen unserer Kultur gilt.





Mohammad Taghi Hurián fühlte schon seit seiner Kindheit eine künstlerische Begabung in sich. Auf Anregung seiner Eltern und insbesondere seines Vaters, der ab und zu etwas dichtet, wurde er mit den verschiedenen Malereiarten, insbesondere der Miniaturmalerei, vertraut, erlernte bei einem Meister die verschiedenen Malereiarten und sammelte gewisse Erfahrungen u. a. bei Aquarellen, Ölgemälden, Radierungen und Portraits. Auf Anleitung seines Meisters Hadj Hossein Eslamian jedoch fand er seinen Weg zur Miniaturmalerei und widmete sich ausschließlich dieser Kunst.

Er las auch schon von Jugend auf Bücher über Malerei, als er seine künstlerische Begabung erkannte.

Ein Kritiker schrieb nach dem Besuch seiner Ausstellung wie folgt über ihn: "Die Formen und Farben treten in den Arbeiten Huriáns sehr heiter und kräftig hervor. Auf seinen Bildern sind die Figuren mit solcher Meisterschaft auf den geeigneten Platz gesetzt, daß ihre kleinste Verschiebung die bestehende Ordnung durcheinanderbringt."

از عقائد مردم میمند

\*

بدین و خوشیمن

اگر لاتور که بنظر مردم حیوان شومی است در شب صدا بدهد یکی خواهد مرد و برای دفع آن باید لنگه کفشی را وارونه کرد

\*

اگر مرغ اذان بگوید اتفاق بدی رخ خواهد داد و باید آنرا کشت و با فروخت و از خانه بدر کرد

\*

اگر کسی روز شنبه ناخن بگیرد برایش حادثه بدی اتفاق می افتد

\*

اگر کلاغی روی سرشان یک قار داد خبرخوشی با آنها می رسد و اگر دو تا قار داد خبر بدی .

\*

قار قار کلاغ اگر فرد باشد خوبست و اگر زوج باشد بد

\*

اگر هنگام خروج از منزل برای سفر به بیژر مرد یا بیژر زن برخورد کردی برگرد که بد است .  
دربارهٔ مهمان

\*

اگر بجای خانه را جارو کرد مهمان وارد خواهد شد

\*

اگر گربه ای خاک آلود به خانه ای بیاید مهمان سر خواهد رسید

\*

گر مرغ یا خروس در منزلی بخوابد و یک بالش را پهن کند مهمان می آید

\*

اگر کلاغی قارقار کند مهمان یا مسافر یا خبر خوشی خواهد رسید  
دربارهٔ دزد و دعوا

=

اگر با سر جارو کسی را بزنند آن شخص دزد می شود

\*

اگر کسی وارونه سوار الاغی شود آن الاغ را دزد می برد

\*

اگر کسی به پشت بخوابد و پاهایش را تکان بدهد دعوا میشود

\*

اگر کسی قیچی را بهم بزند دعوا میشود .

عقائد گوناگون

=

شب جمعه نباید پیاز خام خورد چون در آن دنیا دهن آدم بوی بد میدهد

\*

عصر شنبه نباید از قبرستان عبور کرد چون جن ها به آدم آزار می رسانند

\*